

www.x-shobhe.ir

مجموعه ای از پرسش ها و پاسخ ها

فصلنامه الکترونیک

سایت ایکس شبه

تابستان ۱۳۹۸



فصلنامه الکترونیک

مجموعه‌ای از پرسش‌ها و پاسخ‌ها

تابستان ۱۳۹۸

نویسنده : سایت ایکس شبه

www.x-shobhe.ir

اعتقادی-تابستان ۹۸ ۸

اگر خالق صفت خداست، پس باید خدا همیشه خلق کند، لذا این نتیجه حاصل می‌شود که جهان ازلیست. لطفاً در این باره پاسخ بدهید و به روشنگری پردازید. این استدلال را چگونه رد می‌کنید؟ ۸

خداوند خالق و ربّ ماست، پس چرا نمی‌توانیم با او ارتباط مستقیم برقرار کنیم و حتماً باید اهل عصمت علیهم السلام را واسطه قرار دهیم؟! ۱۱

چگونه می‌توانیم اثبات کنیم که خداوند کامل مطلق است؟ زیرا در براهینی مثل برهان امکان و وجوب، ما تنها پی به وجود مستقل و یا همان واجب الوجود می‌رسیم. اما به این موضوع پی نمی‌بریم که او چه صفاتی دارد؟ ۱۴

قرآن مجید و حدیث-تابستان ۹۸ ۱۹

در سوره علق، منظور از "قلم"، در آیه‌ای که می‌فرماید همان کسی که با قلم یاد داد چیست؟ ۱۹

چرا در قرآن، خداوند در شرح بهشت، عبارت "باغ‌هایی که از زیر آن نهرها جاریست" را تقریباً در بیشتر مواقع بیان نموده است، و معنای آن چیست؟ ۲۲

در یک آیه آمده که دینی جز اسلام قبول نیست، در آیه‌ای دیگری نه تنها دین اهل کتاب، بلکه دین صابئین (ستاره پرست‌ها) نیز قبول شده است؟! این شبهه در فایلی که به صورت گسترده در دانشگاه‌ها توزیع شده آمده است؟ ۲۵

در مورد روایات و دستورات دین از اخلاق گرفته تا احکام و غیره... از کجا مطمئن باشیم روایاتی که به دست ما رسیده‌اند (چه روایات مشترک اهل تسنن و شیعه و چه روایات مختص شیعه) جعلی و یا تحریف شده نیستند؟! چه کتاب‌هایی مطمئن هستند و چرا؟ فرق بین یک جریان انحرافی که ادعا می‌شود دین به آنها اشتباه رسیده با شیعه که می‌گویند اسلام ناب را در دل خود دارد چیست؟ ۲۸

آیا مقام حضرت موسی (ع) از سایر انبیا بیشتر بود که خداوند با او بی‌واسطه (از طریق یک درخت) سخن فرمود، اما با دیگران از طریق وحی؟! ۳۱

اسلام می‌فرماید که روح به خوردن، نوشیدن، شهوت و این چیزها نیازی ندارد و اینها نیازهای جسمانی هستند؛ اما در قرآن، راجع به بهشت، وعده غذا و نوشیدنی و میوه و حوری و اینها رو می‌دهد! خوب آگه روح ما توی بهشته، پس به این چیزها نیاز نداره؟! ۳۴

گوناگون-تابستان ۹۸ ۳۹

توکل بر خدا یعنی چه؟ کار را به او واگذار کردن یعنی چه؟ یعنی خودمان لازم نیست کاری انجام دهیم؟ ۳۹

ایمان چگونه و با چه ابزاری بدست می‌آید. در حوزه سر (عقل) و با آزمون و خطا، و یا قلب؛ و این که آیا ایمان افراد قابلیت تمایز دارد یا خیر؟ لطفاً راهنمایی فرمایید. ۴۲

"تعریف" یعنی چی؟ ملاک و مبنای تعریف چیه؟ این تعریفی که ما در دین از حسادت و عفت و غبطه و ایمان و غیره داریم، آیا اینا ریشه عقلی دارن و آیا عقل بشر با استدلال به این تعریف رسیده، یا نه از وحی هستند؟ ۴۷

انجام واجبات و ترک محرمات، سیر و سلوک است؛ پس نیاز به "استاد" که می‌گویند چیست؟ آیا خواندن کتاب‌های اخلاقی و عرفانی کار استاد را نمی‌کند؟ ۵۱

تاریخ-تابستان ۹۸ ۵۵

چرا امام صادق علیه السلام، به رغم آن که ۴ هزار شاگرد داشتند، قیام نمودند؟! ۵۵

حقوقی و احکام-تابستان ۹۸ ۵۹

با توجه به پیشرفت‌های چشمگیر دنیا به خصوص در کشورهای قدرتمند و نیز بالارفتن سطح شعور و تعقل مردم، پرداختن به مسایل جزئی مثل احکام نجاسات و چگونگی وضو و... چه لزومی دارد؟ ۵۹

- پاسخ‌های کوتاه-تابستان ۹۸..... ۶۳
- ۶۳ ۲۶۵ - اگر هر کاری که اتفاق می‌افتد تقدیر است، پس گناه‌های ما نیز تقدیر است؟
- س ۲۶۴ - برخی می‌گویند: «ایراد نگیر که سرت میاد». سوال اول اینکه آیا این حرف و استدلال درسته؟! چون تا تذکری میدیم و از عمل زشتی نمی‌کنیم با این جملات روبرو میشیم. سوال دوم اینکه تفاوت این ایرادگیری با خیرخواهی، تذکر، امر به معروف و نهی از منکر در چیست؟!..... ۶۵
- اعتقادی-تابستان ۹۸..... ۶۷
- ۶۷ اثبات عقلی ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان و به طور پیوسته و بلافصل چیست؟
- آیا این که اهل بیت علیهم السلام، برای شیعیانی که حق الناس دارند، شفاعت و پا درمیانی می‌کنند و طلبکار او را راضی می‌کنند و ... درست است؟ .. ۷۰
- به حسب ظاهر زرتشتی هستم و به باطن خیر. نمی‌خواهم مسلمان شوم، اما می‌خواهم اسلام و تشیع را درست بشناسم. از کجا آغاز نمایم؟ ۷۴
- وقتی زیارت جامعه کبیره میخوانیم و در معانی آن عمیق میشیم، با تعابیر بسیار بلند و رفیعی در وصف مقام اهل بیت علیهم السلام مواجه میشیم که برای کسی که شناخت کافی از ایشان ندارد، این تعابیر عجیب و ثقیل به نظر می‌رسد! حال سوال اینه که این مقامات و جایگاه ایشان چگونه اثبات می‌شود؟..... ۷۷
- قرآن مجید و حدیث-تابستان ۹۸..... ۸۲
- ۸۲ پیغمبر (ص) فرمود: «أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ»، اما امام معصوم فرمود «نَحْنُ مِنْ نُورِ الْعَيْنِ»؛ در حالی که پیغمبر اسلام دارای مقام بالاتری هستند؟
- با توجه به اینکه خداوند در برخی آیات قرآن اشاره به هدایت از طرف خداوند نموده است و عنوان شده که هر که را خدا بخواهد هدایت می‌کند و یا هر که را خدا هدایت کند گمراه نمی‌شود و ... مانند؛ بقره آیه ۲۶ و نحل ۹۳ و کهف ۱۷ و زمر ۳۷ چگونه آیه "إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا - ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس" قابل توجیه است؟ ۸۵
- در مورد آخرین فراز از بند ۷۰ در دعای استغفار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، «از تو می‌خواهم تا همه‌ی مظالم بندگان را که بر ذمه‌ی من آمده و تو آن‌ها را به شماره آورده‌ای ببخشی؛ زیرا بندگان برگردتم حقوقی دارند که من در گرو آنها هستم» توضیحی دهید. ۸۸
- گوناگون-تابستان ۹۸..... ۹۴
- ۹۴ امام زمان که اکنون حضور دارند ولی غایب هستند، چگونه نیاز جامعه انسانی را برطرف می‌کنند؟
- آیا در اسلام مطلبی درباره‌ی "دوست داشتن خود" هست؟ آیا ما باید به رغم گناهانمان، خود را دوست داشته باشیم؟ [آنچه در روانشناسی امروز به آن تأکید می‌گردد]؟ ۹۸
- چرا فقط عاقبت به خیری مهم است نه تمامی اعمال زندگی انسان؟ مثلاً یکی مثل زیر با آن همه جانبازی و مقام و خلوص و فداکاری، بخاطر یک اشتباه در آخر عمر تمام اعمال خویش باطل شود و جهنمی شود و یکی مثل حرّ، با آن همه جنایت بخاطر یک فداکاری و شهادت بمشتی شود؟ آیا با عدل خدا سازگار است؟ چرا ملاک آخر کار است و ملاک تمام زندگی نیست؟ ۱۰۲
- اخیراً وزیر بهداشت سخنانی پیرامون عزاداری داشتند که فارغ از اینکه منظور ایشان چه بود، اما باید قبول کرد که بین مناسبت‌های شیعه، عزاداری‌ها به مراتب بیشتر از جشن‌هاست! تازه بماند که اخیراً برای محرم و عاشورا، روزشمار چهل روزه هم می‌گذارند...؛ اگر محب اهل بیت هستند، چرا روزشمار غدیر خم یا روزشمار بعثت نمی‌گذارند؟ و اینکه بفرمایید چه باید کرد؟! ۱۰۵
- آیا اطلاعات و آبروی کسی که از سایت‌های مستهجن بازدید دارد و فیلم‌های غیر اخلاقی می‌بیند در خطر است؟! و آیا ممکن است از سوی این سایت‌ها تخریب شخصیت شود؟ ۱۱۰
- در فضای مجازی متنی در حال انتشار است به نام "دعای محرم امسال" که از خدا خواسته از شرّ عزاداران، دسته‌جات، ندزی و ... رها شوند؟! ۱۱۲
- راه درمان غرور چیست؟ ۱۱۵

پاسخ‌های کوتاه-تابستان ۹۸..... ۱۱۹

س ۴۶۶- در روایات گاهی می‌خوانیم که مثلاً هرکس فلان کار را انجام دهد عذاب جهنم از او برداشته می‌شود، یا هرکس فلان کار را انجام دهد بهشت بر او واجب می‌شود. آیا این طوری، نجات پیدا کردن از جهنم، و رفتن به بهشت، آسان نمی‌شود؟ ۱۱۹

س ۴۶۸- کسی که در خانواده‌ای بدنیا می‌آید که از نوزادی تا مثلاً بلوغ اقتصادی و فکری (مثلاً ۲۵ سالگی) نان ربا یا دزدی خورده و استخوانش فقط با حرام سفت شده، لذا این شخص به خاطر خمیره‌ی نادرستش مستعد انواع گمراهی‌ها و معاصی و لجاجت در پذیرش حرف حق و محدود برای دریافت انوار الهی است. خب با عنایت به اینکه این شخص ابداً در خراب شدن ذاتش مقصر نبوده، آیا می‌توان گفت مجازات این شخص برای فعل حرامش باید با تخفیف اساسی همراه باشد یا اصلاً موافق عدالت نیست؟ ۱۲۱

اعتقادی-تابستان ۹۸..... ۱۲۳

دلایل اثبات معادی که دین می‌گوید، چیست؟ و کلاً وجود معاد چگونه به اثبات می‌رسد؟ البته به زبان ساده. ۱۲۳

قرآن مجید و حدیث-تابستان ۹۸..... ۱۲۷

سوالی در مورد خطبه‌ی یک نوح البلاغه داشتم که در قسمتی از این خطبه حضرت علی (ع) در مورد قرآن می‌فرمایند برخی آیات وجود چیزی را بیان می‌کنند، در حالی سنت پیامبر آن را نسخ کرده و یا در سنت وجود چیزی مطرح شده در حالی که قرآن به ترک آن دستور داده است. سوالی که داشتم این است که آیا نمونه‌ای از این مسائل داریم که سنت با قرآن در تقابل باشند؟ و آیا وقتی روایات قابلیت جعل و تحریف دارند می‌شود به آنها اعتماد کرد و خلاف قرآن که تحریف ناپذیر است عمل نمود؟ ۱۲۷

آیا درست است که در آخرالزمان به طور کلی جهان به فساد کشیده شده و ظلم و تباهی همه جا را فرا خواهد گرفت و در آن حال، امام عصر ظهور خواهند کرد؟! در این صورت این سؤال مطرح می‌شود که اگر سرانجام و به طور طبیعی چنین فساد و طغیانی، جهان را فرا خواهد گرفت، پس چرا باید به سمت اصلاح خود و جامعه حرکت کنیم؟ ۱۳۱

آیا "لعن کردن"، در قرآن، ادعیه، زیارات و از جمله زیارت عاشورا یا ...، اثری منفی نمی‌دهد؟ ۱۳۴

سیاسی-تابستان ۹۸..... ۱۳۸

اوضاع کنونی سیاسی و اجتماعی جهان، چقدر منطبق با علائم آخرالزمان و ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام که در احادیث بیان شده می‌باشد؟ .. ۱۳۸
چرا مسلمانان در استضعاف هستند و از شیطانی مثل آمریکا شکست می‌خورند؟ آیا نباید در پیروزی قیام امام حسین علیه السلام تردید نمود؟ ۱۴۲

گوناگون-تابستان ۹۸..... ۱۴۸

در جایی گفته شده که امام زمان وقتی ظهور خواهد کرد که جامعه پر از بی‌عدالتی و ظلم خواهد بود و نا فرمانی خدا گسترش می‌یابد و در جایی دیگر آمده: امام زمان وقتی ظهور خواهد کرد که مردم شایستگی آن را داشته باشند و خود را برای آن آماده کنند. همانطور که می‌دانید جمع نقیضین محال است. ... ۱۴۸
با توجه به فرا رسیدن محرم، در مورد "مطلق عزاداری" و این که می‌گویند "اثر منفی در روان جامعه دارد و افسردگی می‌آورد"، توضیح دهید. ۱۵۲
در مورد طول عمر انسان، آیا خدا اگر بداند کسی ده سال بعد اصلاح می‌شود یا ایمان می‌آورد آنقدر او را ننگه می‌دارد تا ایمان بیاورد؟ یا اگر کسی حتی به امید توبه گناه کند، این که می‌گویند ممکن است اجل او را مهلت ندهد چه می‌شود؟ آیا یعنی خدا با وجود اینکه می‌داند این آدم توبه خواهد کرد باز فرصت زندگی را از او می‌گیرد؟ ۱۵۵

امام حسین هدف از حرکت‌شان به سمت کوفه را قیام عنوان کردند و زمان حرکت‌شان ماه‌های حرام ذیحجه و محرم که خونریزی و قتال با کافران در آنها حرام است بود و لازمه‌ی قیام خونریزی است حال آیا امام حسین کار حرامی مرتکب نشدند؟! ۱۵۹

آیا اگر کسی بعد از ترور و شهادت امام حسین (ع) توبه واقعی می‌کند و پشیمان می‌شود، آیا آن موقع هم پذیرفته می‌شود؟! آیا آنان که ظلم‌هایی که بر خاندان پیغمبر صلوات الله علیه و آله روا داشته‌اند (به هر میزان)، حق الناس نیست؟! وجه تمایز حَرّ چه بود؟ ۱۶۲

وقوع عاشورا یک تراژدی بزرگ در حیات بشری است که بهترین انسان‌ها با بدترین وضعیت روبرو می‌شوند. حال سوالاتی که در این مورد مطرح است به شرح زیر به عرض می‌رسد ۱- داستان کربلا از زمان حضرت آدم وجود داشته آیا امکان تغییر این جریان در طول تاریخ وجود نداشته است؟ ۲- چنانچه اتفاقاتی در طول مسیر تاریخ رخ می‌داد که این اتفاق نیفتد، پاسخ پیشگویی‌هایی که پیامبر و ائمه اطهار صلوات الله علیهم شده چیست؟ ۳- اگر این اتفاق به هر صورت باید عملی می‌شد آیا حادثه کربلا دال بر جبری بودن آن نخواهد بود؟ ۴- چنانچه یزیدیان مأمور به چنین رفتاری بودند چه سرزنشی بر آنها می‌رود؟ ۱۶۷

چگونه به زندگی‌مان رنگ و بوی مهدوی (علیه السلام) بدهیم؟ ۱۷۰

پاسخ‌های کوتاه-تابستان ۹۸ ۱۷۴

س ۴۷۳ - در مورد اصل استقبال از مسئولین نظام اسلامی که بعد از انقلاب در میان مردم رواج یافته، بعضی‌ها شبهه‌ای می‌کنند که برگرفته از کلام امیرالمؤمنین خطاب به مردمی است که به استقبال ایشان آمده بودند. حضرت آن‌ها را از این کار نهي فرمودند. نظر شما در این باره چیست؟ ۱۷۴

تاریخی-تابستان ۹۸ ۱۷۶

چرا امام حسین علیه السلام، پس از شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی (بی‌وفایی کوفیان)، بازنگشتند؟ چرا قبل از دیدار حر که مدام خبر منفی از کوفه می‌شنیدند، برنگشتند ۱۷۶

در مورد ایستادن اسب امام حسین (ع) در منطقه و پرسیدن اسامی آن منطقه توسط امام بسیار می‌پرسند و شبهه می‌کنند که مگر ایشان علم نداشتند آنجا چه نام دارد؟ ۱۷۹



اعتقادی-تابستان ۹۸

اگر خالق صفت خداست، پس باید خدا همیشه خلق کند، لذا این نتیجه حاصل می‌شود که جهان ازلیست. لطفا در این باره پاسخ بدهید و به روشنگری پردازید. این استدلال را چگونه رد می‌کنید؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این، استدلال نیست که رد کردن بخواهد. اگر خلق ازلی باشد که دیگر نیازی به خالق ندارد! وقتی می‌گویید: «ازلی است»، یعنی «مخلوق نیست»! پس استدلال نیست، بلکه پرسشی است که اگر نگوییم مبتنی بر سفسطه است، باید بگوییم که مبتنی بر خلط مبحث در ذهن می‌باشد که پاسخ می‌خواهد. یعنی همان "پاسخ و روشنگری" که مرقوم نموده‌اید.

یک - همیشه و به ویژه در مباحث شناختی و عقلی، به کلمه کلمه‌ی پرسش نیز دقت نمایید، چرا که اگر کلمه‌ای نادرست به کار گرفته شود، پرسش نیز نادرست می‌شود، پس تحقیق به پاسخ درست نمی‌رسد. به عنوان مثال: جمله مشروط آغازین «اگر خالق صفت خداست...»، خطاست. چون خالقیت خداوند متعال "اگر" ندارد، نه تنها خداوند سبحان خالق است، بلکه اصلاً خالق دیگری جز او وجود ندارد؛ و اگر خالقیت او برای کسی مبهم باشد، ابتدا باید در مورد "خالق" بودن خداوند سبحان مطالعه نماید و سپس به بحث راجع به "حدوث و یا قدم خلقت" پردازد! بلکه باید اینگونه پرسید: «چون خدا خالق است، و خدا ازلی است، پس خالقیت او نیز باید ازلی باشد، پس مخلوق ازلی هست»؟

دو - حال به پاسخ پردازیم. ابتدا دقت شود که بحث "ازلیت"، مبتنی بر زمان به مقیاس سال، ماه، روز و ساعت نمی‌باشد که اینها همه محاسبات بشر بر اساس گردش زمین و ... می‌باشد؛ بلکه "ازلیت" یعنی همیشه بوده، سابقه عدم و سپس حدوث (پدید آمدن) ندارد، لذا "زمان" را نیز او خلق کرده است. مبحث "زمان" در یک مقوله یا بحث عقلی [فلسفی]، به معنای "تقدم و تأخر" می‌باشد. مثل این که بگویید: «پدر، پیش از فرزند به دنیا آمده است» - یا بگویید: «خلقت، پیش از آن که باشد، نبوده است، و پس از آن که نبوده، پدید آمده است» - یا بگویید: «هستی فاعل بر فعلش پیشی دارد».

خلقت:

● - بنابراین، همین قدر که گفته می‌شود «خداوند متعال عالم هستی را خلق نموده است»؛ یعنی این عالم، پیش از خلق شدن نبوده، و پس از آن پدید آمده است، پس "حادث" است و ازلی نیست. حال سابقه و قدمت این حدوث [پدید آمدن]، هر چه می‌خواهد باشد.

بنابراین، همین که گفته می‌شود: «خلق، خلقت و مخلوق»، ازلی نبودن خلقت، اثبات می‌شود، بدون آن که نیاز باشد به مباحث دیگری پردازیم؛ مباحثی چون: «به موجودی ازلی گفته می‌شود که همیشه بوده باشد، بنابراین "هستی" باید عین ذاتش باشد؛ پس، سابقه نیستی ندارد که دیگری به آن هستی بخشیده و آن را خلق نماید - آن که هستی عین ذاتش هست، نیازی به خالق ندارد!»!

بنابراین، نسبت دادن صفت "مخلوق" به چیزی، ازلیت آن را منتفی می‌کند و حدوث آن را به اثبات می‌رساند.

بدیع:

"ابداع"، پدیدآوردن چیزی بدون نمونه قبلی می‌باشد، و بدیع، اسم فاعل است، یعنی پدیدآورنده چیزی به صورتی نو و بی سابقه. اما نتیجه‌ی دیگر آن است که هر پدیده‌ای که "بدیع" آن را "ابداع" نموده است، حادث می‌باشد و ازلی نیست.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (البقره، ۱۱۷)

ترجمه: [او] پدید آورنده آسمانها و زمین [است] و چون به کاری اراده فرماید، فقط می‌نماید [موجود] باش پس [فورا موجود] می‌شود.

«بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَىٰ يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (الأنعام، ۱۰۱)

ترجمه: او پدید آورنده آسمانها و زمین است؛ چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟! حال آنکه همسری نداشته، و همه چیز را آفریده؛ و او به همه چیز داناست.

اسما و صفات الهی:

در اینجا فقط یک بحث باقی ماند که پس "ازلی بودن اسماء و صفات الهی چه می‌شود"؟ یعنی همین پرسشی که شما مطرح نمودید و البته از دیرباز مطرح بوده است. گفته می‌شود: «خلقت خالق ازلی، باید ازلی باشد»!

حتی اگر فرض گرفته شود که چون خداوند متعال همیشه خالق بوده، پس خلقتش نیز باید همیشگی باشد؛ باز هم دلیل بر "ازلیت مخلوق" نمی‌گردد؛ چون خدا بوده، خلق نبوده و خدا این خلق را پس از نبودن، خلق نموده و پدید آورده است، پس خلقت ازلی نیست و حادث است.

- - اگر کسی برای خالق و خلقت زمان قائل شود، مثلاً بگوید: «از وقتی خدا بوده، خلقت هم بوده»، نه تنها دلیلی بر ازلیت خلقت نیاورده، بلکه خداوند متعال را نیز ازلی ندانسته و حادث توصیف نموده است! چرا که "از وقتی خدا بوده"، یعنی بودن او آغاز و زمان آغاز داشته و پیش از آن آغاز نبوده است؛ پس دیگر ازلی نیست.
- - بالاخره باید خالق باشد و خلق نماید. پس هستی او بر هستی مخلوقش سبقت دارد، مضافاً بر این که مخلوقش نبوده‌اند که سپس خلق شده‌اند، پس ازلی نیستند.
- - این اسم‌ها و صفاتی که خداوند متعال خود را به وسیله‌ی آنها به ما شناسانده است، به دو قسمت تقسیم می‌شوند که عبارتند از: اسما و صفات ذاتی - و - اسما و صفات فعلی.

به عنوان مثال: وقتی گفته می‌شود که «خداوند متعال، حیّ، سبحان، علیم و قادر است»؛ به اسما و صفات ذاتی اشاره شده است؛ یعنی هیچ فرقی ندارد که مخلوقی بیافریند و یا نیافریند، در هر حال او حیّ و علیم و قادر است. اما اگر از "محیی و ممیت = زنده کننده و میراننده" بودن او سخنی به میان آمد، سخن از اسمای افعالی اوست، یعنی این صفاتش با فعلش شناخته می‌شود، نه این که اگر این فعل را به انجام نرساند، پس این صفت را ندارد. از این رو، اسما و صفات فعلی خدا، چون: خالقیت، ربوبیت، رازقیت، قیومیت و ...، همه با فعل او شناخته می‌شوند، نه این که اگر این فعل را انجام داد، این صفت را دارد و اگر انجام نداد، ندارد.

پرسش:

اگر شما دانش ادبی و ذوق شعر داشته باشید، کتاب می‌نویسید و شعر می‌سرایید؛ یا اگر کتاب نوشتید و شعر سرودید، به این دانش می‌رسید؟!

اگر شما آدم سخاوتمندی بودید، جواد و کریم هستید، یا اگر به دیگران جود و کرم نمودید، تازه از این صفات برخوردار می‌گردید؟!

- - بنابراین چون خدا "قادر = صفات ذاتی" هست و قادر به خلق است، خالق است؛ حال خواه بیافریند و یا نیافریند. اما وقتی این اسم و یا صفت او در فعلش تجلی یافت و خلق نمود، خلق او را به خالقیت می‌شناسند و یا به خالقیت او پی می‌برند.

تمامی اسما و صفات فعلی خدا، ریشه در اسما و صفات ذاتی دارند؛ البته نه این که دو یا چندتا هستند، بلکه وقتی اسما و صفات ذاتی، ظهور و تجلی کنند، می‌شود اسما و صفات فعلی؛ و بندگان این اسما را به سبب ظهور آنها می‌شناسند.

خلط مبحث بزرگ:

"خلط مبحث بزرگ" در ذهن بشر، این است که گمان دارد چگونگی و میزان شناخت او، سبب به وجود آمدن خداوند متعال می‌باشد؛ در نتیجه: «اگر او بشناسد، پس او هست و اگر نشناسد، پس نیست!» لذا می‌گوید:

«چون خلق، خالقیت خدا را به خلقتش می‌شناسد، پس خلق باید با خالق ازلی باشند»؛ این خلقت است که خداوند را خالق کرده است! در حالی که حقیقت این است که «این خالق است که خلق نموده است»! به تعبیری: «در اینجا سخن از عارف (شناسنده) است، نه معروف (شاخه شده)» لذا نباید خلط مبحث شود. چنان که می‌گویید: «خورشید هست، روشنی بخش و گرمازا نیز هست، حال چه کسی او را بشناسد و یا نشناسد، اما مردم به حسب درک روشنایی و گرما، به این ویژگی‌های خورشید پی می‌برند.» پس خداوند متعال، حی، علیم، قادر و سبحان است، و هر گاه تجلی نمود، علم، حکمت، قدرت، اراده، مشیت و وجه او، برای دیگران ظهور می‌یابد و مخلوقاتش او را به این اوصاف می‌شناسند.

**خداوند خالق و ربّ ماست، پس چرا نمی‌توانیم با او ارتباط مستقیم برقرار کنیم و حتماً باید اهل عصمت
علیهم السلام را واسطه قرار دهیم؟!**

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

ابتدا باید روشن شود که "ارتباط مستقیم و غیر مستقیم" یعنی چه؟ سپس ثابت شود که نمی‌توانیم ارتباط مستقیم داشته باشیم، بعد پرسیده شود که چرا؟

شما هر موقع که به او توجه نمایید و او را با "یا الله - یا ربّ - اللهم" و یا هر اسم دیگری بخوانید، ارتباط مستقیم برقرار نموده‌اید.

"ارتباط مستقیم و غیر مستقیم"، با هر کسی یا هر چیزی را می‌توان با تعاریف متفاوت و از زوایای گوناگون مورد بحث و بررسی قرار داد.

آیا ارتباط مستقیم، ولی به واسطه‌ی افراد، اشیا و یا راه‌های گوناگون، به کسی یا چیزی، ارتباط مستقیم هست یا خیر؟ به عنوان مثال:

- - وقتی از زمین ماه یا ستارگان را می‌بینیم، مستقیماً می‌بینیم، یا چون چشم ما واسطه دیدن است و کور نمی‌بیند، این دیدن را غیر مستقیم قلمداد می‌کنیم؟!
- - آیا آبی که از شیرآب گرفته و می‌نوشیم، همان آب پشت سد است که به واسطه تصفیه‌خانه و لوله‌کشی‌ها به ما رسیده و ما فقط جرعه‌ای از آن را می‌نوشیم، یا آبی متفاوت است. و یا این برقی که با فشار دادن یک کلید، داخل لامپ می‌آید و ما فقط همین مقدار از آن نور گرفته و استفاده می‌بریم، همان برق نیروگاه است، یا برق دیگری است و یا ارتباط ما غیر مستقیم شده است؟!

● - آیا وقتی ارتباط به وسیله‌ی واسطه‌های گوناگون، با مبدأ یا منبعی برقرار می‌شود، معنایش قطع ارتباط مستقیم با آن و ارتباط با وسیله‌ها و واسطه‌ها است؛ یا نه تنها ارتباطی قطع نشده، بلکه بدینگونه آدمی با مبدأ و منبع، مرتبط شده است؟!

● - "علم" را در نظر بگیرید که از "معلم و کتاب" می‌آموزیم؛ آیا چون "معلم و کتاب" واسطه‌ی آموزش و انتقال علم به ما گردیده‌اند، ارتباط ما با "علم" برقرار شده و یا قطع شده است؟!

ارتباط مستقیم:

بنابراین، تمامی ارتباطات خداوند متعال با بندگانش مستقیم است و تمامی ارتباطات بندگان با خالق و رب‌شان، به یک معنا و یا از یک منظر مستقیم است، و به معنا و از منظری دیگر، غیر مستقیم.

* - آیا "نماز" یک ارتباط مستقیم نیست؟ مگر نیت هر شخص در نمازهای واجب و مستحب، "قربه الی الله" نمی‌باشد؟ مگر شخص خودش و بدون واسطه در ابتدای نمازش "الله اکبر" نمی‌گوید و سپس حمد خداوند متعال را به جای نمی‌آورد و سپس مستقیماً و بدون واسطه، خدایش را مخاطب قرار نمی‌دهد و نمی‌گوید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و مستقیماً و بدون واسطه، دعا نمی‌کند و از او نمی‌خواهد که «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»؟! اما در عین نه تنها "نماز" خودش وسیله‌ی قرب و واسطه است، بلکه همان را نیز از دیگرانی آموخته‌ایم که همانها نیز از دیگران آموخته‌اند، تا برسد به شخص رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، که او نیز این امر را به واسطه‌ی "وحی" آموخته و همان وحی نیز به واسطه‌ی حضرت جبرئیل علیه السلام به او رسیده است.

* - خداوند متعال، هر یک از بندگانش را خودش خلق نموده و ربوبیت می‌نماید؛ او را زنده کرده و می‌میراند؛ هدایت تکوینی و تشریحی می‌نماید؛ رزق می‌دهد، گنااهش را می‌بخشد و دعایش را مستجاب می‌گرداند. اما در عین حال، از نطفه گرفته تا زمین و آسمان و هر چه در آنهاست - از قوانین حاکم بر آنها گرفته تا گردش ایام، تا فرشتگان مأمور به انجام امور گوناگون، فرشتگان مأمور به الهام به هر شخصی و نیز فرشتگان مأمور به اخذ روح و مرگ هر کسی، تا انبیاء، اوصیاء، اولیاء، تا پدر و مادر، معلمان، مریبان و ...؛ همه در این چرخه قرار دارند.

* - همین که بنده‌ای می‌گوید: «اللَّهُم - یا ربی - یا مالکی - یا رازقی - یا ارحم الراحمین» ...، و یا به فارسی، انگلیسی و یا هر زبان دیگری او را صدا می‌زند و از او می‌خواهد، یک ارتباط مستقیم با خالق و پروردگار خویش برقرار کرده است، اما در عین حال از عقل و اسبابش که مغز و سلسله اعصاب و ... می‌باشد، تا قلب و باورهایش، تا نیت و اخلاصش ... و تا ادبیات، کلام، گویش به هر زبانی و ...، در این چرخه هستند.

* - بنابراین، فیض خداوند سبحان و فیاض نیز اگر چه مستقیماً از ناحیه‌ی خود اوست، اما با وسائل و واسطه‌هایی می‌رسد؛ پس هر موقع او بدون هیچ واسطه‌ای فیضی برساند، بنده‌اش نیز می‌تواند بدون هیچ واسطه‌ای اخذ فیض نماید.

کار شیاطین:

کار شیاطین انس و جنّ، برای انحراف بندگان خدا شناس، خدا پرست و خدا دوست، این است که در ابتدای راه انحراف، به بهانه‌ی عبادت و ارتباط مستقیم با پروردگار و...؛ سعی دارند تا در لوای دروغین «ارتباط مستقیم با خدا»، ارتباط بندگان را با خداوند متعال، محبت، بندگی و اطاعت از او قطع کنند. چنان که برای هدایت بندگانش، رسولان را فرستاد و به همراه آنان "کتاب و میزان" را نازل نمود و امر به شناخت، باور، ایمان، تقوا، اطاعت و بندگی نمود؛ اما یک عده گفتند: «ما اینطوری قبول نداریم؛ چرا به او وحی فرستاد - چرا او را رسول خودش قرار داد - چرا وحی را به خودمان نازل نمود - چرا آن را امام ما قرار داد...، ما خودمان با او مستقیماً ارتباط می‌گیریم؟!»

*- خداوند متعال، برای "وصل شدن" بندگانش به اقیانوس بیکران رحمتش، راه کارها و وسائلی قرار داد و فرمود: عده‌ای وصل می‌شوند و عده‌ای این اتصال را قطع می‌کنند! در این دو آیه با دقت تأمل و تفکر نمایید:

۱- «وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (الرعد، ۲۱)

ترجمه: و کسانی که به آن چه خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.

۲- «الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (الرعد، ۲۵)

ترجمه: و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند و در زمین فساد می‌کنند بر ایشان لعنت است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست.

پس، مردمان به دو گروه تقسیم می‌شوند: یک گروه به آن چه خدا دستور وصلش را داده وصل می‌شوند [صلوة، صلوات، صله ارحام و...، هم از ریشه وصل است] - و یک گروه نیز اتصالات را قطع می‌کنند! و نکته آنجاست که ریشه و علت فساد و تباهی در زمین و ظلم به خود و دیگران، همین قطع اتصالاتی می‌باشد که خداوند علیم و حکیم، خود امر به وصل آنها را داده است!

●●●- هدف اصلی از القای این شبهات، از همان ابتدای اسلام این بود که ارتباط مسلمانان را پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات الله عليهم اجمعین قطع کنند؛ تا دچار "اسلام بی‌ولایت، اسلام بدون معلم و راهنما، و بالتبع اسلام من‌درآوردی" شوند، و بالتبع تسلیم طواغیت گردند و آنها را بندگی نمایند. **مگر اسلام معاویه‌ای و یا اسلام اموی و عباسی، یا اسلام امریکایی و انگلیسی چیست و چگونه پدید آمده و سلطه یافته‌اند؟! ریشه در همین قطع ارتباط و اتصال، با حجج الهی بوده و می‌باشد!**

انحرافات، از یک اندیشه‌ی جاهلانه و متکبرانه که لباس دموکراسی و لیبرالی به آن پوشانده بودند تا اجماع و اذهان عمومی را خوش آید شروع شد! گفتند: «خدا به ما عقل و شعور داده، پس امام و خلیفه‌ی خدا را خودمان انتخاب می‌کنیم!» و حال آن که عقل سالم، برای خدا خلیفه تعیین نمی‌کند؛ مگر می‌شود به خداوند متعال خلیفه، حجت و امام المسلمین تحمیل نمود؟! سپس ماجرا به «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ - کتاب خدا برای ما کافیت» رسید! گفتند: معلم نمی‌خواهیم، خودمان می‌فهمیم، مگر ما شعور نداریم و یا کتاب برای همه نیست و...» - سپس احکام بسیاری تغییر یافت، احکام من درآوردی، جایگزین احکام الهی گردید و گفتند: «اگر چه پیامبر چنین فرمود، اما ما چنان می‌فرماییم و هر کس از ما اطاعت نکند، کافر و باغی و یاغی است» و حال آن که خودشان از اطاعت خدا و رسول (ص) سر باز زدند! - و سرانجام کار به "امام‌گشی" به نام اسلام نیز رسید!

اینها نتیجه‌ی همان قطع وسائل ارتباطی و اتصالی بوده و می‌باشد. چنان که امروزه می‌گویند: نه پیامبر و امام می‌خواهیم و نه کتاب و دین خدا را می‌خواهیم و نه نماز و روزه و سایر احکام را می‌خواهیم، بلکه خودمان مستقیماً و بدون واسطه، با خدای خودمان ارتباط می‌گیریم؟! *

چگونه می‌توانیم اثبات کنیم که خداوند کامل مطلق است؟ زیرا در براهینی مثل برهان امکان و وجوب، ما تنها پی به وجود مستقل و یا همان واجب الوجود می‌رسیم. اما به این موضوع پی نمی‌بریم که او چه صفاتی دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

مباحث عقلی، در عین وزانت، بسیار راحت هستند. به حکم عقل، آن که کمال محض نباشد، خدا نیست؛ چون نیستی، نقص، ضعف و فقر که همه از صفات مخلوق هستند و صاحبش را نیازمند به غیر می‌کند، به او راه یافته است.

- - آیا اگر ببینید که چیزی روشن است، پی‌نمی‌برید که پس هست، تابنده است، لابد انرژی دارد و...؟! اگر یک خودرو ببینید، متوجه نمی‌شوید که لابد سازنده‌ای دارد که انسان است، علم مهندسی مکانیک دارد، هدف و حکمت دارد و...؟! پس از یک اسم و نشانی، می‌توان به اسم‌ها، نشانه‌ها و اوصاف دیگر نیز پی‌برد.
- پی بردن به وجود مستقل، یا همان واجب الوجود، یعنی پی بردن به وجودی که هستی و کمال محض است. پس تمامی اوصاف کمال را بی حد، داراست.

● - ابتدا باید با عقل که به نور علم می بیند، بدانیم و باور کنیم که "خدایی هست"، سپس در پی شناخت اسماء و اوصافش برآییم.

آنگاه که می پرسیم: «آیا خدا کمال مطلق است - آیا خدا واجب الوجود است - آیا خدا واحد و احد است ...»، یعنی وجودش را شناخته و باور نموده ایم و حالا درباره ی اسماء و صفاتش می پرسیم.

الف - اسم "خدا" و یا به زبان های دیگر مانند: «الله، God و یا ...»، باز هم خود اسمی هستند برای "او". بنابراین، هر عقلی، ابتدا "او = هو" را می شناسد، بدون هیچ اسم و رسمی. یعنی می فهمد "اویی" هست که این عالم هستی را خلق کرده است. در اینجا اولین اسم و دومین و اسم های بعدی پیدا می شود؛ یعنی فهمیده می شود که اولاً او هست «هُوَ الْحَيُّ» و ثانیاً او خالق است «هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» و

ب - هنوز نمی دانیم و نمی شناسیم که این "او" کیست و دیگر چه اسما یا اوصافی دارد که بتوانیم بدان واسطه، "او - هو" را بیشتر بشناسیم؟ اما همین که می گوئیم "او هست" (هُوَ الْحَيُّ)، برای ذهن و فکر بشر این پرسش پدید می آید که «آیا هستی او از خودش هست، یا کسی به او هستی داده است؟» پاسخ این پرسش، حتی بدون مطالعه ی هیچ کتاب، آیه یا حدیثی، توسط "عقل" داده می شود. عقل می گوید: «اگر هستی را دیگری به او داده باشد، یعنی هستی اش قائم به غیر باشد، خودش هم مخلوق است، پس دیگر خدا و خالق نیست!»!

بنابراین، اولین گام در خداشناسی این است که هر چه از صفات مخلوق برخوردار می باشد، از مصداقی برای خدا کنار گذاشته می شود، چون دیگر خالق نیستند، خدا نیستند، بلکه مخلوقات هستند.

● - آدمی می تواند روی هوا بگوید: «خدا»، و هیچ تعریف و مقصودی از آن نداشته باشد، و یا حتی می تواند روی هر چیزی که دوست دارد، نام "خدا" را بگذارد! پس در خداشناسی و هستی شناسی، براهین عقلی و علمی لازم است.

بت پرست ها در گذشته و حال به بت ها نسبت خدایی می دادند و می گفتند: «این خدای روزی، آن خدای قدرت، آن یکی خدای باران و ... می باشد!» امروزه نه تنها بت پرستان [به ویژه در آسیای شرقی و امریکا] وجود دارند، بلکه ادیان الهی نیز برای انبیا مقام خدایی قائل شده اند؛ ماتریالیست ها نیز برای "ماده" و برای "انسان = اومانیزم" اوصاف خدایی قایل شده اند، و حتی در میان ما مسلمانان نیز فرهنگ محاوره ای و نادرستی رایج شد که می گویند: «فلانی خدای شعر، خدای هنر، خدای فلان صنعت ... یا حتی خدای دروغ و مکر و حيله است!»!

اما، اینها همه اسم های بی مسماء، و همان الفاظ روی هوا می باشند و آن چه نسبت می دهند، هیچ حقیقی ندارد:

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمْ الْهُدَى» (التَّجْم، ۲۳)

ترجمه: اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نامهایی بی‌محتوا و اسمهایی بی‌مسما)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده؛ آنان فقط از گمانهای بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است!

ج - اما، آنگاه که شناختیم این "او"، حیّ و خالق همه چیز است، پس یقیناً خودش غیر همه چیز است، لذا مثل و مانند ندارد «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ / الشُّورَى، ۱۱». پس این یک وصف دیگر.

"او" مثل ندارد، یا چیزی مثل او نیست، یعنی اگر همه چیز حادث است، او قدیم است - اگر همه چیز پدید آمده است، او پدید آمده نیست - اگر همه چیز مخلوق است، او خالق است - اگر همه چیز قائم به غیر است، او قائم به خودش است - اگر همه چیز متغیر و در نهایت فانی است، او متغیر و فانی نیست و ... پس این نیز اسما و اوصاف دیگر.

بنابراین، اسمها و صفات دیگری برای "او"، شناخته می‌شود. مانند: «هُوَ الْحَقُّ - هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ - هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ و ...»

واجب الوجود:

آنگاه که آدمی با عقلی که به نور علم می‌بیند، به "هستی" توجه می‌نماید و می‌خواهد "هستی‌شناسی" نماید، ابتدا و پیش از هر چیزی، هستی را به دو بخش تقسیم می‌کند که عبارتند از: "ممکن الوجود و واجب الوجود". شاید ابتدا این سینا این دسته‌بندی را تدوین [و تئوریزه] کرده باشد. او از اینجا شروع می‌کند که «موجودات یا واجب هستند یا ممکن. در این تقسیم بندی قسم سوم وجود ندارد»؛ و البته این بحث بعدها توسط ملاصدرا، شیخ اشراق و ... کامل تر شد.

"ممکن الوجود"، به چیزی می‌گویند که نسبتش به بودن و نبودن مساوی باشد، پس به وجود آمدنش علت خارجی می‌خواهد؛ لذا حالا که هست، معلوم می‌شود که پیدایش آن علت داشته است؛ و چون همان علت نیز علت می‌خواهد و در نهایت به دلیل عقلی بطلان دور و تسلسل، این سلسله علل باید به علت غایی برسند؛ علتی که او دیگر معلول علتی دیگر نباشد، علت العلل باشد و ...

"واجب الوجود"، یعنی هستی عین ذات اوست؛ پدیده نیست که پدید آورنده بخواد، سابقه نیستی به او راه ندارد که دیگری به او هستی داده باشد، مخلوق نیست که خالق بخواد، مصنوع نیست که صانع بخواد و ... ؛ پس او قائم بالذات است و هستی همه چیز قائم به اوست.

هستی و کمال:

"کمال مطلق"، یک اصطلاح رایج است برای تقریب ذهن و درک مطلب و شاید لفظ "مطلق" زیاد هم جامع و گویا نباشد، چنان که برخی می‌گویند: «مطلق، خودش هم محدود است؛ پس بهتر است بگوییم "هستی محض - کمال محض".

در هر حال، کمال همان "هستی" است که نقطه مقابلش "نقص = نیستی" می‌باشد. "کمال" دارایی است در مقابل ناداری؛ پس هر چه هستی یافته، مرتبه‌ای از وجود را دارا شده است و به همان نسبت، دارای کمال شده است و آن که هستی محض است، کمال محض هست.

البته، اگر چه "کامل و کامل‌کننده" نیز از اسمای الهی می‌باشند، اما توصیفی که در قرآن کریم آمده، جامع تمامی این اسماء می‌باشد، چنان که می‌فرماید: "او سبحان = منزه" است؛ و می‌فرماید که "او منزّه از تمامی توصیفاتی است که بشر می‌نماید؛ یا به تعبیر دیگری: منزّه از اوصاف مخلوقات می‌باشد؛ لذا خداوند را باید آنگونه شناخت که خودش، خود را معرفی می‌نماید.

شناخت اسم‌ها و اوصاف دیگر:

چون از سویی تمامی اسمای الهی عین ذات او می‌باشند و خداوند مرکب نیست که علمش جدا از حکمتش، و حکمتش جدای از قدرتش، و قدرتش جدای از رحمت و حلمش ... باشد؛ و از سویی دیگر قاعده‌ی "وحدت به کثرت و بازگشت کثرت به وحدت" همه جا حاکم است؛ به واسطه شناخت یک اسم، می‌توان سایر اسما را نیز شناخت. مثلاً وقتی می‌گویید: "او علیم است"، پس قادر و جمیل هم هست، چون علم خودش زیبایی و قدرت است.

در هر حال وقتی شناختیم که "او"، واجب الوجود است، یعنی پدیده و مخلوق نیست و هر چه هست را او هستی بخشیده است؛ تمامی اسمای دیگر نیز شناخته می‌شود؛ مثل این که: "او" خالق است، مالک است، واحد و احد است [چرا که اگر حتی دو واجب الوجود یا خدا وجود داشته باشد، هر دو محدود می‌شوند، پس هر دو ناقص هستند، پس هر دو نیازمند هستند، پس هستی عین ذات هیچ کدام نخواهد بود و نیاز به پدید آورنده و خالق دارند].

نکته:

آن چه که خداوند متعال در قرآن کریم، بر آن تأکید نموده است، صرفاً "خداشناسی" نمی‌باشد که به حکم عقل و فطرت، و نیز به واسطه‌ی تمامی مخلوقاتش که همه نشان از خالق دارند [اسم الله هستند]، شناخته شده است؛ بلکه این است که آدمی بداند، هیچ الهی جز "او" وجود ندارد؛ یعنی انسان نباید به جز او را مبدأ و هدف فرض کند، به جز او را غایت بگیرد، به جز او به چیزی وابستگی محض پیدا کند - غایت و شدت محبتش به جز او

باشد ... و به جز او را بندگی نماید؛ لذا در بیشتر آیاتی که در آن ذکری از اوصاف خداوند سبحان شده، بر " لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ " نیز تأکید شده است:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» - «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» - «أَنََّّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» - «اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ» - «اللَّهُ رُبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» و ...

www.x-shobhe.ir



قرآن مجید و حدیث - تابستان ۹۸

در سوره علق، منظور از "قلم"، در آیه‌ای که می‌فرماید همان کسی که با قلم یاد داد چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

میزان "علم و سواد" هر کسی، به مراتب افزون از رتبه و مدرک تحصیلی او می‌باشد، چرا که از طرفی مدرک را فقط در قبال گذراندن یک دوره‌ای مشخص به صورت رسمی می‌دهند و از طرفی دیگر، برای سایر علوم که آدمی در طول حیاتش آموخته است و در واقع با همان علوم زندگی می‌کند، هیچ مدرکی نمی‌دهند! اما، اگر انسان دقت نکند و اندیشه و منش قارونی نیز داشته باشد، گمان می‌کند که تمامی علوم حاصله‌اش را خودش از محیط و یا مدرسه، دانشگاه، حوزه، کتاب و ... به دست آورده است؛ گمان می‌نماید که فقط با زحمت و تلاش خودش به این علوم دست یافته است! او هیچ دقت ندارد که اولاً خداوند به او عقل و فطرت داده است، و ثانیاً به هنگام تولد، هیچ علمی نداشته و خداوند به او اسباب و امکان کسب علم و فراگیری داده است، و باید شاکر این نعمات باشد:

«وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (التحل، ۷۸)

ترجمه: و خداوند شما را از شکم مادرانتان خارج نمود در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید؛ و برای شما، گوش و چشم و [عقل و قلب] قرار داد، تا شکر نعمت او را بجا آورید!

● - از این رو، در آیات سوره‌ی علق و نیز آیات دیگر، پیش از بحث "علم و قلم به عنوان ابزار"، به "معلم" توجه داده و متذکر می‌گردد که "معلم"، خداوند علیم، حکیم و سبحان می‌باشد (الَّذِي عَلَّمَ - همان کسی که تعلیم داد).

● - آدمی اگر "معلم" را نشناسد، نه تنها از او کسب علم نمی‌کند، بلکه به همان خُرده علمی که در محیط زندگی یا تحصیلی به او داده شده، فرحناک می‌شود و البته آنقدر به خاطر همان چند خط علم یا چند فرمولی که در جهان هستی شناخته، متکبر می‌گردد که رسولان و معلمان الهی را تکذیب نموده و حتی مسخره می‌نماید؛ چنان که شاهدید چگونه به بهانه علم و با ژست علمی، دین، پیامبر، کتاب و آموزه‌های دینی را مسخره می‌کنند و

چگونه با آن دشمنی می نمایند؟! و هیچ توجه ندارند که همین خُرده علم را نیز خداوند متعال به آنها تعلیم داده است، چرا که کسی علم را خلق نمی کند، بلکه کشف می کند؛ یعنی خالقش اوست!

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْرِثُونَ» (غافر، ۸۳)

ترجمه: هنگامی که رسولانشان دلایل روشنی برای آنان آوردند، به [اندک] دانشی که خود داشتند خوشحال بودند (و غیر آن را هیچ می شمردند)؛ ولی آنچه را (از عذاب) به تمسخر می گرفتند آنان را فراگرفت!

قلم:

اگر آیات مرتبط را پیوسته بخوانیم، مسئله برابان روشن تر می شود.

«اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ * بَخْوَانَ بِه نام پروردگارت که (جهان را) آفرید؛
 خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * همان کس که انسان را از خون بسته ای خلق کرد؛
 اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ * بخوان که پروردگارت (از همه) بزرگوارتر است؛
 الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * همان کسی که بوسیله قلم تعلیم نمود؛
 عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ * و به انسان آنچه را نمی دانست یاد داد؛
 كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبِيرٍ * چنین نیست (که شما می پندارید) به یقین انسان طغیان می کند؛
 أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْتَى * از اینکه خود را بی نیاز ببیند! (العلق، ۱ تا ۷)

- - اگر چه آیات اولیه ای این سوره، مربوط به بعثت و خطاب به حضرت محمد صلوات الله علیه و آله می باشد، اما نسبت به همگان نیز صدق می کند.
 - - دستور نخست، به خواندن (اقْرَأْ) است، چرا که آدمی بدون خواندن، هیچ علمی کسب نمی کند؛ حال خواه کتاب طبیعت را بخواند، یا کتاب قرآن مجید را بخواند.
 - - دستور دوم این است که مطالعات ناقص نباشد، اول و آخر کتابت حذف نشده باشد، که آن وقت علوم حاصله، به جز مقداری در ابزار سازی، به هیچ درد نمی خورد، خودت و علمت با هم می میرید! پس همه چیز را به اسم پروردگار بخوان (بِاسْمِ رَبِّكَ)، چرا که همه چیز اسم و نشانه ای اوست؛ اوست که این عالم را خلق کرده و در منظر تو قرار داده است (الَّذِي خَلَقَ).
- امروزه دانشمندان می گویند: «هیچ چیزی اصالت حقیقی و ذاتی ندارد، هر چیزی دیگری را نشان می دهد و "علم یعنی نشانه شناسی"! خب این را خداوند متعال با قلم وحی تعلیم نموده بود «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»، خلقت را به عنوان اسم و نشانه بخوان.

- - آدمی وقتی می خواهد کتاب خلقت را بخواند، ابتدا متوجه خودش می شود، پس خداوند علیم و معلم، یادآوری می کند که تو را از نطفه ممزوج و خون بسته خلق نمودم؛ پس هم به علم، حکمت و عظمت خالقت

بی‌بیر، هم مبدا دچار تکبر و غرور [فریب] شوی! بین که هیچ چیز با ارزشی نبود؛ اما پروردگارت می‌تواند یک نطفه و خون بسته را به انسانی دانشمند مبدل نماید، پس اوست که تو را به اینجا رساند:

«هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا * إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَيِّئًا بَصِيرًا» (الإنسان، ۱ و ۲)

ترجمه: مگر نه این است که [در چرخش روزگار] مدت زمانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکر بود * ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم!

● - مجدداً امر به خواندن می‌کند؛ منتهی از منظر "کرامت = بزرگواری" پروردگار مَنان، که چه بزرگوارانه و بدون کم، کاستی، بخل، حرص و ... ربوبیت می‌نماید!

*** - اما، چه چیزی را می‌توان خواند؟ آن چیزی که نوشته شده باشد. ابزار نوشتن چیست؟ «قلم».

خداوند متعال که اول معلم است، چگونه انسان را تعلیم می‌دهد؟ با کتابی که نوشته شده است.

ما دسترسی به لوح محفوظ که به قلم نور الهی نوشته شده نداریم، پس هر چه می‌آموزیم، در همین دنیاست. حال چه می‌آموزیم و از کجا؟ هر چه هست یا در کتاب خلقت به "قلم صنع" نوشته شده و یا در کتاب دین به "قلم وحی".

تمامی علوم طبیعی، در هر رشته‌ای، از کتاب خلقت آموخته می‌شود و تمامی علوم عقلی، شناختی، حقیقی، معنوی، حقوقی، اخلاقی و حتی علم غیب [مانند علم به معاد]، از کتاب "وحی" شناخته می‌شود. لذا فرمود که آن معلم، بندگان را به وسیله قلم تعلیم می‌دهد. «الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ»، او نوشته و می‌نویسد، پس شما نیز بخوانید تا عالم شوید.

*** - اما، خداوند چه چیزی را به انسان یاد می‌دهد؟

وقتی انسان در حالی به دنیا می‌آید که هیچ نمی‌داند، و نیز هر چه هست در با "قلم" در کتاب خلقت و کتاب وحی نوشته شده است، پس همه چیز را خداوند علیم، به انسان تعلیم می‌دهد «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ».

نکته:

انسانی که معلم را نشناسد، علم را نمی‌شناسد؛ پس هم جاهل [بی‌خرد] می‌ماند و هم نادان [بی‌علم]؛ او فقط خودش را می‌بیند، پس متکبر هم می‌شود و سرانجام این "جهل و تکبر"، سبب طغیانش می‌گردد، یعنی از مسیر انسانیت و عبودیت خارج می‌شود.

این انسان جاهل و متکبر، وقتی خُرده علمی کسب می‌کند، چنان بر خدپود می‌بالد که گویی که خودش آن را خلق کرده است! و چون می‌تواند تلاش علمی نماید، گمان دارد که دیگر غنی شده است و هیچ نیازی به معلم،

کتاب، تعلیم، تربیت و مربی ندارد! البته، انسان همیشه نیازمند و فقیر است و هیچگاه غنی و بی نیاز نمی شود، اما جهل و تکبرش سبب می گردد که خود را بی نیاز ببیند! «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْتَى».

*** - پس، بدانیم که علیم اوست - هر چه هست تجلی علم اوست - اوست که تعلیم می دهد - علوم را با "قلم" در کتاب خلقت خودمان و عالم هستی و نیز کتاب وحی نوشته است و به ما عقل، قلب، سمع و بصر داده تا بتوانیم این کتب الهی [خلقت و وحی] را مطالعه نماییم؛ و البته معلمانی فرستاده تا ضمن خواندن آیات [نشانه های هدایتگر خداوند سبحان] و تزکیه، به ما علم، حکمت و وحی را بیاموزند تا بتوانیم با کسب علم حقیقی و هدفدار، رشد نموده و به مراتب عالی وجود برسیم. إن شاء الله.

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (البقره، ۱۵۴)

ترجمه: چنان که در میان شما پیامبری از خودتان فرستادیم تا آیات ما را بر شما تلاوت کند و [از زشتی ها] پاکتان سازد و کتاب و حکمتتان بیاموزد و آنچه را نمی دانستید به شما بیاموزد.

چرا در قرآن، خداوند در شرح بهشت، عبارت "باغهایی که از زیر آن نهرها جاریست" را تقریباً در بیشتر مواقع بیان نموده است، و معنای آن چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

هر چیزی ظاهری دارد و باطنی و باطن نیز باطنی دارد و ...؛ چنان که فرمود: ظاهر قرآن کریم، باطنی دارد و باطنش نیز باطنی تا هفتاد باطن (یعنی بی شمار).

آدمی نیز ظاهری دارد که آن جسم اوست و باطنی دارد که روح اوست. روح آدمی مستقل است، نه پدر و یا مادر کسی است، نه فرزند کسی و نه همسر کسی؛ لذا در قیامت نیز تک و تنها و بدون قوم خویشی با دیگران محشور می گردد. «فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ - هنگامی که در «صور» دمیده شود، هیچ یک از پیوندهای خویشاوندی میان آنها در آن روز نخواهد بود؛ و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست) / المؤمنون، ۱۰۱».

"من" حقیقی انسان همان روح اوست و "من" دنیایی و جسمی آدمی"، همان بدنش می باشد، منتها تا وقتی تعلق به روح دارد.

هر کدام از این مراتب وجود "من"، کمال یا ضعفی دارد - لذت یا المی (دردی) دارد - خوشحالی یا ناراحتی مخصوص به خود دارد. چنان چه روح خواب ندارد، اما جسم باید بخوابد؛ روح غذای مادی نمی خورد که از آن

لذت برد و آن را هضم و اضافاتش را دفع کند، فوایدش را به اجزای روح برساند و ...؛ جسم نیز با عبادت و مطالعه، نه سیر می‌شود و نه سیرآب، چه بسا خسته نیز بشود.

اما نیازها و چگونگی رفع نیازهای جسم و روح، در یک دیگر مؤثر می‌باشند؛ چنان که به قدرت علم، بدن سالم نگاهداشته می‌شود، و با برخورداری از بدن سالم، روح می‌تواند مراتب رشد را پشت سر گذاشته و بالا رود.

● - همانگونه که در دنیا لذت و الم روح و جسم جداگانه و متفاوت می‌باشد، در آخرت نیز لذت و الم روح و جسم، متفاوت است، اگر چه روح کارش را با جسم انجام می‌دهد و لذت و الم هر کدام، در دیگری اثر مستقیم دارد.

در حبس، نه تنها به جسم آزار زیادی نمی‌رسد، بلکه چه بسا بیشتر در استراحت باشد! سر ساعت می‌خواهد، سر ساعت بیدار می‌شود، سه وعده خوراک دارد، باید به هواخوری و ورزش پردازد و ...؛ اما روح یک زندانی آزاده می‌شود، چرا که ارتباطاتش با بیرون قطع شده است؛ نمی‌تواند با محبوب‌ها ارتباط بگیرد، به لقاء برسد ...؛ و همین افسردگی روح و روان، جسمش را نیز خسته، بیمار و پیر می‌کند! یا اگر روح به عبادت، زیارت، مطالعه و تحقیق کار خیر پردازد، بدن او نیز بشاش و با نشاط می‌گردد و حتی از خستگی‌اش لذت می‌برد.

● - پس در بهشت، لذت‌هایی برای بدن وجود دارد، مثل زندگی و سکونت در قصرهایی که در جنات قرار دارد، حور، غلمان، پوشیدنی‌ها، خوردنی‌ها و آشامیدنی‌هایی که زیبایی و لذت آنها قابل توصیف نمی‌باشد؛ اما روح آدمی لذت دیگری دارد که با "لقاء الله" محقق می‌گردد، با سلطنت گسترده و تحقق اراده‌ها و ... محقق می‌گردد. در جهنم نیز عذاب‌ها و الم‌هایی وجود دارد برای جسم انسان جهنمی است، مثل سوختن، تشنگی، گرسنگی، تلاش بی‌ثمر برای خارج شدن ...؛ و عذاب‌هایی که روح را می‌آزارد. اما خود روح نیز عذاب‌هایی دارد که شدت آن، همان عذاب دوری از رحمت و فراق محبوب می‌باشد، چنان که در دعای کمیل عرض می‌نماید: «صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ اصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ - (به فرض محال) که در عذابت صبر کنم، اما در فراقت چگونه صبر نمایم!» - عذاب روح جمع شدن با بدان و قرار گرفتن با اهل بلا و عذاب در یک گروه و دوری از دوستداران و دوستان خداست «وَجَمَعْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ اَهْلِ بَلَائِكَ وَ فَرَّقْتَ بَيْنِي وَ بَيْنَ اِحْبَائِكَ وَ اَوْلِيَائِكَ» و

جَنَاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

بنابراین، تصریح به وجود نهرها، در بیشتر آیاتی که در آن ذکر از بهشت، یا بهشت‌ها [جَنَات] آمده است نیز ظاهر، باطن و بواطنی دارد.

ظاهر:

ظاهرش، همان لذت‌های همه جانبه‌ی ظاهری می‌باشد. باغستانی برای انسان زیباتر، باشکوه‌تر و فرحناک‌تر است که بسیار وسیع باشد، درختانش متنوع باشد، انواع میوه‌ها را به وفور داشته باشد، و نیز در آن چشمه‌ها بجوشد و نهرها جاری باشد.

باطن:

اما، باطن این دسته از آیات، حتی از ظاهر آیات دیگر نیز معلوم می‌شود، چه رسد به باطن آنها.

● - آن چه در بهشت از نعمات و لذایذ جسمی و روحی به اهل ایمان، تقوا و عمل صالح می‌دهند، ابتدا "اجر = مزد" خودشان می‌باشد، و سپس خداوند کریم بر آن نیز می‌افزاید؛ بنابراین بهشت و هر چه در آن هست را ابتدا آدمی در همین دنیا ساخته است و سپس خداوند نورش را برای آنها کامل و کامل‌تر می‌گرداند.

باغ‌های بهشتی، قصرها و نعماتش، همه محصول کار بشر می‌باشند، و البته که مواضع ایمانی، عمل صالح و کار خیر آدمی، هم خودش جریان دارد و هم آثارش تا قیامت ادامه دارد، مثل یک رود (نهر)؛ حال خواه برای خودش نمازی بخواند و خودش را به عنوان یکی از آحاد جامعه را اصلاح نماید، و خواه دستی بر سر یتیمی بکشد و لقمه نانی به گرسنه‌ای بدهد، خواه دست مسکینی را بگیرد ... و خواه در جبهه‌های متفاوت جهاد [هر گونه تلاش دشمن ستیز] حاضر شود و یا حتی اگر لازم شد بجنگد.

آثار تمامی این مواضع بر حق، به همراه عمل درست و صالح، تا قیامت باقیست. ما چه می‌فهمیم که اثر حضور و چند قدم در راهپیمایی روز قدس یا ۲۲ بهمن و یا ... در همین دنیا چیست و چقدر است؟! اما خداوند می‌داند و اجر عاملین را ضایع نمی‌نماید.

بنابراین، مواضع حق و اعمال صالح، مانند یک رود خروشان جاری است و مایه حیات آدمیان می‌گردد، تجلی‌اش در بهشت نیز انواع نهرهای جاری می‌باشد؛ تا برسد به نهری که نه تنها دیدنش و صدای حرکتش لذت بخش است، و نه تنها نوشیدن از آن لذت جسم بهشتی و لذت روحی دارد، بلکه ساقی آن برای مؤمن، خود خداوند متعال می‌گردد:

«عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»

ترجمه: بر اندام آنها [= بهشتیان] لباسهایی است از حریر نازک سبزرنگ، و از دیبای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره آراسته‌اند، و پروردگارشان شراب طهور به آنان می‌نوشاند!

«إِنَّ هَذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا» (الإنسان، ۲۱ و ۲۱)

ترجمه: (به آنها گفته شود:) این پاداش شماست، و سعی و تلاش شما مورد قدردانی است!

تفاوت‌ها:

البته اگر به آیات مربوط به این نهرها توجه شود، تفاوت‌های اساسی بین آنها وجود دارد؛ چنان که یک می‌فرماید: «جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ - بهشت‌های که در آنها و زیر درختانش نهرها جاری است» و جای دیگر می‌فرماید: «این نهرها، زیر پای اهل بهشت جاریست». در برخی از آیات می‌فرماید که آنها وارد جناتی می‌شوند که نهرها در آنها جاریست؛ در آیات دیگری می‌فرماید که آنها خودشان این نهرها را ایجاد می‌کنند و امتداد می‌دهند. چنان که در دنیا عمل صالح و عمل خیر را با اراده و اختیار خو انجام و امتداد می‌دادند.

در یک آیه آمده که دینی جز اسلام قبول نیست، در آیه‌ای دیگری نه تنها دین اهل کتاب، بلکه دین صابین (ستاره پرست‌ها) نیز قبول شده است؟! این شبهه در فایلی که به صورت گسترده در دانشگاه‌ها توزیع شده آمده است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این فایل را از ابتدا تا انتها مطالعه نموده‌ایم؛ بسیار "من، من" گفته، اما هیچ حرف جدیدی در آن نیست، بلکه هر چه تا به حال گفته شده را یکجا جمع کرده است و از تاکتیک "پُر گوئی" برای اثبات "درست گوئی" استفاده نموده است؛ و البته کار شخص نیست، بلکه تمیه و نشر آن، یک کار سازماندهی شده است. وقتی گوینده، پشت سر هم چند آیه و حدیث را بیان می‌کند و به گمان خودش نقد نیز می‌نماید، مخاطب اگر ساده باشد یا دقت ننماید، [ناخودآگاه] گمان می‌نماید که لابد او چیزی بلد است و حرفی برای گفتن دارد! اما وقتی با حوصله مطالعه شود، به وضوح آشکار می‌گردد که اولاً: گوینده یا نویسنده، نه تنها دین ندارد، بلکه بغض و دشمنی شدیدی نیز با دین اسلام دارد - ثانیاً: به شدت ضعف دانش و بینش دارد، به ویژه در ادبیات عربی، فارسی و قرآنی!

از این رو، با گوینده و آن فایل کاری نداریم؛ بلکه به اصل موضوع می‌پردازیم تا مسئله برای مخاطبینی که می‌خواهند بدون مرض و غرض و بدون پیش‌داوری، به آیات قرآن کریم نظری بیندازند، روشن شود.

*- دو آیه‌ی مورد بحث و ترجمه آنها به شرح زیر می‌باشد:

یک - «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (الحج، ۱۷)

ترجمه: کسانی که (به پیامبر اسلام) ایمان آورده‌اند، و کسانی که به آئین یهود گرویدند و نصاری و صابئان [= پیروان یحیی] هر گاه به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهند، پاداش‌شان نزد پروردگارشان مسلم است؛ و هیچ‌گونه ترس و اندوهی برای آنها نیست.

بررسی:

● - بسیاری از مردم، به جای آن که به دین و آئینی بگروند، آن [دین، مکتب، مذهب] را بشناسند و پیروی نمایند، به "اسم"ها و "ایسم"ها می گروند! اسم‌هایی چون: مسلمان، مسیحی، یهودی، زرتشتی، صابئی، هگلیسم، مارکسیسم، اومانیسیم، ماکیاولیسم، لیبرالیسم و ...! این عوامی، بی بصیرتی، سطحی‌نگری و ظاهر‌گروی، از گذشته تا حال وجود داشته است.

خداوند متعال در آیهی فوق متذکر می‌گردد که این اسم‌ها، هیچ کدام سبب هدایت شما نمی‌گردد! هیچ اسمی شما را به رشد و کمال نمی‌رساند! و نزد خداوند متعال نیز اسمی که شما روی خودتان گذاشتید، هیچ ارزشی ندارد، اگر چه اسلام باشد! بلکه در بُعد نظری، "ایمان به الله و معاد"، و در بُعد عملی، "عمل صالح" است که آدمی را رشد داده و به کمال می‌رساند و مستحق بخشش و نیز پاداش الهی می‌گرداند. لذا فرمود: به صرف ادعا رها نمی‌شوید و حتماً امتحان می‌شوید تا راستگو و دروغگوی شما معلوم شود.

علامه، آیت الله طباطبایی رحمه الله علیه: «و این مطلب در آیات قرآن کریم مکرر آمده، که سعادت و کرامت هر کسی دایره مدار و وابسته به عبودیت است، نه بنام‌گذاری! پس هیچ يك از این نامها سودی برای صاحبش ندارد، و هیچ وصفی از اوصاف کمال، برای صاحبش باقی نمی‌ماند، و او را سود نمی‌بخشد، مگر با لزوم عبودیت» (المیزان، ذیل آیه).

● - صابئی‌ها در این آیه، گروهی که معروف به ستاره‌پرستی شده‌اند نمی‌باشند، دلیلش هم خود آیه است. چرا که شرط "ایمان به الله و معاد"، به ستاره‌پرستان صدق نمی‌کند؛ نه مؤمن به خدا و قیامت ستاره پرست می‌شود و نه ستاره پرست، مؤمن به خدا و قیامت می‌باشد. بلکه "صابئی‌ها گروهی بودند که دینی بین "یهود و مجوس و ... را برگزیدند و باورها و کتاب خود را به حضرت یحیی علیه السلام نسبت داده‌اند.

● - در آیه می‌فرماید: «هر کس به خدا و معاد ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد، اجرش با خداست ...»؛ بنابراین، اولاً به ایمان و عمل صالح امت هر پیامبری، پیش از آمدن رسول بعدی که اطاعت از او واجب شد اشاره دارد، و ثانیاً کسی که به خدا و معاد ایمان بیاورد، هیچ یک از رسولان را رد نمی‌کند، و عمل صالح همین است که پس از بعثت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله، به او بگروند، از او تبعیت و اطاعت نمایند.

در آیهی دیگری، با همین سیاق می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» (الحج، ۱۴)

ترجمه: مسلماً کسانی که ایمان آورده‌اند، و یهود و صابئان و نصاری و مجوس و مشرکان، خداوند در میان آنان روز قیامت داوری می‌کند؛ (و حق را از باطل جدا می‌سازد؛) خداوند بر هر چیز گواه (و از همه چیز آگاه) است.

در این آیه نیز فرموده که هر کس هر ادعایی کرد، همان است (مثلاً اگر گفت من مسلمان یا مسیحی هستم، واقعاً مسلمان یا مسیحی باشد) و نیز فرموده که همه ادیان (ولو شرک و ستاره پرستی) نزد خداوند متعال مقبول می باشد، بلکه فرموده که خداوند در روز قیامت که "يَوْمَ الْقَصَل = روز جداسازی" است، صفوف را جدا می کند و بین آنان داوری می نماید.

دو - «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران، ۸۵)

ترجمه: و هر کس جز اسلام (و تسلیم در برابر فرمان حق)، آیینی برای خود انتخاب کند، از او پذیرفته نخواهد شد؛ و او در آخرت، از زیانکاران است.

آن چه در میان انبیا و رسولان الهی متفاوت است، "شریعت" است که یعنی احکام و قوانین. چراکه احکام همیشه متناسب و تابع زمان، مکان و شرایط می باشند؛ چنان که حتی در اسلام، احکام نماز یا روزه برای مسافر، میدان جنگ و ... تغییر می کند. اما، "دین خدا" یکیست و آن هم "اسلام" است.

بدیهی است که یک خدا، یک قیامت، یک نوع موجود به نام انسان، یک دنیا برای زندگی، یک هادی و داور؛ دو، سه یا ده نوع دین برای بندگانش قرار نمی دهد؛ لذا در آیه دیگری تصریح نمود که "دین نزد خدا فقط اسلام است"، و اهل کتاب نیز پس از دانستن حقیقت، عمداً کتاب خود را تحریف کرده و راه خود را کج کرده اند:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَمَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعْيًا بَيْنَهُمْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (آل عمران، ۱۹)

ترجمه: دین در نزد خدا، اسلام (و تسلیم بودن در برابر حق) است. و کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده شد، اختلافی (در آن) ایجاد نکردند، مگر بعد از آگاهی و علم، آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود؛ و هر کس به آیات خدا کفر ورزد، (خدا به حساب او می رسد؛ زیرا) خداوند، سریع الحساب است.

خداوند متعال در قرآن کریم می فرماید که حضرت نوح علیه السلام، به امتش فرمود که من امر شده ام تا از مسلمانان باشم: «وَأْمُرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ / یونس علیه السلام، ۷۲» - و فرمود که حضرت ابراهیم علیه السلام پیش از این شما [اهل ایمان و عمل صالح] را مسلمان نامید: «هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ / الحج، ۷۸».

نتیجه:

***- در آیهی نخست فرموده که دین تمامی اهل کتاب، حتی صابئی به معنای ستاره پرست و ... مقبول

می باشد! بلکه فرموده آنان که به الله جلّ جلاله [توحید] و نیز قیامت [معاد] ایمان آوردند و بر اثر این جهان بینی، اعتقاد و ایمان، عمل صالح انجام داده اند، اجرشان نزد پروردگار محفوظ است.

***- خداوند متعال از آدم علیه السلام تا خاتم صلوات الله علیه و آله، یک دین بیشتر برای بندگان قرار نداده است که آن هم "اسلام" است، اگر چه شریعت‌ها در ادوار گوناگون، متفاوت بوده است.

***- این دو آیه، نه تنها ضد و نقیض یکدیگر نیستند، بلکه کاملاً در راستا و امتداد هم قرار دارند؛ چرا اهل ایمان به خدا و معاد و عمل صالح، یعنی تسلیم حق [مسلمان].

●●● - حال خود نسبت به اغراض و اهداف سوء و نیز دانش و بینش نویسنده و مواضع خصمانه‌اش تأمل نمایید و هیچ‌گاه به خاطر "پُر گویی"، گمان ننمایید که "علم و درست گویی" نیز محتمل است.

در مورد روایات و دستورات دین از اخلاق گرفته تا احکام و غیره... از کجا مطمئن باشیم روایاتی که به دست ما رسیده‌اند (چه روایات مشترک اهل تسنن و شیعه و چه روایات مختص شیعه) جعلی و یا تحریف شده نیستند؟! چه کتاب‌هایی مطمئن هستند و چرا؟ فرق بین یک جریان انحرافی که ادعا می‌شود دین به آنها اشتباه رسیده با شیعه که می‌گوید اسلام ناب را در دل خود دارد چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

در ساختار این سؤال، به صورت مستتر (پنهان شده)، دو انحراف بزرگ [هر چند ناخواسته] وجود دارد: اول آن که بیان شده شیعه، اسلام حقیقی را در دل خود دارد! و دوم آن که جریان‌های انحرافی، به نوعی تطهیر شده‌اند که خبر به آنها غلط رسیده است!

یک - شیعه هرگز ادعا ندارد که "اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله را در دل خود دارد! آن چه در دل است، فقط به درد شخص صاحب آن دل می‌خورد؛ بلکه اعتقادات شیعی، مبتنی، متکی و مستند به قرآن، حدیث، عقل و علم می‌باشد.

شیعه، معارف دینی خود را از "وحی، حدیث موثق و عقل" به دست می‌آورد و با قلب که کارش فهم و ایمان است، باور می‌نماید و می‌گردد. حال خواه موضوع معارف و اعتقاداتش در حیطه‌ی اصول عقاید باشد که تحقیقی است و تقلید در آن جایز نیست [یعنی از هر منبعی که باشد، باید به اثبات عقلی برسد]، و خواه در حیطه‌ی "فقه = احکام" باشد و یا اخلاق و

شیعه اگر در مطلبی یا حدیثی، با اهل سنت یا هر دین، مکتب، مذهب و فرقه‌ی دیگری اختلاف داشته باشد، دلیل عقلی و سند موثق می‌خواهد. به عنوان مثال: اگر در کتب معتبر اهل سنت، حدیثی به پیامبر اکرم صلوات علیه و آله منسوب شده باشد که ناقل آن موثق نیست، و یا حتی خودشان می‌نویسند که او دروغگو و فاسد بوده است، شیعه نمی‌پذیرد؛ مگر این که صحت انتساب، از طرق دیگری به اثبات رسد.

دو - در مورد جریان‌های انحرافی، شاید یک فردی به علت ناآگاهی، عدم مطالعه، تحقیق، پرس و جو و حتی اندکی تعمق و تفکر، دچار انحرافی بشود؛ اما هرگز گمان ننمایید که "جریان‌های انحرافی"، توسط انسان‌های سالم و پاکی به وجود آمده است که در نهایت دین به آنها اشتباه تفهیم شده است!

یک جریان انحرافی، خودش مدعی است. یعنی خوب مطالعه کرده و خوب هم فهمیده و می‌داند، اما بنا بر اهداف از پیش تعیین شده‌ی خودش، در دین دست برده و ایجاد انحراف می‌کند.

از صدر اسلام تا کنون، کدام جریان انحرافی را می‌شناسید که توسط افراد مطلع و کاملاً آگاه به دین ایجاد نشده باشد؟!

* - آیا اصحاب سقیفه، امیرالمؤمنین و انتصاب ایشان از سوی خداوند متعال، به ولایت و امامت و حکومت را نمی‌شناختند؟! یا اصحاب جمل و صفین، پیامبر، اسلام و قرآن کریم را نمی‌شناختند، یا امیرالمؤمنین را نمی‌شناختند؟

* - آیا خوارج همگی قاری و حافظ قرآن مجید نبودند؟ آیا معروف به دینداری، زهد و حتی مجاهدت و جهاد نبودند؟! آیا آنها پیامبر، امیرالمؤمنین، واقعه‌ی غدیر و ... را نمی‌شناختند و خبر به آنها ناقص رسیده بود؟!

* - آیا معاویه لعنة الله علیه، حضرت علی و امام حسن علیهما السلام و حقانیت ایشان را نمی‌شناخت، یا یزید، عمر سعد، مروان، شمر، خولی ... نامه نویسان کوفی و ...، امام حسین علیه السلام را نمی‌شناختند و چون نمی‌شناختند، آن طور ایشان، خاندان و اصحاب را به قتل رساندند؟!

* - آیا خلفای امام گُش اموی اسلام و امامان را نمی‌شناختند، یا هارون و مأمون و خلقای عباسی که بیش از امویان امام کشتند، اسلام، ولایت، امامت و امام را نمی‌شناختند؟! مأمون بحث‌هایی در دفاع از تشیع و امامت دارد که هنوز هم نادر است.

* - آیا فرقه‌ی ضاله و "انگلیسی - ماسونی" بهائیت، که با ادعای امام زمانی توسط سید باب شروع شد، اسلام را نمی‌شناختند، یا وهابیت انگلیسی، یا گروهک منافقین، طالبان، القاعده، داعش، و سایر جریان‌های انحرافی در اسلام، تشیع و تسنن، اسلام را نمی‌شناختند و نمی‌شناسند؟!

بنابراین، جریان‌های انحرافی، همه با شناخت و هدفدار تشکیل و سازماندهی شده و می‌شوند.

اطمینان به احادیث:

حال به اصل پرسش و پاسخ آن برگردیم که در این خصوص بسیار بحث شده و مطالب بسیاری در همین پایگاه درج شده است که از طریق درج کلمات مرتبط در بخش جستجو در سایت و کلیک، در اختیار شما قرار می‌گیرد. اما ابتدا از خود و دیگران پرسیم:

● - آیا این شک و تردید، فقط در مورد نقل احادیث به وجود می‌آید، یا نسبت به هر گزاره‌ی تاریخی و نقلی دیگری از گذشته و گذشتگان نیز صادق می‌باشد؟! اگر این شک تعمیم داده شود، کلاً تاریخ حذف شده و غیر قابل شناخت، استناد، تحلیل، درس و عبرت می‌ماند!

● - وقتی برای شما غزلی و یا یک رباعی خوانده می‌شود و گفته می‌شود که از سعدی یا حافظ است، از کجا برای شما مسجل می‌گردد؟ یا اگر قطعه‌ای به گوته، شکسپیر و یا اثری به ویکتور هوگو نسبت داده شود؟

● - وقتی در کتابی می‌خوانید که این نظریه یا مبحث، از افلاطون، ارسطو، سقراط، منتسکیو و ... می‌باشد، چگونه مطمئن می‌شوید؟

● - گزاره‌های تاریخی در مورد دوران هخامنشیان، ساسانیان و ... در ایران، یا امپراطوری‌های معاصر با آنان در روم، و یا حمله چنگیز، حمله اعراب و یا تاریخ سلسله‌های حکومتی و اقوام را چگونه باور می‌نمایید؟

**** -** بنابراین، هم تاریخ یک رشته‌ی کاملاً علمی است، و هم علم کتاب، علم اقوال، علم رجال، علم حدیث ...، به ویژه اگر مربوط به اسلام باشد و جمله به یکی از اهل عصمت علیهم السلام نسبت داده شده باشد؛ چرا که نه تنها معارف اصولی، بلکه یکی از منابع استنباط و استخراج احکام فقهی نیز همین احادیث است و برای همین تحصیل و تحقیق در علوم دینی، به ویژه "فقه و اصول"، تا رسیدن به درجه اجتهاد فقهی و ...، سال‌های بسیار و شاید دو دهه به طول می‌انجامد.

**** -** در علم حدیث [به ویژه در تشیع]، اگر حدیثی به بیست یا چهل واسطه رسیده باشد، شجره و احوال تمامی نقل کنندگان، مورد مطالعه‌ی مستند قرار می‌گردد و اگر یکی از آنها "ثقه" نباشند، یا ناشناخته باشد، یا مشهور به عقل و علم و صداقت نباشند و ...، حدیث از درجه اعتبار ساقط می‌گردد، مگر این که از طرق دیگری به اثبات رسد.

● ● ● - در عین حال، شرط پذیرش هر مطلب و نقلی، "عقل" است، چنان که شرط عدم پذیرش نیز همان "عقل" است.

خداوند سبحان، در عین عیان بودن، با همان عقل شناخته می‌شود و وحی نیز با عقل تصدیق می‌گردد؛ چه رسد به احادیث: لذا پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «اگر حدیثی از من به شما نقل شد که با عقل و وحی منطبق نبود، نپذیرید» و در نقلی دیگر آمده است که «به سینه دیوار بکوبید».

بنابراین، برای شناخت حدیث صحیح، از مرسل، مرفوع و ...؛ راه کارهای علمی وجود دارد که اولین آنها انطباق کامل با "عقل و وحی" می‌باشد. اما، ممکن است هر کسی سخنی بگوید که با عقل و وحی نیز انطباق داشته باشد، ولی الزاماً عین جمله‌ی حدیث شده نباشد، یعنی عین جمله، از شخص معصوم نباشد. لذا اثبات انتساب جمله به ایشان نیز راه کارهای خودش را دارد.

● - اما، ما که نمی‌توانیم همگی برویم و در این علوم تحصیل و تحقیق نماییم؛ لذا مانند پذیرش هر نقل دیگری، پس از ملاک‌های عقل و وحی، به علم، سلامت و وثوق ناقل حدیث توجه می‌کنیم. بسیار فرق است که یک مطلبی را در سایتی بنویسند و زیرش به دروغ بنویسند: "بحار الانوار و ..."، با حدیثی که یک عالم دینی، یک دانشمند محقق، یک آگاه و متبحر به علوم دینی و علم حدیث که متقی هم هست، می‌نویسد و سند می‌زند.

آیا مقام حضرت موسی (ع) از سایر انبیا بیشتر بود که خداوند با او بی‌واسطه (از طریق یک درخت) سخن فرمود، اما با دیگران از طریق وحی؟!*

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیات متفاوتی به این واقعه اشاره و تصریح دارد، از جمله:

«فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ»
(القصص، ۳۰)

ترجمه: هنگامی که به سراغ آتش آمد، از کرانه راست درّه، در آن سرزمین پر برکت، از میان یک درخت ندا داده شد که: «ای موسی! منم خداوند، پروردگار جهانیان!»

چگونگی نزول وحی

انتخاب و انتصاب انبیای الهی، و نیز نزول وحی به آنها و چگونگی این نزول، کار خداوند علیم و حکیم می‌باشد و او بهتر می‌داند که چه کسی را برگزیند، رسالتش را کجا قرار دهد، و وحی را چگونه بر پیامبرش نازل نماید. آیات قرآن کریم، به خوبی روشن می‌کند که علت و بهانه‌ی انحراف بسیاری از کفار و مشرکین، این بود که به جای دقت در دعوت نبی (ع)، معترض شدند که چرا خداوند او را برگزید؟ چرا به او وحی فرستاد؟ چرا ما را برنگزید و به ما وحی نفرستاد؟ چرا به این زبان یا آن زبان وحی نمود؟ چرا در وحی چنین و چنان گفت که به ضرر ما باشد؟ چرا همراه پیامبرش فرشتگانی که دیده شوند نفرستاد؟ چرا آنها را با گنج‌های زمینی نفرستاد و ...؟! خداوند متعال نیز پاسخ‌های گوناگونی فرموده است، از جمله:

«وَإِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتَىٰ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سِيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارًا عِنْدَ اللَّهِ وَعَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ» (الأنعام، ۱۲۴)

ترجمه: و هنگامی که آیه‌ای برای آنها بیاید، می‌گویند: «ما هرگز ایمان نمی‌آوریم، مگر اینکه همانند چیزی که به پیامبران خدا داده شده، به ما هم داده شود!» خداوند آگاه‌تر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد! بزودی

کسانی که مرتکب گناه شدند، (و مردم را از راه حق منحرف ساختند)، در مقابل مکر (و فریب و نیرنگی) که می کردند، گرفتار حقارت در پیشگاه خدا، و عذاب شدید خواهند شد.

وحی بی واسطه:

به پیامبری در عالم رؤیا وحی نازل می شود، مانند حضرات ابراهیم و یوسف علیهما السلام، به یکی توسط فرشتگان وحی، به یکی توسط حضرت جبرئیل علیه السلام، به یکی توسط صوتی که از درختی شنیده می شود، و به یکی توسط القای قلبی و چه بسا یک نبی، وحی را به انواع و اقسام طرق گوناگون دریافت نموده باشد. حتی به امامان علیهم السلام نیز وحی می شود، منتهی نه وحی "شریعت".

در هر حال شنیدن صدا از یک درخت نیز خود دلیل بر آن است که این وحی، بدون واسطه نبوده است، و هیچ دلیلی هم وجود ندارد که وحی بدین شکل، بالاتر از وحی توسط حضرت جبرئیل علیه السلام باشد! بالاخره این "کلام خداست" که به هر شکلی نازل شده است و این پیامبر است که اخذ وحی می نماید.

"القای مستقیم به قلب"، بدون وساطت فرشتگان وحی، خود از اقسام نزول وحی می باشد و طبق آیات و احادیث معتبر، در موارد گوناگونی به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، وحی از طریق القای قلبی صورت پذیرفته است «نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلْبًا بِإِذْنِ اللَّهِ» که به آن "وحی بدون واسطه - حتی بدون واسطه فرشتگان، درخت و صدا" می گویند. اما همان القا نیز خودش نوعی واسطه است؛ جبرئیل علیه السلام نیز گاه مأمور به ابلاغ با بیان بوده و گاه مأمور به القای به قلب.

● - خداوند متعال، لب و دهان، حنجره و تارهای صوتی ندارد که با صدا سخن بگوید. پس اگر صدایی شنیده شود نیز، او همان صدا را خلق نموده است؛ پس باز هم یک خلق، واسطه‌ی نزول وحی شده است. سخن از طریق به گوش رساندن صدا نیز همان نزول وحی می باشد. لذا فرمود:

«وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ» (الشوری، ۵۱)

ترجمه: و شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید، مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می فرستد و بفرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند؛ چرا که او بلند مقام و حکیم است!

خداوند با تمامی بندگان سخن می گوید:

چنین نیست که خداوند متعال، فقط با انبیایش و از طرق گوناگون وحی سخن گفته باشد، بلکه با تمامی بندگان سخن می گوید؛ منتهی گاهی بندگان، از روی جهل و تکبر، توجه ندارند و نسبت به گفتگوی خدا با خودشان غفلت می ورزند، و گاهی نیز به چگونگی نزول وحی به خودشان معترض می شوند!

خداوند سبحان، اگر طریق فرشتگان وحی، یا در رؤیا، یا از طریق خلق صدا، و یا القای قلبی، با انبیایش سخن فرموده، از طریق همان‌ها نیز با سایر بندگان سخن فرموده است. بالاخره این تورات، انجیل و قرآن مجید، به ما و برای ما نازل شده است؛ همان‌طور که به پیامبرش صلوات الله علیه و آله فرمود: «إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ - ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم / النساء، ۱۰۵»؛ به ما و تمامی آحاد بشر و جمیع انسان‌ها نیز فرمود: «لَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ كِتَابًا فِيهِ ذِكْرُكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ - در حقیقت ما کتابی به سوی شما نازل کردیم که یاد شما در آن است آیا نمی‌اندیشید / الأنبياء، ۱۰» و فرمود: «وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُّبِينَاتٍ - و قطعاً به سوی شما آیاتی روشنگر خود را نازل نمودیم / النور، ۳۴»؛ و تازه این به غیر از سخن گفتن با تمامی انسان‌ها از طریق الهام می‌باشد: «فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا / سپس پلیدکاری و پرهیزکاری‌اش را به آن (نفس انسان) الهام کرد / الشمس، ۸».

فضیلت انبیا نسبت به یکدیگر:

وقتی حتی خطوط سرانگشتان برابر نیستند، بدیهی است که دو انسان از هر حیث کاملاً برابر نیز یافت نمی‌شوند. هیچ کسی به دیگری و هیچ چیزی با چیزهای دیگر، از هر لحاظ برابر و مساوی نمی‌باشد، حتی هر دانه‌ی برف، به یک شکل است، و این نشان دهنده، علم، حکمت، قدرت، زیباآفرینی و ربوبیت خداوند خالق می‌باشد. بنابراین، انبیای الهی نیز با یک دیگر، تفاوت‌های بسیاری دارند، بلکه به هر کدام فضیلتی داده شده که به دیگری یا دیگران داده نشده است، چنان که حضرت نوح علیه السلام، فقط نزدیک به هزار سال پیامبری نمود! و یا سلیمان علیه السلام، حکومت جهانی داشت، و حضرت خضر علیه السلام عمر چند هزار ساله دارد، حضرت عیسی علیه السلام بدون پدر خلق شد و پیش از مرگ نیز به آسمان عروج نمود و

اما "فضیلت = برتری"، به معنای والاتری مقام نزد خداوند متعال نمی‌باشد؛ بلکه یک امکانی است متناسب با ضرورت‌ها، مسئولیت‌ها و شرایط زمانی و مکانی و چنان که در اموری زن را بر مرد فضیلت بخشید، در اموری مرد را بر زن فضیلت بخشید، در اموری ثروتمند فضیلت دارد و در اموری فقیر بیشتر است و

لذا "فضیلت = برتری" داده شده به هر کسی، دلیل بر بالاتری مقام او نمی‌باشد و البته تکلیف‌آور است:

«تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ وَلَكِنْ اِخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ» (البقره، ۲۵۳)

ترجمه: بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم؛ برخی از آنها، خدا با او سخن می‌گفت؛ و بعضی را درجاتی برتر داد؛ و به عیسی بن مریم، نشانه‌های روشن دادیم؛ و او را با «روح القدس» تأیید نمودیم؛ (ولی فضیلت و مقام آن پیامبران، مانع اختلاف امتها نشد.) و اگر خدا می‌خواست، کسانی که بعد از آنها بودند، پس از آن

همه نشانه‌های روشن که برای آنها آمد، جنگ و ستیز نمی کردند؛ (اما خدا مردم را مجبور نساخته؛ و آنها را در پیمودن راه سعادت، آزاد گذارده است؛) ولی این امتهای بودند که با هم اختلاف کردند؛ بعضی ایمان آوردند و بعضی کافر شدند؛ (و جنگ و خونریزی بروز کرد. و باز) اگر خدا می خواست، با هم پیکار نمی کردند؛ ولی خداوند، آنچه را می خواهد، (از روی حکمت) انجام می دهد (و هیچ کس را به قبول چیزی مجبور نمی کند).

برتری مقام:

بی تردید اکمل، اشرف و احب مخلوقات، مقام والاتری دارد، و حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، خلق اول، اسم اعظم اعظم، اشرف و احب مخلوقات «حبيب الله» است؛ لذا اتمام و اکمال دین، که گام به گام انجام گرفت، در نبوت و رسالت ایشان تحقق می یابد، پس او «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» می شود، در مقام نبوت و رسالت «رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» می گردد و دین و کتابش نیز «ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» می شود. امامان و اولیای الهی، حتی منجی عالم بشریت، حضرت مهدی علیه السلام، فرزند و جانشین ایشان، دین و کتاب او می باشند و لذا "مقام محمود"، مقام ایشان می باشد.

اسلام می فرماید که روح به خوردن، نوشیدن، شهوت و این چیزها نیازی ندارد و اینا نیازهای جسمانی هستن؛ اما در قرآن، راجع به بهشت، وعده غذا و نوشیدنی و میوه و حوری و اینا رو میده! خب آگه روح ما توی بهشته، پس به این چیزها نیاز نداره!؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا این اسلام که چنین می فرماید، چیزی جدای از قرآن کریم است!؟

برای شناخت و درک بهتر از احوال آدمی در قیامت [بهشت یا جهنم]، به احوال او در همین عالم و حیات دنیوی توجه نمایید.

در این عالم، آدمی هم روح دارد و هم جسم و هر کدام نیز نیازها، لذائذ و دردها و ناراحتی‌های خود را دارند؛ اگر چه در یک دیگر تأثیرگذار می باشند.

آیا تا به حال در گرما و عطش شدید، یک لیوان آب خنک به روح‌تان داده‌اید؟ و آیا تا به حال توانسته‌اید که جسم‌تان را از دیدار محبوب، خرسند نمایید!؟

آیا انسان مؤمن، ولی پیر و فرسوده، روحش قوی‌تر شده و یا روحش نیز مانند جسمش پیر و ناتوان شده است!؟
آیا روح به هنگام مطالعه و کسب علم، احساس نشاط و رشد نمی کند و آیا همین مطالعه چشم و بدن را خسته نمی نماید!؟

آیا نماز، که اگر نماز باشد، آدمی را به معراج می‌برد و مانع از فحشا و منکر او می‌گردد؛ جسم را نیز به معراج می‌برد؟ و آیا در روزه ماه مبارک رمضان و در آن ضیافت الله رحمانی، جسم گرسنه و تشنه نمی‌گردد و شهوت جنسی ندارد؟!

بنابراین، در همین دنیا نیز روح لذت‌هایی دارد که برای جسم لذتی نیست، و جسم لذت‌هایی دارد که برای روح لذتی نیست و چه بسا لذت هر کدام، زحمت آن یکی نیز باشد؛ و همچنین روح ناراحتی‌ها و معذب شدن‌هایی دارد که برای جسم عذاب نیست، و جسم نیز دردها و الم‌هایی دارد که برای روح، درد و المی نیست و چه بسا معکوس هم باشد. جانبازی که دست، پا یا چشمش را در راه خدا از دست داده، به لحاظ جسمی در رنج و سختی است و به لحاظ روحی، خوشحال و امیدوار به فضل الهی.

به عنوان مثالی دیگر: هیچ جسمی از فراق محبوبش رنج نمی‌برد - هیچ روحی از خوردن یک خوراک لذت یا آبی گوارا، رفع نیاز ننموده و لذت نمی‌برد - برای جسم، خواندن قرآن کریم، یا یک متن علمی، با خواندن یک زمان و یا حتی به تعبیری مزخرفات، هیچ فرقی ندارد - و برای روح، هم‌خوابی و ارضای غریزه و نیاز شهوت، هیچ لذتی ندارد و ... ؛ چرا که اصلاً روح جنسیت ندارد، مذکر و مؤنث، نر و ماده یا مرد و زن ندارد. برای جسم، فرقی ندارد که لقمه‌اش حلال است یا حرام؟ و یا هم‌خواب او محرم است و یا نامحرم؟ و یا کاری که انجام می‌دهد، قسط است و یا ظلم؟ چنان که اگر الاغ گرسنه‌ای وارد علفزار گردد و در آنجا الاغ ماده‌ای نیز ببیند، کاری به حلال و حرام ملک و کِشت و یا محرم و نامحرمی الاغ ماده ندارد، بلکه نیازهای خودش را بر طرف می‌نماید.

برای جسم، مفاهیم و ارزش‌هایی چون: حق و باطل، آزادی، عدالت، اخلاق، وجدان، عشق، محبت و ... هیچ جایگاهی ندارند؛ چنان که برای روح، فرقی بین قورمه‌سبزی و پیتزا، و یا آب و سایر نوشابه‌ها وجود ندارد. جسم، نه اخلاقیات ارسطویی را می‌فهمد، نه حرکت جوهری ملاصدرايي را درک می‌کند؛ نه وحی و دین خدا را می‌شناسد، و نه این "ایسم"ها را تأیید و یا تکذیب می‌نماید، و عقلانیت و گمان برای او یکسان است؛ چون هیچ کدام را درک نمی‌کند.

● - اما در عین حال، جسم ابزار روح است و روح کارهایش را با این جسم انجام می‌دهد و حالاتش را با تحرکات جسمی تعیین می‌بخشد؛ چنان که خداوند متعال، علم و قدرت و حکمتش را در خلقت تعیین می‌بخشد. بنابراین، حالات، نیازها، رفع نیازها و چگونگی برآوردن حاجات روح و جسم، جدای از هم، اما در یک دیگر اثر گذار هستند. مثل کسی که جسمش را به زندان می‌اندازند؛ زندانی که خواب، خوراک و ورزش مرتبی دارد، اما روحش از این حبس، معذب می‌گردد - بی‌تردید کسی که تمام توجهش به بدن، شکم و زیر شکم است، نمی‌تواند

رشد روحی مناسبی بنماید و کسی که مست می کند، عقلش ضایع می شود، و کسی که حرامخواری می نماید، معرفت، وجدان، عقلانیت، اخلاق و کمالات او ضایع می گردد.

بَهشت و جهنم:

آدمی در بهشت و یا خدایی ناکرده در جهنم نیز مانند همین دنیا، هم روح دارد و هم جسم؛ و هر کدام نیز لذت ها و الم های خود را دارند، اما در یک دیگر تأثیر گذار می باشند. چنان که یک تفریح بدنی، توأم با سفر، خوراک و نوشیدنی ها، استراحت و سایر لذایذ مفید، روح را بهجت می بخشد، و اگر روح آزرده باشد، هیچ یک از این نعمات، به چشم نمی آید و لذت نمی بخشد. مثل دعوت کردن داغ عزیز دیده، به مجلس عروسی می باشد!

●- در قرآن کریم، برای بهشت، لذت هایی بیان شده که برای جسم بهشتی می باشد و در روحش اثر بهجت بخش دارد؛ مانند همان حور، قصور، خوردنی ها، آشامیدنی ها ... و هم چنین برای روح بهشتی، لذت هایی بیان شده که برای روح بهشتی می باشد، و البته در جسم تأثیر مطلوب دارد.

به عنوان مثال: تکیه بر تخت سلطنت و تقابل با دوستان بهشتی، برای جسم لذت خاصی ندارد، شاید خواب در رختخوابی نرم برایش لذت بخش تر باشد - دیدن خدمتکاران نیز لذت جسمی ندارد، همین که خوردنی و آشامیدنی حاضر و در اختیار باشد کافیهست - خوردن و آشامیدن نیز لذت روح بهشتی نیست، اما جسم از لذت روح حاکم بر خود پر نشاط می شود و روح از لذت دائمی و بی ضرر جسم، به بهجت و سرور می آید. حال ببینید که چگونه در سوره الواقعة، در چند آیه، هم به لذات روحانی تصریح نموده است و هم به لذات جسمانی:

« فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ... * عَلَى سُرُرٍ مَّوْضُونَةٍ » - در بهشت های پر نعمت ... * بر تخت های به هم پیوسته، قرار می گیرند» *

نشستن بر تخت مالکیت، تخت سلطنت، تخت جاه و مقام، تخت شکوه و عزت و ...، همه لذت روح است؛ برای جسم، همان خواب و خوراک و ارضای شهوات کافیهست.

«مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ - رو به روی هم تکیه می زنند» *

این تکیه زدن، تکیه دادن پشت جسم به یک متکای پر زرق و برق و نرم نیست، بلکه مانند همان جلوس و تکیه سلاطین می باشد، و روبرویی و تقابل با دیگر صاحبان عزت و شوکت نیز برای جسم به تنهایی لذتی ندارد؛ اما روح از این ارتباطات و تقابل ها لذت می برد. در دنیا نیز همین طور است. برای جسم هیچ فرقی ندارد که پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله را ببیند و یا ابوجهل، ابولهب و ابوسفیان را ببیند! اما برای روح بسیار فرق دارد.

«يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ - پسرانی (جوان، با شکوه و طراوت جاودانه) پیوسته گرداگرد آنان می گردند» *

دیدن زیبایی، برای جسم نیز لذت دارد، اما لذت برخورداری از خدمتگزارانی زیبا، مطیع، همیشگی (مُحَلِّدُونَ)، لذت و بهجت روحی دارد.

«بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقٍ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ - با جام‌ها و آبریزها و پیاله‌ای از باده‌ی ناب روان» *

اما، جام و شراب (نوشیدنی)، آن هم شراب‌ها (نوشیدنی‌های) سالم، گوارا و فرح‌بخش بهشتی، و آن هم با آن پذیرایی شکوه‌مند، لذتی برای جسم بهشتی است که روحش نیز از آن به بهجت می‌آید.

«لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْفُونَ - شرابی که نه سر درد می‌آورد و نه عقل‌شان را زایل می‌سازد» *

نوشیدنی‌ها (شراب‌ها)ی دنیا، حتی اگر آب صاف و یا شیر سالم نیز باشند و حلال هم باشند، باز هم به سرعت فاسد می‌شوند، حتی زیاد نوشیدن سالم آنها نیز برای بدن مضر است، چه رسد به شراب‌های الکلی، مانند شراب انگور، سیب، خرما، گندم و ...، که مستی آورند و عقل را ضایع می‌نمایند.

اما، شراب بهشتی چنین نیست؛ نه فاسد می‌شود، نه زیاد نوشیدنش ضرر می‌رساند، و نه بیماری، سردرد و مستی و زوال عقل می‌آورد؛ پس به غیر از جسم، روح نیز لذت می‌برد.

«وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ - و از میوه‌ها، هر چه که اختیار کنند» *

خوردن میوه، لذت دارد. در دنیا میوه را به دو منظور رفع نیازهای بدن به انواع ویتامین‌ها و ...، و هم چنین لذت از مزه آنها می‌خوریم، اما در بهشت، بدن نیازی ندارد، و فقط لذتش می‌ماند، لذتی برای بدن بهشتی؛ که بهجت روحی نیز می‌آورد.

«وَلَحْمٍ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ - و گوشت پرندگان، هر چه که میل‌شان بکشد [اشتها کنند]» *

خوردن گوشت و آن هم گوشت پرنده، که لذیذتر از گوشت چهارپایان می‌باشد، نیز یک لذتی برای بدن است که روح از آن مفرح می‌گردد.

«وَحُورٍ عِينٍ* كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ - و همسرانی از جنس حورالعین‌هایی دارند* که از شدت صفا و پاکی، همچون مروارید پنهان شده در صدف هستند».

تا سخن از حورالعین به میان می‌آید، بشر طبیعی و نفس طبیعی، همخوابی را متصور می‌گردد! و حال آن که مقوله‌ی "همسری" با مقوله‌ی "همخوابی"، در همین دنیا نیز بسیار متفاوت است و همخوابی یکی از شئون همسران می‌باشد. مگر می‌شود لذت عشق و عاشقی را با لذت همخوابی مقایسه نمود؟! *

لفظ "حور"، به تنهایی نه مذکر است و نه مؤنث، لذا به هر دو اطلاق می‌گردد، مگر آن که با قید خاصی معلوم شود که اینجا مقصود همسر از جنس مؤنث می‌باشد. اما در هر حال برخورداری از همسرانی، از جنس حوریان، که همچون لؤلؤ مکنون می‌درخشند، هم لذت روحانی دارد و هم جسمانی.

«جَزَاءً مِمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ - [اینها همه]، پاداشی است برای آن چه می‌کردند (جزای عمل است)» *

● - و البته تصریح نموده که خداوند متعال برای بندگان خالص و مخلصش، هدایا و نعماتی اضافه بر جزای اعتقاد و عمل دارد و چون در دنیا چیزی برای تشبیه آنها وجود ندارد و قابل درک نمی باشد، مصادیقش را بیان ننموده است.

● - آیات بعدی، چون «لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيهَا * إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا» و نیز آیات مربوط به لقاء الله، رضوان اکبر، و مقاماتی چون مُلک و پادشاهی بر سرزمینی که تا چشم کار می کند، به انتهایش نمی رسد و ...، همه لذات روحانی هستند.

*** - بنابراین، آدمی در بهشت، هم روح دارد و هم جسم [مانند دنیا]، و هر کدام لذت‌های خود را دارند، چنان که در جهنم نیز هم روح دارد و هم جسم و هر کدام عذاب‌های خود را دارند. آتش جهنم، جسمش را می سوزاند و روحش را معذب می کند - و دوری از رحمت رحمانیه، قهر باریتعالی و سخن نگفتن با آنها، همجواری با کفار و ظالمین و مفسدین و ...، روحش را عذاب می دهد؛ چنان که در بسیاری از آیات، احادیث و ادیعه، و از جمله فرازهای دعای کمیل، به تمامی اینها اشاره دارد.

«يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ، وَ هَبْنِي (يَا إِلَهِي) صَبْرْتُ عَلَى حَرِّ نَارِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَى كَرَامَتِكَ، أَمْ كَيْفَ أَسْكُنُ فِي النَّارِ وَ رَجَائِي عَفْوِكَ ...».



گوناگون-تابستان ۹۸

توکل بر خدا یعنی چه؟ کار را به او واگذار کردن یعنی چه؟ یعنی خودمان لازم نیست کاری انجام دهیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آدمی ذاتاً چه می‌داند، چه نیرویی دارد و چه کاری را بدون تکیه به نیرو یا نیروهای دیگر انجام می‌تواند انجام دهد؟! حتی ایستادنش روی زمین، [به لحاظ مادی و طبیعی] به نیروی جاذبه‌ی زمین است، که آن را نیز خداوند سبحان چنین آفریده و قرار داده است!

توکل، به همان معنای وکیل گرفتن دیگری و واگذار نمودن کار [امر] به اوست؛ اما واگذاری کار به وکیل، به معنای کنار کشیدن و کار نکردن نیست. آدمی وقتی دیگر هیچ کاری انجام نمی‌دهد که تمامی نیروها و قوای او اخذ شده باشد، یعنی بمیرد! آیا "توکل" یعنی مرگ؟!

● - ما "وکیل گرفتن" را بیشتر در مسائل حقوقی شناخته‌ایم، حال یا برای پرونده‌ای است که در دادگاهی مطرح شده است، یا برای انجام امور و مراحل قانونی در ثبت، خرید و فروش رسمی، محضری و ... می‌باشد؛ اما اگر خوب دقت کنیم، متوجه می‌شویم که از صبح تا شب، برای امور گوناگونی، به صورت انتخابی یا حتی غیر ارادی و مستمر، وکیل می‌گیریم؛ یعنی کار را به دیگری موکول می‌کنیم. مثل این که کسی کاری را انجام می‌دهد و می‌گوید: «من این کار را کردم، اما حالا ببینیم خدا چه می‌خواهد»؛ و یا در روابط اجتماعی، نمایندگان مجلس را برای قانونگذاری و رئیس جمهور را برای امور اجرایی وکیل می‌نماییم و خلاصه آن که بسیاری از تصمیمات را به دیگران موکول می‌نماییم و خود در اجرای تصمیمات آنها تلاش می‌کنیم، تا به اهداف و منافع خودمان برسیم. حتی کسی که از بیابان و خیابان، وارد خانه و اتاقی می‌شود، انتظارش این است که دیوار و سقف آن خانه و اتاق، او را در برابر باد، باران و ... محافظت نماید! و البته مؤمن می‌داند که تا خدا نخواهد، از در و دیوار کاری بر نمی‌آید، لذا کار را با توکل به او انجام می‌دهد؛ ولی بالاخره کار را انجام می‌دهد، یعنی وارد خانه و اتاق می‌شود؛ نه این که به بهانه‌ی "توکل"، وسط بیابان یا خیابان، بی‌حرکت و ساکن بماند.

رابطه ایمان و توکل:

آدمی، تا وکیل را نشناسد، و به توانایی او اعتماد ننماید و او را برنگزیند، کار را به او واگذار نمی نماید؛ و اگر با شناخت و اعتماد اندکی، وکیلی گرفت، و کار را تماماً به او واگذار نمود، به نتایج مطلوب نمی رسد. پس، "شناخت، ایمان، اطمینان و اعتماد" از یک سو، و "واگذاری کامل امر به وکیل" از سوی دیگر، که اولی بُعد نظری دارد و دومی بُعد عملی، واژگان و مفاهیمی انتزاعی نیستند، بلکه اموری حقیقی و واقعی می باشند؛ خواه نسبت به خداوند سبحان باشد و یا دیگران در امور گوناگون.

این قاعده و چارچوب روشن، نشان می دهد که "ایمان و توکل"، مانند "ایمان و عمل"، با یکدیگر رابطه مستقیم دارند و در یک دیگر، تأثیر مستقیم می گذارند؛ تا کسی "ایمان" نداشته باشد، نمی تواند "توکل" نماید، و تا کسی "توکل" ننماید، ایمانش کامل، محکم و با ثبات نمی گردد و قلبش نیز به آرامش و اطمینان نمی رسد.

پس، مؤمن، کسی است که توکل داشته باشد و متوکل کسی است که ایمان داشته باشد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (الأنفال، ۲)

ترجمه: مؤمنان همان کسانی اند که چون خدا یاد شود دلهایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می کنند.

توکل به خداوند سبحان:

●●● کسی که خداوند متعال را شناخته و به او ایمان آورده است، یعنی امنیت خود را در پناه او و مرهون بندگی او می داند، یقین دارد که او علیم، حکیم، مالک، رب، قادر، رحمان و رحیم است و البته که خیر بنده اش را می خواهد و تمامی معارفی که تعلیم نموده و احکامی که ابلاغ نموده است، برای رشد، کمال و سعادت بنده اش می باشد.

●●● چنین بنده ای، نه تنها به بهانه ای لفظ "توکل"، کنار نمی کشد، بلکه می گوید: «خداوندا! من بنده ی تو هستم و می دانم که بندگی تو، در اطاعت از تو محقق می گردد. پس ضمن معرفت و محبت تو، ضمن هدف گرفتن دوستی و قرب به تو، در هر کاری، هر امری، رفع هر نیازی، تلاش برای تحقق هر هدفی و ...، طبق برنامه ای که تو دادی و دستورالعمل ها و باید و نبایدهایی که تو فرمودی عمل می کنم، و مدیریت، ربوبیت، حفظ، تقویت و نجات خود و نتیجه را به تو واگذار می نمایم که تو بهترینی.

تو هم «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ» هستی و هم «خَيْرُ الرَّازِقِينَ» و هم سرپرست و یاری دهنده «وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَىٰ بِاللَّهِ نَصِيرًا» - کافی است که خدا سرپرست [شما] باشد و کافی است که خدا یاور [شما] باشد /

النساء، ۴۵» و تویی بهترین نتیجه دهندگان:

«هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقِّ هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا وَخَيْرٌ عُقْبًا» (الکهف، ۴۴)

ترجمه: در آنجا [آشکار شد که] یاری به خدای حق تعلق دارد اوست بهترین پاداش و [اوست] بهترین فرجام.
آیت الله جوادی آملی:

توکل به معنای اعتماد و تکیه بر خداست و این که انسان بر خود و نیروها و توانمندی‌های خود یا دیگران اعتمادی نداشته باشد.

چون هر کس در کاری که خیره نیست و یا توان آن را ندارد وکیل می‌گیرد؛ انسان [که] در امور و شئون خود نه خیره است و نه توانایی و قدرت انجام آن را دارد، چنان که دیگران نیز مانند او هستند و وضعیتی بهتر از او ندارند؛ لذا باید به يك مبدأ خیر و قادر تکیه کند و این همان توکل بر خداست: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» - هر کس بر خدا توکل کند، خدا کفایت مهمات و مشکلات او را می‌کند / طلاق، آیه ۳؛ «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» - خدا کفایت مشکلات ما را می‌کند و او بهترین وکیل و تکیه‌گاه است / آل عمران، آیه ۱۷۳، «وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» - و تکیه‌کنندگان باید فقط بر خدا تکیه کنند / ابراهیم، آیه ۱۲.

آیت الله مصباح یزدی:

● - در توضیح مفهوم توکل گفته شد: توکل در واقع وکیل گرفتن خدا برای انجام کارهاست (لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلاً - خدایی جز او نیست پس او را کارساز خویش اختیار کن / المزل، ۹).

در این جا این سؤال مطرح می‌شود که از کجا معلوم که خدا این وکالت را بپذیرد؟ پاسخ این سؤال بسیار روشن است. خدایی که خود، ما را به توکل دعوت فرموده و می‌فرماید: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ؛ و بر خدا توکل کنید اگر مؤمن هستید / المائدة، ۲۳»، دعوت او متضمن این وعده است که اگر کسی بر او توکل کند او را کفایت خواهد کرد، به خصوص که تصریح می‌فرماید: «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ؛ و کسی که بر خدا توکل کند پس او برایش کافی است / الطلاق، ۳».

مگر ممکن است خدای متعال وعده‌ای بدهد و بدان عمل نکند؟! (وَمَنْ أَضَدُّكَ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا - و چه کسی در سخن راستگوتر از خداوند است / النساء، ۸۷)؟

البته ممکن است کسانی ادعا کنند که ما بر خدا توکل می‌کنیم، اما در واقع بر خدا توکل نداشته باشند. خدای متعال ضمانتی برای چنین کسانی نکرده است. بنابراین همان‌طور که خداوند تنها دعای حقیقی را مستجاب می‌کند، تنها امور کسانی را بر عهده می‌گیرد که واقعا بر خدا توکل کنند، اما توکل‌های کاذب و ادعایی ضمانتی نخواهد داشت. گاه دیده می‌شود اشخاصی آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را مترتب تکرار می‌کنند اما برای حل مشکل‌شان به انواع اسباب نامطلوبی چون پارتی و رشوه متوسل می‌شوند. این رفتار در واقع استهزاء توکل است. اگر انسان توکل بر خدا داشته باشد دیگر نباید امید به چیزی دیگر داشته باشد و نباید از چیزی بترسد.

● - معنای توکل مسلماً این نیست که انسان در مسجد معتکف شود و مشغول به عبادت و راز و

نیاز با خدا گردد و اوقات شبانه روز را بدین گونه سپری کند و دست از کسب و کاربرد، به آن امید که خدا خود رزق و روزی او را تأمین کند؛ بی تردید این گونه اشخاص، بیراهه رفته اند و به معنا و مفهوم حقیقی توکل دست نیافته اند. چنانکه در روایتی آمده است:

«رَأَى رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) قَوْمًا لَا يَزْعُمُونَ قَالَ مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ الْمُتَوَكِّلُونَ قَالَ: لَا بَلْ أَنْتُمْ الْمُتَكَلِّمُونَ» (مجمع البيان، ج ۴، ص ۵۵)

پیامبر گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله، گروهی را مشاهده کرد که به دنبال کشت و کار نمی روند، فرمود: چه می کنید؟ گفتند: ما متوکلین هستیم. آنگاه پیامبر فرمود: شما متوکل نیستید، بلکه سربار جامعه هستید.

ایمان چگونه و با چه ابزاری بدست می آید. در حوزه سر (عقل) و با آزمون و خطا، و یا قلب؛ و این که آیا ایمان افراد قابلیت نمایش دارد یا خیر؟ لطفا راهنمایی بفرمایید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

ما چکاره ایم و چه توانی داریم که با ابزار یا بی ابزار، ایمان به دست آوریم؟! ایمان را خداوند سبحان داده و می دهد؛ ما باید انکار نکرده و کفر نورزیم، ما باید ضایع نکنیم، ما باید خود را برای تثبیت و تقویت که آن نیز کار خداست، مهیا سازیم.

اگر عقل را در حوزه سر و قلب را در حوزه سینه بدن فرض نماییم، یک نگاه کاملاً "مادی" به "عقل و قلب" نموده اید که در واقع نگاه به "مغزی که در سر قرار گرفته و قلب تصفیه و پمپاژ کننده ای که در سمت چپ سینه قرار گرفته" می باشد! و حال آن که بیشتر حیوانات نیز از چنین "مغز و قلبی" برخوردار می باشند، اما فاقد آن شناخت (معرفت)، ایمان و اعمال انتخابی و ارادی آدمی می باشند.

از این رو، می فرماید: آن انسان هایی که چشم و گوش و قلب دارند، اما بصیرت و شنوایی و فهم قلبی ندارند، هنوز در مرتبه حیوانیت، باقی مانده اند و نه تنها قدمی به مرتبه و وادی انسانیت نگذاشته اند، بلکه در همان حیوانیت نیز به قهقراء می روند!

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ» (الأعراف، ۱۷۹)

ترجمه: به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم؛ آنها دلها [= عقلها] بی دارند که با آن (اندیشه نمی کنند، و) نمی فهمند؛ و چشمانی که با آن نمی بینند؛ و گوشهایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همچون چهارپایانند؛ بلکه گمراهتر! اینان همان غافلانند!

آدمی، کارهایش را به وسیله‌ی اعضایی به نام "دست‌ها و پاها" انجام می‌دهد، اما تردیدی نیست که خواستگاه انجام این کارها، دست و پا نیستند، بلکه "میل و اراده" است. رابطه‌ی عقل و مغز مادی یا فهم قلبی با سینه‌ی مادی نیز همین‌گونه است.

آزمون و خطا:

آزمون و خطا، بدین معنا که مقصود ماست، مربوط به امور مادی می‌باشد؛ در امور غیر مادی، به ویژه در امر هدایت، هیچ توجیهی برای "آزمون و خطا" وجود ندارد، چرا که راه رشد از گمراهی، به عقل و وحی، کاملاً تبیین و روشن شده است. «قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ». آن چه در مورد "خطاها" جایز است و به آن توصیه و تأکید شده است، "عبرت گرفتن از خطاهای گذشتگان" می‌باشد. می‌فرماید: تو عبرت بگیر و نکن؛ نه این که تو هم برای خودت آزمایش کن! حالا اگر آزمایش کرد و هلاک شد چه؟! آیا هیچ عاقلی می‌گوید: عده‌ای بدون مهارت شنا، و بدون تجهیزات، به اقیانوس پریدند و غرق شدند و خوراک کوسه‌ها گردیدند؛ پس من نیز باید خودم تجربه کنم!؟

عقل:

در هر حال "عقل" [که مقصود عقل نظری است، نه عقل معاش یا عقل محاسبه‌گر و ...]، عهده‌دار "شناخت = معرفت" می‌باشد و "قلب" عهده‌دار فهم و بالتبع ایمان و محبت؛ و خواستگاه هر دو، همان "روح" و جان آدمی است و نه جسم آدمی.

"عقل آدمی" که البته به نور علم می‌بیند، بر اساس معلومات و چارچوب‌ها [به تعبیری قالب‌هایی] که خدا در آن نهاده است، هیچگاه خطا نمی‌کند و گویی معصوم است؛ چنان که امام کاظم علیه السلام فرمودند: «يَا هِشَامُ إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ حُجَّةَ ظَاهِرَةٍ وَ حُجَّةَ بَاطِنَةٍ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَئِمَّةُ ع وَ أَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ» (کافی، ج ۱، ص ۱۶)

ترجمه: خداوند را بر مردم دو حجّت است: حجّت آشکار و حجّت پنهانی و درونی. «حجّت آشکار»، رسولان و پیامبران و امامانند، و «حجّت باطنی» اندیشه‌ها (عقول) است.

بنابراین، عقل هیچ‌گاه بین "ایمان و کفر" گیر نمی‌کند و در نمی‌ماند؛ بلکه با تصدیق حق و تکذیب باطل، به صورت قاطع، حکم صادر می‌کند و کاری هم ندارد که انسان چقدر به عقل مراجعه می‌کند، چه میزان آن را ملاک قرار می‌دهد و آیا حکمش را اطاعت می‌کند و یا خیر؟

به عقل بگویید: «در باره پیدایش معلول بدون علت چه حکم می‌کنی؟» می‌فرماید: «محال است» - بگویید: «در باره‌ی جمع نقیضین چه حکم می‌کنی؟» می‌فرماید: «محال است» و ...

به عقل بگویید: «می‌خواهم این شربت گوارا را بنوشم، چه حکم می‌کنی؟»؛ می‌گوید: این که ترکیبات این شربت چیست و چقدر قند دارد، و این که تو به دیابت مبتلا هستی و قندت بالاست یا خیر، کار "علم" است؛ پس اگر برای ضرر دارد، نباید بنوشی. پس من [عقل] که به نور علم می‌بینم، حکم می‌کنم که چون مبتلا به دیابت هستی، این شربت را ننوشی، حال می‌خواهی قبول و اطاعت کن، و می‌خواهی نکن و از نفست تبعیت بنما! خداوند متعال می‌فرماید: هم به تو عقل، شعور، فطرت، چشم و گوش (برای دریافت حقایق و معلومات) دادم، هم رسول و وحی فرستادم و نقشه‌ی راه را به تو نشان دادم؛ اختیار و اراده و قدرت انتخاب هم داده‌ام؛ حال خواه پذیر، یا نپذیر:

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»
(الأنسان، ۲ و ۳)

ترجمه: ما انسان را از نطفه مختلطی آفریدیم، و او را می‌آزماییم؛ (بدین جهت) او را شنوا و بینا قرار دادیم! * ما راه را به او نشان دادیم، یا سپاسگزار است [می‌پذیرد] و یا کفران [می‌کند و نمی‌پذیرد]. عقل، با هر نشانه‌ای، اثبات وجود خدا [توحید] و بالتبع معاد می‌کند و در همین راستا، ملزومات توحید و معاد، چون نبوت، وحی، شریعت و امامت را نیز تصدیق می‌کند؛ و هیچ کاری ندارد که صاحبش این احکام عقلی را قبول می‌کند و یا خیر؟ و اگر قبول کرد، ایمان نیز می‌آورد و یا خیر؟

ایمان:

اما، مطلق "ایمان"، امنیت بخشی است، چنان که یکی از اسم‌های خداوند متعال، "مؤمن" است و چون انسان کامل انسانی است که خلیفه الله باشد و اسمای الهی در او تجلی داشته باشد، می‌فرماید: پس شما نیز با ایمان آوردن، "مؤمن" شوید.

امنیت، گاهی به درون مربوط می‌شود که آدمی به جانش [روحش] امنیت ببخشد، چرا جسمش مادی‌اش در عالم فانی قرار دارد و هیچ‌گاه در امنیت نخواهد بود؛ مگر به صورت موضوعی و مقطعی؛ مثل این که کسی در سایه قرار گیرد تا آفتاب به او صدمه نزند.

اما، گاهی ایمان [امنیت بخشی]، به مسائل بیرونی انسان تعلق دارد، مثل این که آدمی، شناخت‌ها، باورها، علوم یقینی و حتی اعمال صالح خود را در "امنیت" قرار دهد، تا آسیب نبیند، فاسد نشوند، از بین نروند و حبط نگردند. چنان که می‌فرماید: مؤمن، هم در اقامه‌ی نماز مداومت و پایداری دارد «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ»، و هم از نمازش محافظت می‌نماید «وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ» (المعارج، ۲۳ و ۲۴).

جایگاه "ایمان"، قلب و یا همان جان آدمی می‌باشد؛ کارش ابتدا "فهم حقایق" است [نه شناخت حقایق که کار عقل است]، و پس از فهم و درک، باور و ایمان به آن حقایق می‌باشد؛ و چون ایمان آورد، نسبت به آن چه به او

امینت می‌بخشد، "محبت" پیدا می‌کند و بالتبع نسبت به آن چه امینت را به مخاطره اندازد، "بغض" پیدا می‌کند. لذا "حب و بغض، چه نسبت به حق باشد و یا باطل، کار قلب است".

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می‌فرمایند: بنده آن گاه نابی و زلالی ایمان را بیابد که برای خدا دوست و دشمن بدارد، پس هرگاه برای خدا دوست بدارد و برای خدا دشمنی ورزد، بیگمان سزاوار ولایت خداست. (میزان الحکمة، ج ۱، ص ۳۶۳)

خداوند متعال، همانگونه که ملاک‌های اولیه و کلی شناخت را در عقل نهادینه نموده و به آن "عقل فطری" می‌گویند، ایمان و محبت به خودش را نیز در قلب نهادیه کرده که به آن "فطرت" می‌گویند. لذا در امر هدایت نسبت به "جهت‌گیری" نظری و عملی درست که به آن "دین حق و قیّم" گفته می‌شود، امر به جهت‌گیری مطابق فطرت می‌نماید و تأکید می‌نماید که دین درست و نگاه‌دارنده، یعنی همین "دین فطری":

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الزّوم، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند، انسانها را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهی نیست؛ این است آیین استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند!

اضطراب و اطمینان:

ممکن است که "عقل" تعطیل شود، و یا رشد لازم را نیابد، و یا توسط صاحبش، محبوس و حتی مدفون گردد، اما نه مضطرب می‌گردد و نه بیمار می‌شود و نه می‌میرد؛ چرا که "حجت خداست"؛ اما قلب همیشه مضطرب است، مترصد است که چگونه به آرامش و طمأنینه برسد، امینت خود را کجا بیابد و ...، لذا بیمار می‌شود و اگر مداوا نگردد، بسیار سخت، قسی و شقی می‌گردد: «فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ / الحج، ۳»؛ و حتی ممکن است بمیرد؛ که خروج ایمان از قلب، همان مرگ و هلاکت قلب می‌باشد.

● - این قلب، می‌تواند به حکم "عقل" که چه چیزی را شناخته و تصدیق کرده است و چه چیزی را رد و تکذیب می‌کند اهمیت بدهد، می‌تواند ندهد؛ لذا حوزه‌ی معرفت (شناخت)، از حوزه‌ی ایمان جدا می‌شوند. گفتیم که خواستگاه و جایگاه "محبت"، قلب است. پس اگر "محبوب حقیقی و غایی" را رها کرد و محبتی که فطرتاً به او دارد را به غیر او متوجه نمود و اختصاص داد، در اراده، انتخاب و عمل نیز به سوی محبوب می‌رود، نه سوی معقول! ابلیس لعین، فرعون، بلعم باعوری، سامری گوساله‌ساز و ... نیز خدا را می‌شناختند! ما نیز هم خدا را می‌شناسیم، هم معاد را می‌شناسیم و هم حقانیت و خیر اسلام را می‌شناسیم، پس چرا "گناه" می‌کنیم؟! چون "ایمان و محبت"، به غیر حق و خداوند متعال اختصاص یافته است و غیر خدا نیز هر چه باشد، دنیاست! لذا فرمود: «حَبِّ الدُّنْيَا رَأْسَ كُلِّ حَاطِيَةٍ - محبت دنیا، ریشه و سرآمد تمامی خطاها و گناهان است».

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می دارند. اما آنها که ایمان دارند، شدت (غایت) محبت شان، به خداوند است. و آنها که ستم کردند، (و معبودی غیر خدا برگزیدند)، هنگامی که عذاب (الهی) را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ (نه معبودهای خیالی که از آنها می هراسند).

●●● - بنابراین، "شناخت" که کار عقل است، مقدمه‌ی لازم برای "ایمان و محبت" است؛ کسی نمی تواند به آن چه نمی شناسد ایمان بیاورد و دوستش داشته باشد؛ اما این شناخت، فقط مقدمه‌ی لازم است؛ و خواستگاه و جایگاه ایمان، قلب است.

مثال: ما امریکا و دشمنی هایش را می شناسیم، لذا چون خوب هم می شناسیم، از او تبری می جوییم، اما خیلی های دیگر می شناسند، خوب هم می شناسند، اما عاشقش می شوند!

●●● - عقل فطری، ایمان فطری و محبت فطری و در مقابل بغض فطری را خداوند متعال در وجود ما نهادینه کرده است و هیچ نیازی نیست که ما زحمت بکشیم و به دست آوریم؛ بلکه باید آن چه از این نعمات که او موهبت نموده است را ضایع نماییم؛ شکر برای ایمان، یعنی همین.

●●● - البته هم عقل به سوی کمالش رشد می کند، چنان که سیدالشهداء امام حسین علیه السلام فرمودند: «لَا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ - عقل جز با پیروی از حق، کامل نمی شود / أعلام الدین، ص ۲۹۸»، و هم ایمان، با توجه قلب به عقل و علم، و نیز عمل صالح، بیشتر تقویت و تثبیت می گردد.

●●● - و البته فراموش نکنیم که آدمی خودش نمی تواند چنین درجاتی را کسب نماید، بلکه چون شناخت، باور کرد، ایمان آورد و عزم و اقدام به عمل نمود، خداوند متعال او را از ظلمات به سوی نور خارج می گرداند «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» و ایمانش را با جنود و ابزار لازم، تقویت و تثبیت می نماید. «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ» (ابراهیم علیه السلام، ۲۷)

ترجمه: خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، استوار می دارد؛ هم در این جهان، و هم در سرای دیگر! و ستمگران را گمراه می سازد، (و لطف خود را از آنها برمی گیرد)؛ خداوند هر کار را بخواهد (و مصلحت بداند) انجام می دهد.

●●● - نشانه‌های ایمان نیز بروز و ظهور صادقانه‌ی صفات مؤمن است، چنان که در سوره المؤمنون، المعارج و آیات دیگر بیان شده است.

●●● - شاید کسی برای فریب دیگران، ظاهرش را به شکل مؤمنان پوشش دهد و یا برای ریا، نماز بخواند و ...، اما هرگز نمی‌تواند ریاکارانه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ» باشد. پس خوب شناخته می‌شود.

"تعریف" یعنی چی؟ ملاک و مبنای تعریف چیه؟ این تعریفی که ما در دین از حسادت و عفت و غبطه و ایمان و غیره داریم، آیا اینا ریشه عقلی دارن و آیا عقل بشر با استدلال به این تعریف رسیده، یا نه از وحی هستند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تعریفی که از حقیقت ایمان، کفر، حسادت، عفت، غبطه و ... وجود دارد، الزاماً تعاریف دینی نمی‌باشند، چرا که بی‌دینان نیز این حالات گونگون در انسان را می‌شناسند و در عرصه‌های روانشناسی، اخلاق، حقوق، رفتارشناسی و ... مورد تحقیق و بحث قرار می‌دهند. اگر مقصود از "تعریف"، فقط الفاظ اعتباری نباشند، باید ریشه‌ی علمی داشته باشند، و اگر ریشه‌ی علمی داشته باشند، "عقل" قبول می‌کند.

بلکه "دین اسلام"، با اشاره به این حالات گونگون در انسان، به نقاط ضعف و کمال او اشاره نموده و سپس هدایت نموده و راه را نشان داده است. مثل: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا - به یقین که انسان سخت آزمند (حریص) و کم‌طاقت آفریده شده است» مگر آن که با ایمان و اتصال و نماز، این نقیصه را کنار گذاشته و از آن عبور نماید. (المعارج، ۱۹ به بعد).

پس، اگر می‌فرمایید: به طاغوت کفر بورزید، به خدای واحد ایمان بیاورید، از شرّ حسود به خدا پناه ببرید، سخاوت داشته باشید و بخل نوزید و ...، "تعریف" این صفات و حالات نیست، بلکه با توجه به تعریف و فهم مشترک، به طریق رشد و کمال هدایت می‌نماید.

تعریف:

واژه "تعریف" به معنای شناساندن [معرفی کردن] است که با بیان اوصاف و ویژگی‌ها صورت می‌پذیرد؛ حتی آنگاه که به ستودن کسی، "تعریف کردن از او" گفته می‌شود، به خاطر بیان برخی از ویژگی‌های نیکوی اوست. دقت نماییم که "تعریف" به نمادها اختصاص می‌یابد و نه به اشیا. به عنوان مثال: "قلم" اسمی است که به صورت اعتباری روی شی‌ای گذاشته‌اند و در هر زبانی لفظی اعتبار شده است و این لفظ و اسم اعتباری، قابل تعریف نیست؛ اما اگر گفتید: «قلم به چیزی گفته می‌شود که با آن می‌نویسند»، می‌شود تعریف قلم. البته دامنه‌ی کاربرد تعریف متفاوت است، لذا آن را پنج نوع تقسیم کرده‌اند که عبارتند از: «(۱) قراردادی، (۲) واژگانی، (۳) روشنگر، (۴) نظری، (۵) اقناعی».

گاهی از "چیستی" چیزی پرسش می شود، یعنی قصد دانستن معنای کلمه نیست، بلکه حقیقت و کنه آن چیزی است که با اسمی به آن اشاره می شود، مثل این که پرسید: «گیاه چیست؟ دین چیست؟ و...»، به پاسخ این پرسش ها می گویند: «تعریف حقیقی». اما، گاهی معنی و مفهوم لفظ مورد پرسش واقع می شود که به آن «تعریف لفظی» گفته می شود.

پس، اگر پرسید: «معنای ایمان، کفر، جود، بخل و... چیست؟»، تعریف لفظی دارد، اما اگر از حقیقت ایمان، کفر و... پرسیده شود، پاسخ مستلزم ارائه تعریف حقیقی خواهد بود.

بنابراین، کلمه‌ی "حسد یا کفر"، اسمی لفظی و اعتباری است که روی حالتی در انسان گذاشته شده است و چیستی یا حقیقت "حسد و یا کفر"، بیانگر و معرف همان حالت خواهد بود.

اگر پرسند: کلمه‌ی "ایمان" را تعریف کنید، می گویند: «از امنیت گرفته شده و به معنای امنیت است» و اگر پرسند: «حقیقت ایمان چیست؟» می گویند: «این است که آدمی خود را در پناه کسی یا چیزی در امنیت از مخاطرات ببیند».

"کفر" به معنای "پوشاندن" است؛ حال خواه حق پوشانده شود، یا باطل، یا نعمت و...؛ لذا در ادبیات قرآنی، کفر به خدا - کفر به طاغوت و کفر نسبت به نعمات، بیان شده است. کفر گاهی مقابل "ایمان" قرار گرفته و گاهی مقابل "شکر = سپاسگزاری لفظی و حقیقی".

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم علیه السلام، ۷)

ترجمه: و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعا سپاسگزاری کنید [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید قطعا عذاب من سخت خواهد بود.

عقل:

اگر چه عقل نیز اقسامی چون: «عقل نظری، عقل عملی، عقل ریاضی و عقل معاش» دارد که کارکرد هر یک جداگانه می باشد، اما مقصود در این سؤال "عقل نظری" می باشد که کارش "شناخت" است، نه ارائه‌ی تعریف لفظی یا حقیقی.

بنابراین، تعاریف، اگر به عقل ارجاع داده شوند، ممکن است که مورد تأیید و تصدیقش قرار گیرند و ممکن است قرار نگیرند و رد شوند؛ و ممکن است کسی تعریف را به "عقل" ارجاع ندهد! مثل این که به او بگویند: «این مجسمه‌ی گوساله، همان خدای شما خدای موسی علیه السلام می باشد» و مخاطبین بدون ارجاع ادعا به عقل، بپذیرند!

عقل به نور علم می بیند، خواه علوم عقلی و فلسفی باشد، یا علوم طبیعی و تجربی، و یا علوم وحیانی؛ پس به عنوان مثال: به نور علم تجربی، حقیقت آتش را دریافته که چیزی حرارت‌زا، گرماساز و حتی ذوب کننده است.

حال اگر در تعریف حقیقی "آتش"، گفته شود: «چیزی است که سبب سرما، برودت و انجماد می‌گردد؛ "عقل" آن را رد می‌کند.

اگر بگویید: «چیزی مثل ماده و یا آن چه مادیست، خود به خود پدید می‌آیند» یک تعریف است، اما عقل نمی‌پذیرد؛ چرا که عقل در اصل ساختار خود که به آن "عقل فطری" می‌گویند، دارای علمی است که به صورت چارچوب و قالب می‌باشند و هر اطلاعاتی را در آن قرار می‌دهد؛ و بر اساس آن علوم، می‌داند که هیچ پدیده‌ای خود به خود به وجود نمی‌آید، هر چیزی معلول است و حتماً پدید آمدنش، علت یا عللی دارد.

وحی:

وحی نیز علمی است که به تصدیق عقل می‌رسد و مورد قبول عقلانی واقع می‌شود؛ حال خواه به صورت مستقیم باشد و یا غیر مستقیم.

به عنوان مثال: اگر در تعریف و توصیف خداوند متعال، بیان نمود که «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»، عقل فوری می‌پذیرد، چرا که با تعریف حقیقی "خدا"، می‌داند که فقط یکی می‌تواند "إله" باشد و او نیز باید "زنده و نگاهدارنده" باشد، وگرنه خدا نیست، و اگر گفته شود: دو یا چند خدا وجود دارد، عقل نمی‌پذیرد و رد می‌کند، چرا که چند خدایی، مستلزم محدودیت هر یک از آنان می‌باشد و محدودیت صفت مخلوق است؛ هم چنین چند خدایی، مستلزم بروز تباهی (فساد در خلقت) می‌باشد؛ از این رو کلام وحی، برای اثبات وحدانیت در اولوهیت، استدلال عقلی می‌آورد:

«لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ» (الأنبياء، ۲۲)

ترجمه: اگر در آسمان و زمین، جز «الله» خدایان دیگری بود، فاسد می‌شدند (و نظام جهان به هم می‌خورد)؛ منزه است خداوند پروردگار عرش، از توصیفی که آنها می‌کنند!

● - گاهی وحی، از غیب خبر می‌دهد و تعاریفی را ایفاد می‌نماید که نه با علوم طبیعی و تجربی قابل شناخت هستند و نه با علوم عقلی! به عنوان مثال: وقوع معاد با عقل قابل استدلال می‌باشد، اما این که در محشر، قیامت، بهشت و جهنم چه خبر است، چه اتفاقاتی رخ می‌دهد، توصیف قیامت، بهشت و جهنم چیست؟ قابل شناخت با علوم تجربی یا عقلی نمی‌باشند.

در اینجا عقل، آن را به یافته‌های و شناخت‌های پایه‌ی خود ارجاع می‌دهد و اگر منطبق گردید، تصدیق می‌نماید. یعنی وقتی با استدلال‌های عقلی، خدا را شناخت، به علیم و حکیم بودن او پی‌برد، به ضرورت هدایت تکوینی و تشریحی و بالتبع گسیل رسولان و ارسال وحی پی‌برد، و وقتی نبوت و شخص نبی را با استدلال عقلی شناخت، وقتی به صدق انتساب کلام به نبی و وحی پی‌برد، آن اخبار و تعاریف را می‌پذیرد و تصدیق می‌کند.

آن چه در وحی آمده نیز با استدلال عقلی شناخته شده و مورد تأیید و تصدیق عقل قرار می گیرد، بنابراین عقل و وحی (البته در اسلام) کاملاً منطبق بر یکدیگر و مصدق یکدیگرند.

تعریف خدا:

هر دین، مکتب و مذهبی، تعریفی از وجودی به نام "خدا" ارائه می دهد که لفظ "خدا" اسمی است به فارسی، و در هر زبانی، ترجمه ای دارد؛ اما این لفظ و اسم، تعریف حقیقی دارد.

یک گروه [یهودی ها] می گویند: دست خدا بسته است و خداوند فرزند دارد و ما (یهودیان) همان فرزندان خدا هستیم - گروه دیگری (مسیحیان) می گویند: «عیسی علیه السلام، پسر خداست؛ پدر، پسر و روح القدس [اب، ابن، روح القدس]، یکی شده اند - دیگری (بت پرستان) می گوید: «این بت ها خدایان ما هستند» - دیگری می گوید: «مقصود از خدا، خالق نیست؛ بلکه إله و ربّ (صاحب اختیار و تربیت کننده امور) است که همگان باید او را بپرسند و از او اطاعت کنند، مثل فرعون در گذشته و امریکا در عصر حاضر - دیگری [اومانیسم] می گوید: «نمی دانم خالق کیست؟ اصلاً نمی دانم و کاری هم ندارم که خالق وجود دارد یا همه چیز یکهوایی و حادثه ای به وجود آمده است؛ اما اصالت با "من" است؛ پس "إله و ربّ" من، همان هوای نفس من است؛ هدف، غایت و کمال نیز ارضای هوای نفس "من" می باشد!

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهُهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا» (الفرقان، ۴۳)

ترجمه: آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی آیا [می توانی] ضامن او باشی؟! بدیهی است که "عقل"، هیچ یک از این تعاریف را برای "خدا"، قبول و تصدیق نمی نماید؛ اگر چه ممکن است موضوع به عقل ارجاع داده نشود و از همان "هوای نفس" تبعیت شود.

اما آنگاه که تعاریف دیگری از "خدا"، چون آیاتی که در سوره توحید و دو آیه ی آخر سوره حشر به عقل ارجاع داده شود، عقل می شناسد و تصدیق می کند:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ»

ترجمه: او الله است که الهی (معبودی) جز او نیست، حاکم و مالک اصلی اوست، از هر عیب منزّه است، به کسی یتیم نمی کند، امنیت بخش است، مراقب همه چیز است، قدرتمندی شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند، و شایسته عظمت است؛ خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می دهند!

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

ترجمه: او الله است، خالق، آفریننده ای بی سابقه، و صورتگری (بی نظیر)؛ برای او نامهای نیک است؛ آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند؛ و او عزیز و حکیم است!

انجام واجبات و ترک محرمات، سیر و سلوک است؛ پس نیاز به "استاد" که می‌گویند چیست؟ آیا خواندن کتاب‌های اخلاقی و عرفانی کار استاد را نمی‌کند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

نه کسی با خواندن کتاب ریاضی، ریاضی دان می‌شود، نه کسی با خواندن کتاب غزلیات حافظ، ادیب می‌شود، و نه کسی با خواندن قرآن کریم، مسلمان و مؤمن می‌شود، و نه کسی به صرف خواندن کتاب‌های اخلاقی و عرفانی، متخلق و عارف می‌گردد.

شناخت و انجام واجبات و ترک محرمات نیز استاد می‌خواهد. از پیامبر اکرم و اهل عصمت صلوات الله علیهم اجمعین، تا فقها در هر عصری، اساتید این مهم هستند.

"واجبات و محرمات"، فقط حقوق و قوانین (شرع) می‌باشند، حال چه "حق الله" باشد، چه "حق الناس"، چه "حقوق دینی، مثل ولایت و امامت"، چه حقوق شخصی، اجتماعی ... و حتی حقوق حیوانات، گیاهان و ...

"واجبات و محرمات"، رعایت حقوق در مقام "عمل و تعامل" می‌باشد، خواه نماز باشد، یا رعایت قوانین اقتصادی در معاملات، یا رعایت حقوق همسایه، یا خانواده، معلم، جامعه، مسکین، یتیم، کسب و کار، سرمایه، تولید، سود و ...

● - اما خداوند متعال آدمی را برخوردار از دو وجه، دو جنبه یا دو بُعد "نظری و عملی" خلق نموده است، به او عقل نظری و عقل عملی داده است؛ پس اسلام را که دین خودش برای رشد و کمال انسان قرارداده، تک بُعدی وضع نموده است؛ بلکه تمامی جوانب مادی، معنوی، جسمی، روحی، روانی، زندگی فردی، اجتماعی و بالاخره بُعد نظری و اعتقادی و بُعد عملی انسان را شامل گردیده است.

● - اسلام، یک نگاه "عمل‌زدگی" [پراگماتیستی] به انسان ندارد، که فقط به احکام (= قوانین = حقوق = شرع)، یا به قولی به همان "واجبات و محرمات" اهمیت دهد. همان خدایی که فرمود: «أَقِمِ الصَّلَاةَ - اقامه نماز کن» - «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي - و نماز را برای یاد من اقامه کن» ...، فرمود:

«فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ * الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ * الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ» (الماعون، ۴ تا ۷)

ترجمه: پس وای بر نمازگزاران * آنان که در نماز خود سهل‌انگاری می‌کنند * همان کسانی که ریا می‌کنند. نماز برای ذکر من - و نماز بدون قصد ریا و ...؛ به قلب و نیت مربوط است.

ایمان و عمل:

ایمان، بُعد نظری، شناختی، فهمی و اعتقادی انسان است و مربوط به عقل نظری و قلب؛ و انجام واجبات و محرمات، مربوط به بُعد عملی انسان می باشد و مربوط به عقل عملی، اختیار، اراده، انتخاب، عزم و...؛ تقسیم حکمت به "حکمت نظری و حکمت عملی"، و تقسیم اخلاق به "اخلاق نظری و اخلاق عملی" برای همین است که بُعد نظری با عملی متفاوت است.

اینها مانند دو بال عمل می کنند، هر کدام که فلج شوند، پرواز غیر ممکن می شود؛ لذا در آموزه های قرآنی، "ایمان و عمل صالح"، با هم قید شده است:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ» (الرعد، ۲۹)

ترجمه: آنها که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، پاکیزه ترین (زندگی) نصیب شان است؛ و بهترین سرانجام ها!

وعده ها و بشارت های دنیوی و اخروی خداوند متعال، همه به کسانی است که در هر دو جنبه یا بُعد، رشد می کنند «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ اما به کسانی که معرفت و ایمانی ندارند و فقط واجبات و محرماتی را به انجام می رسانند، می فرماید که نگویید ایمان آوردیم، بلکه بگویید اسلام آوردیم، و البته همین مقدار نیز [پذیرش اسلام و اطاعت] نیز به حالتان مفید خواهد بود:

«قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (الحجرات، ۱۴)

ترجمه: عرب ها (بادیه نشینان) گفتند: «ایمان آورده ایم» بگو: «شما ایمان نیاورده اید، ولی بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! و اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند، خداوند، آمرزنده مهربان است.»

شرط قبولی عمل:

صیرف عمل خوب، شاید محیط زندگی فردی و اجتماعی را سالم و امن گرداند، اما انسان را رشد و تکامل نمی بخشد؛ عمل یکی از بال های پرواز است. لذا فرمود: عمل به شرط ایمان مقبول است و اجر دنیوی و اخروی دارد:

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا» (النساء، ۱۲۴)

ترجمه: و کسی که چیزی از اعمال صالح را انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که ایمان داشته باشد؛ چنان کسانی داخل بهشت می شوند؛ و کمترین ستمی به آنها نخواهد شد.

از این رو فرمود که اعمال خوب و صالح کفار، به خاطر کفرشان و عدم اعتقاد به توحید و معاد و انجام نداد کار برای خدا و آخرت خودشان، تماماً "حبط" می شود:

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أُعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (الأعراف، ۱۴۷)

ترجمه: و کسانی که آیات ما و دیدار آخرت را تکذیب کردند، اعمالشان تباه است. آیا جز آنچه را که عمل می کردند کیفر می بینند؟

بنابراین، نه ایمان بدون عمل محقق شده و سودی می بخشد، و نه عمل بدون ایمان، سبب رشد و قرب می گردد.

کتاب:

اگر "کتاب" به تنهایی برای فهم و رشد آدمی کافی بود، نه خداوند پیامبران و سپس اوصیای آنان را به عنوان معلمان علمی و الگوهای عملی برای تعلیم و تربیت نازل می نمود، و نه بشر این همه مدرسه، دانشگاه و حوزه تأسیس می نمود؛ بلکه همگی یک سری کتاب در اختیار بشر می گذاشتند و می گفتند: «خودتان بخوانید!» نه کسی با خواندن بوستان و گلستان سعدی ادیب می شود، و نه کسی با خواندن چند کتاب فلسفی فیلسوف می گردد، و نه کسی با خواندن چند کتاب فیزیک، شیمی یا ریاضی، جابر بن حیان و انیشتاین می گردد. بنابراین، "کتاب" به تنهایی، هیچ فایده و کارایی مفید ندارد، [حتی اگر قرآن مجید باشد]، حتی ممکن است که سبب انحرافات گوناگون نیز بگردد، [حتی اگر قرآن کریم باشد]. لذا خداوند متعال، برای قیام انسان به قسط، ابتدا رسولان را فرستاد، سپس همراه آنان "کتاب" و سپس "میزان" را نیز نازل نمود: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ... - ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب (آسمانی) و میزان (شناسایی حق از باطل و قوانین عادلانه) نازل کردیم تا مردم قیام به قسط (عدالت) کنند ... / الحدید، ۲۵»

استاد:

مقوله "استاد" نیز این دکان و دستگاههایی نیست که برخی برای سوء استفاده از باورهای مردم و برخی دیگر برای فریب خود و دیگران و فرو رفتن در اوهام و تخیلات درست کرده اند! واقع این است که حتی نوشیدن یک جرعه آب نیز استاد داشته و استاد می خواهد؛ حال چطور ممکن است که رشد علمی و عملی، آن هم با مقصد و مقصودی بلند که قرب حق تعالی است، بدون استاد [معلم و مربی] میسر باشد؟! اما این مسخره بازیها نیست.

بنابراین، هر راهی و هر حرکتی، به سمت هر مقصدی، به غیر از "علم" که در کتاب عرضه شده است، معلم، استاد، راهنما، رهبر و مربی می خواهد؛ حال خواه بندگی خداوند متعال باشد، و یا حتی بازی فوتبال. منتهی معلم، استاد و مربی، باید متناسب با درجه، کلاس و شرایط باشد.

بسیار دیده‌اید که طرف حتی نمازش را نمی‌فهمد، اما دنبال استاد برای ذکر و سیر و سلوک می‌گردد و کمتر از بزرگان، عرفا و ... را نیز قبول ندارد؟! این یک خودفریبی ناشی از جهل و تکبر می‌باشد. این بازی و بازیگری است، نه سیر و سلوک!

سیر و سلوک:

اما "سیر و سلوک" چیست؟ دو رکعت نماز صبح اول وقت و با توجه و اخلاص و قربة الی الله، سیر و سلوک است - نماز شب نیز سیر و سلوک است - تلاوت با تأمل، تعمق و تفکر یک آیه از قرآن حکیم، سیر و سلوک است، چنان که ارزش دو ساعت تفکر، از یک عمر عبادت (ظاهری) بالاتر است - کسب حلال، سیر و سلوک است، چه آن که فرمود تقوا ده قسم است که نه قسم آن در کسب حلال است - یک گام جهادی در راه خدا نیز سیر و سلوک است - نوازش و رسیدگی به یک یتیم، یا زیارت برادر دینی در راه خدا نیز سیر و سلوک است و

اسلام عزیز، هندوئیسم یا بودیسم نیست که یک عده گمان کنند اگر در گوشه‌ای از خانه، دور از شهر، غار و با معبدی نشستند و کمی ریاضت کشیدند و اذکاری را تکرار کردند، به سیر و سلوک پرداخته‌اند! اینها همه بازیگری است.

درس اخلاق:

به محضر حضرت آیت الله بهاء الدینی رحمة الله علیه مشرف شدم؛ حضار پس از نماز، برای دست دادن با ایشان صف بسته بودند؛ نوبت به حقیر که رسید، دستم را در دستان مبارک نگه داشتند و فرمودند: «اینها (این دست دادن‌ها) فایده ندارد آقا، (با اشاره به قلب) اینجا باید درست شود. شما بازیگری را کنار بگذارید، کارها درست می‌شود آقا».



تاریخ-تابستان ۹۸

چرا امام صادق علیه السلام، به رغم آن که ۴ هزار شاگرد داشتند، قیام نمودند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اصل ساختار این پرسش، که گاه راجع به سایر امامان علیهم السلام نیز پرسیده می‌شود، درست نیست و یک توصیف غلط و افترا آمیزی را نسبت به ایشان به اذهان مخاطبان القا می‌کند! دقت کنیم که هر پرسشی، پاسخی و یا کلامی، یک "پیام آشکار" دارد که در ظاهر آن پیداست، و یک یا چند پیام پنهان دارد که در باطن آن مستتر می‌باشد (قابل توجه کسانی که می‌گویند "تفسیر" لازم نیست)؛ و چه بسا ساختار ظاهری کلام درست باشد، اما پیام پنهان آن غلط باشد!

«چرا امام صادق یا سایر امامان علیهم السلام، قیام نمودند؟!»؛ یک پرسش روشنی است که یک معنای ناصوابی را القا می‌کند، و آن این است که «آنان قیام نمودند»!

آیا ممکن است در حالی که خداوند متعال امر نموده که یکی یکی، یا دو تا دو تا (فردی یا جمعی) قیام کنید، یک مسلمان مؤمن، قیام نکند؟! چه رسد به امام معصوم علیه السلام، که خود قرآن مجید ناطق و عامل است.

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بَوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثْلِي وَفِرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» (سبأ، ۴۶)

ترجمه: بگو: «شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم، و آن اینکه: دو نفر دو نفر یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس بیندیشید که این هم صحبت (دوست و همنشین شما = محمد)، هیچ گونه جنونی ندارد؛ او نیست مگر بیم‌دهنده‌ی شما در برابر عذاب شدید (الهی) است!»

قیام:

مسئله این است که برخی گمان می‌نمایند که "قیام" الزاماً یعنی یک انقلاب، به شکل به میدان آمدن و جنگیدن! و این در حالیست که امروزه، بیشتر از هر زمان دیگری، با انواع جنگ آشنا شده‌ایم که به دو بخش عمده‌ی «جنگ سرد (میدانی) و جنگ نرم» آشنا شده‌ایم، و به خوبی می‌دانیم که نه تنها اثر مثبت یا منفی جنگ نرم، به

مراتب بیش از جنگ سرد است، بلکه ماندگاری و استمرار آن نیز بسیار طولانی می باشد. جنگ جهانی تمام شد، اما هنوز سلطه‌ی امریکا و غصب فلسطین به بهانه‌ی دروغینی تحت عنوان "هلوکاست" ادامه دارد! و در جمهوری اسلامی ایران نیز از ضد تبلیغ گرفته تا فتنه، جو سازی، شایعه پراکنی، سیاه نمایی، تحریم و ... هم چنان با شدت ادامه دارد، در حالی که جنگ سخت، با تمامی طولانی ترین بودنش، هشت سال بیشتر ادامه نیافت! بنابراین، تمامی امامان، از جمله حضرات امام باقر و صادق علیهما السلام، نه تنها همه اهل قیام بودند، بلکه یک لحظه هم دست از قیام خود علیه باطل دست بر نداشتند. منتهی شکل و چگونگی قیام در هر عصری، متناسب با شرایط و ضروریات حال و آینده، متفاوت می باشد.

شهادت:

کافیست بیندیشیم که اگر امامان علیهم السلام، قیام ننموده‌اند، پس چرا همگی به حبس، تبعید، شکنجه کشانده شده و در نهایت با "ترور"، به شهادت رسیده‌اند. حتی اگر تاریخ کربلا نیز مطالعه شود، معلوم می شود که آن نیز به شکل "ترور" بوده است، با این تفاوت که امام و یارانشان علیهم السلام، چند ساعتی در روز عاشورا، فرصت برای دفاع داشتند!

● - امام صادق علیه السلام، از بدو تولد تا شهادت، با سفاک ترین سران اموی و عباسی معاصر و مواجه بودند، از جمله: عبد الملک پسر مروان، ولید پسر عبد الملک (ولید اول)، سلیمان پسر عبد الملک، عمر پسر عبد العزیز، یزید پسر عبد الملک (یزید دوم)، هشام پسر عبد الملک، ولید پسر یزید (ولید دوم)، یزید پسر ولید (یزید سوم)، ابراهیم پسر ولید و مروان پسر محمد، و دو تن از عباسیان ابو العباس، عبد الله پسر محمد معروف به سفاح و ابو جعفر پسر محمد معروف به منصور. آغاز امامت امام صادق علیه السلام با حکومت هشام پسر عبد الملک و پایان آن، با دوازدهمین سال از حکومت ابو جعفر منصور (المنصور بالله) مشهور به دوانیقی مصادف بوده است. در دوران امامت ایشان، انحرافات بسیار گسترده‌ای در جامعه اسلامی ایجاد شده بود، از ادعای خدایی بود، تا رسالت، تا سلطه‌ی اسلام اموی، تا انحرافی دیگر به شکل اسلام عباسی، تا خفقان شدید علیه تشیع، تا پیدایش مذاهب گوناگون، رواج خرافات، پیدایش گروه‌هایی چون مفوضه، صوفیه و حتی مقدس مآب‌های کج فهم به نام شیعه یا ...؟ و هم چنین جو شدید اتهامات علیه ایشان و حتی "تحریم اقتصادی شدید علیه مسلمانان" [که امریکا گمان دارد که خود مبدع آنست]!

«از دیگر روش های عملیات روانی مورد استفاده عباسیان در عصر امام صادق (ع)، سیاست فشار اقتصادی بر مردم بود. از جمله سیاست های منصور عباسی، در مضیقه قرار دادن مردم بود. وی گمان می برد که این کار موجب وابسته شدن بیشتر مردم به او خواهد شد. البته وی از این طریق توانست ثروت کلانی را نصیب خود

سازد. طبق نوشته برخی از مورخان مجموع اموالی که وی از این طریق جمع کرد بالغ بر هشتصد میلیون درهم می‌شد». (یعقوبی، ۱۳۶۲، ج ۳، ص ۱۰۵).

او بر این باور بود که گرسنه نگه داشتن مردم، باعث می‌شود که آنان تنها به فکر گذران زندگی خود باشند و فرصت کافی برای پرداختن به مسائل سیاسی - اجتماعی را نداشته باشند.

«روزی منصور در حضور جمعی از خواص درباریان خود با لحنی زننده انگیزه خود را از گرسنه نگه داشتن مردم این گونه بیان کرد: «اعراب چادرنشین در مثال خود خوب گفته اند: که سگ خود را گرسنه نگه دار تا به طمع نان دنبال تو بیاید. یکی از حضار ناراحت شد و گفت: می‌ترسم شخص دیگری قرص نانی به این سگ نشان بدهد و سگ به طمع نان دنبال او برود و تو را رها کند». (شریف قریش، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۳۶۹).

منصور دوانیقی، خزانه‌ای داشت که در آن صد سر بریده از شیعیان را انبار کرده بود؛ و امام ضمن مبارزه با تمامی این انحرافات، فرصت را برای تبیین معارف و احکام (فقه) اسلامی غنیمت شمردند.

در نهایت نیز منصور لعنة الله علیه، امام را به شهادت رساند و سپس برایش مجلس عزاداری برپا نمود!

شاگردان - یاران:

صرف برخورداری از کثرت شاگردان، دلیلی برای مهیا و مساعد بودن امکان قیام، آن هم از سوی امام معصوم علیه السلام نمی‌باشد، مضافاً بر این که فهرست اسامی این شاگردان موجود است، برخی اصلاً مسلمان نبودند، برخی دیگر اهل امامت و تشیع نبودند، برخی برای کسب علوم دیگری چون نجوم، ریاضیات، ادبیات، شیمی و ... خدمت ایشان می‌رسیدند، برخی فقط چند جلسه در درس ایشان حاضر شده بودند و ...

قیام امام معصوم علیه السلام، یارانی می‌خواهد چون: ابوالفضل العباس، زینت کبری، علی اکبر - سایر فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام، چون: جعفر و عبدالله - فرزندان امام حسن علیه السلام، چون: عبدالله و قاسم - فرزندان حضرت زینب کبرا، چون: عون و محمد ... و اصحابی می‌خواهد چون: حبیب بن مظاهر، حرّ بن یزید ریاحی، عبدالله بن عمیر، زهیر بن سلیم، عبدالله بن بشیر، قمر مسیحی و پسرش وهب و عروسش هانیه و ... ! چنان که حضرت امام مهدی علیه السلام، با یارانی چون حضرات مسیح و خضر علیهما السلام و مالک اشتر و مالک‌ها، حرّها و وهب‌ها، عصر خویش قیام می‌نمایند.

پاسخ امام صادق علیه السلام:

این پرسش [چرا قیام نمی‌نمایید؟]، با شخص امام صادق علیه السلام طرح گردید و ایشان خود به این پرسش، پاسخی دادند که برای تمام تاریخ گواه باشد:

سدید صیرفی می‌گوید خدمت امام صادق علیه السلام گفتم: «به خدا سوگند، روا نیست که شما نشسته‌اید و قیام نمی‌کنید.»

امام فرمود: «چرا؟»

گفتم: «چون دوستداران و پیروان و یاوران شما فراوانند، به خدا سوگند اگر امیرالمومنین (ع) به اندازه شما یاور داشت، قبیله تیم وعدی (قبائل خلیفه اول و دوم) جرات نمی کردند به طرفش بیایند.»

امام فرمود: «تعداد یاوران و شیعیان من احتمالا چقدر است؟»

عرض کردم: «صدهزار نفر!»

حضرت فرمود: «صدهزار نفر؟»

عرض کردم: «بله، بلکه دویست هزار نفر!»

حضرت فرمود: «دویست هزار نفر؟»

عرض کردم: «بله، بلکه نصف دنیا از یاوران شما هستند.»

حضرت سکوتی کرد، بعد فرمود: «همراه ما تا یبوع بیا.»

امام مرا به منطقه ای برد که خاک سرخ رنگی داشت و چوپان نوجوانی، بزغاله هایش را برای چرا آورده بود. امام نگاهی به او کرد و به من فرمود:

«ای سدیر، به خدا سوگند اگر به تعداد این بزغاله ها شیعه و یاور داشتم، روا نبود یک لحظه در مقابل حکومت ظلم و جور بنشینم و برای گرفتن حقم قیام نکنم.»

از مرکب ها پیاده شدیم و نماز خواندیم. بعد از نماز رفتیم برغاله ها را شمردم. فقط هفده تا بودند. (اصول کافی، ج ۲، ص ۱۵۲).

بنابراین، "قیام"، یار می خواهد نه شاگردان کلاس درس و بحث. یارانی که هر چند تعداد آنها کم باشد، اما شخصیت آنان والاست، امام شناس، بصیر و صبور هستند؛ چنان که امام زمان علیه السلام نیز با چنین یارانی که به لحاظ تعداد اندک (۳۱۳ تن) می باشند، قیام جهانی خود را آغاز می نمایند و سپس سایر شیعیان، مسلمانان و ... به یاری ایشان می شتابند.



حقوقی و احکام-تابستان ۹۸

با توجه به پیشرفت‌های چشمگیر دنیا به خصوص در کشورهای قدرتمند و نیز بالارفتن سطح شعور و تعقل مردم، پرداختن به مسایل جزئی مثل احکام نجاسات و چگونگی وضو و ... چه لزومی دارد؟

پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

کدام پیشرفت چشمگیر؟! مگر بشر چه می‌داند؟! بله پیشرفت علمی بشر در مقایسه با انسان هزار یا پنجاهزار سال پیش، چشمگیر می‌باشد؛ اما خودش اعتراف دارد که هنوز حتی انواع جانوران خشکی و دریا در زمین را نشناخته است و حتی بدن خودش را کامل نشناخته است!

وقتی رسولان به امر خداوند سبحان فرمودند که پیش از خوردن نام خدا را یاد کنید، یک عده گفتند: «عوامانه و جزئی است»؛ امروزه می‌بالند که بشر به لحاظ علمی کشف کرده است که سخن خوب، در آب، گیاه، خوراک، تربیت جنینی که هنوز به دنیا نیامده و یا نوزادی که هنوز فهم سخن ندارد و ... اثر مثبت دارد!

در آموزه‌ها و احکام اسلامی فرمودند که «در اتاقی که نوزادی هست، همخوابی نکنید»! یک عده گفتند: این دیگر از آن آموزه‌های خرافی است! امروزه می‌بالند که «بشر کشف کرده است، که نوزاد هر چند نمی‌فهمد، اما با چشمش عکسبرداری می‌کند و در ذهنش برای همیشه نقش می‌بندد»! و همین طور است حکمت سایر احکام، که برخی در طول زمان با کشف علمی شناخته و فهمیده شد و برخی هنوز کشف نشده است. هر چند مؤمن می‌داند که امر خدای علیم و حکیم [هر چه که باشد]، علیمانه، حکیمانه و بسیار مهم و مؤثر می‌باشد.

فرض کنید که سازنده‌ی یک سفینه‌ی فضایی و یا یک زیردریایی، یا یک قلب و یا دست و پای مصنوعی، و یا یک خودرو بگوید: این پیچ یا سیم، بسیار کوچک و جزئی است، پس چه لزومی دارد که به آن توجه نمایم، در ساختش دقت علمی و فنی داشته باشیم و آن را به کار بگیریم؟!!

● - وقتی در ذهن تفکر کننده، تمامی مباحث با هم مخلوط می‌شوند، کار آگاهی و شناخت با مشکلات ع دیده‌ای مواجه می‌گردد! مثل اختلاط در علوم طبیعی و عقل - صنایع و حقوق و

الف - پیشرفت‌های چشمگیر بشر، عمدتاً در عرصه‌ی علوم طبیعی و صنعت [تکنولوژی] بوده است که الزاماً حاکی از رشد "عقلی" نمی‌باشد؛ و در عرصه‌ی علوم انسانی، بیشتر به گمان‌ها را در قالب ایسم‌ها تبعیت می‌کند!

مگر یک ربات، یا ابر رایانه، با تمامی اطلاعات و امکانات محاسباتی که به آن داده شده، رشد عقلی دارد؟! و یا مگر یک حیوان دست‌آموز، با تمامی مهارت‌ها و حتی شعور وافر برای تشخیص مسیر، محدوده، مایملک و نیز دوست و دشمن [مثل سگ گله، یا سگ محافظ و ...] رشد عقلی می‌نماید؟! بنابراین، چه بسا آدمی در علوم طبیعی، ریاضی، فیزیک، شیمی، صنایع و ... رشد چشمگیری داشته باشد، اما به لحاظ انسانی و عقلانیت، دچار ارتجاع شده و به قهف‌ها نیز برود.

ب - از چین، هنگ کنگ و کره در شرق آسیا گرفته، تا ایران، عراق، افغانستان، پاکستان و تمامی کشورهای عربی در آسیای میانه و غربی گرفته، تا بیشتر کشورهای آفریقای شمالی، تا فرانسه، یونان، ایتالیا، و گاه حتی آلمان و انگلیس، درگیر جنگ‌های سرد و گرم - و - نرم و سخت هستند؛ و سرانگشتان نامبارک امریکا و انگلیس و بالتبع متحدان و نوکران، یا همان فراماسون و صهیونیسم بین الملل، در تمامی این درگیری‌ها، مشکلات، جنگ‌ها، خونریزی‌ها، تحمیل قحطی‌ها، بچه‌کشی‌ها و ... نقش آفرینی می‌کنند؛ آیا اینان پیشرفت علمی و صنعتی ندارند، یا با همین دست‌آوردهای علمی و صنعتی به جان مردم افتاده‌اند؟! چرا که "عقل" ندارند!

ج - آیا پیشرفت در علوم طبیعی و ابزاری و ساختن لوازم و دستگاه‌های متفاوت در صنایع گوناگون [از هوا و قضا گرفته، تا نجوم، تا ارتباطات، پزشکی، دریانوردی و ...]، فرد و جامعه را از "حقوق = احکام" بی‌نیاز می‌کند و یا بر عکس، بلکه نیازش را مضاعف می‌گرداند؟!

●●● - بنابراین، نیاز به حقوق [احکام]، نه تنها همیشه هست، بلکه هر چه انسان و جامعه در علوم طبیعی رشد کند و صنایع بیشتری بسازد، تعاملاتش گسترده‌تر شود، جوامعش فشرده‌تر گردد و ...، نیاز به "حقوق و احکام" مضاعف می‌گردد. حال برخی از حقوق من‌درآوردی و قراردادی تبعیت می‌کنند و علم برخی به آنجا رسیده که می‌گویند: «بشر نمی‌تواند برای بشر حقوق تعیین کند، که این مستلزم دیکتاتوری است؛ بلکه حقوق را خالق می‌شناسد و باید وضع و ابلاغ نماید» و بشر می‌تواند در امور مبتلا به، قوانینی وضع نماید که چارچوب حقوق الهی خارج نباشد؛ مثل قوانین راهنمایی، یا صادرات و واردات، یا گمرکات و مالیات، یا تحصیل، حقوق شهروندی و ...

مسائل جزئی:

شاید مقایسه‌ی مسائل با یکدیگر، برخی از آنها را جزئی و برخی دیگر را کلی به نظر آورند؛ مثلاً بگویند فلانی تصادف کرده، هم خونریزی دارد و هم کتفش در رفته و هم گرسنه است! بدیهی است که در امر احیا، خونریزی مهم است و ابتدا اقدام به جلوگیری از خونریزی می‌کنند؛ اما ممکن است که در رفتگی کتف، یک عمر سبب آزار و اذیت شود، و گرسنگی نیز عامل انواع بیماری‌ها و حتی مرگ گردد؛ پس هر امری در جای خودش مهم است و اگر خوب و علمی بنگریم، مسائل جزئی نداریم!

آیا اگر سنگ بزرگی از کوه به طرف مردمی سرازیر شود، مسئله بزرگی است، اما یک ویروسی که به چشم غیر مسلح دیده نمی‌شود، یک مسئله جزئی محسوب می‌گردد؟! و حال آن که همان ویروس ممکن است یک شهر را بیمار کند و عده‌ی بسیاری را از پای درآورد.

●●● ما با پیشرفت علمی، دانستیم که ارتباط با خود، با دیگران، با طبیعت، با محیط، با کار، با همکاران، با دوستان، با دشمنان ... و حتی با اشیاء و لوازم، هر کدام اصول، قواعد و ضوابطی دارد که اگر رعایت نگردند، مشکلات عدیده‌ای پدید می‌آوردند! آیا کسی می‌گوید که با توجه به رشد علمی بشر در صنعت برق، دیگر نزدیک نکردن دست غیر مسلح و بدون دستکش به برق و آن هم اگر فشار قوی باشد، یک امر جزئی، فردی و ... می‌باشد؟! ...

دانستیم که پیش از خوردن، دست‌هایمان را بشویم؛ و به هنگام غواصی یا فضانوردی، لباس مخصوص و مناسب این کار را بپوشیم؛ یا دانستیم که ادبیات، در گفتمان محاوره‌ای، با ادبی، با علمی، با سیاسی و دیپلماسی و ... بسیار متفاوت است؛ ما دانستیم که میکروب چیست و نباید به آن دست زد و در صورت تماس، باید شستشو نمود و ...؛ حال چطور می‌شود که ناگهان وضو برای ایستادن به نماز، قیام لله، عروج، حضور در محضر خدا و گفتگوی با او، یک امر جزئی قلمداد می‌گردد؟! و یا طهارت و نجاست، که هم در جسم اثر دارد و هم در روح و هم در اخلاق، فرهنگ و منش نقش می‌گذارد، و هم در امور شخصی اثر دارد و هم در ارتباطات اجتماعی و ...، جزئی و آن هم غیر لازم قلمداد شده است؟! ...

●●● ما در زندگی، برای هر چه خود لازم بدانیم، اهمیت ویژه‌ای قائل می‌شویم، پس چگونه است که اگر خداوند متعال، که خالق و رب انسان است، برای رشد، کمال و قرب آدمی، امری را لازم بداند، برخی آن را به خاطر اندکی رشد در علوم طبیعی، جزئی و حتی غیر لازم تلقی می‌نمایند؟! مگر آدمی به رغم این رشد علمی که فقط خودش را به شگفتی و البته عجب و تکبر واداشته، از علم چه می‌داند، جز اندکی؟! ...

«فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ» (غافر، ۸۳)

ترجمه: هنگامی که رسولانشان دلایل روشنی برای آنان آوردند، به دانشی که خود داشتند خوشحال بودند (و غیر آن را هیچ می‌شمردند)؛ ولی آنچه را (از عذاب) به تمسخر می‌گرفتند آنان را فراگرفت!

بنابراین، در احکام [حقوق] الهی، هیچ امر جزئی و غیر لازمی نداریم، هر چه خداوند متعال امر نموده، بر اساس علم، حکمت، مشیت و قَدَرها (اندازه‌ها) می‌باشد و نظام تشریح، منطبق با نظام تکوین (خلقت) است؛ و اگر عقل بشر به اندازه‌ی علوم طبیعی‌اش رشد نماید، به خوبی به این حقایق پی می‌برد.

www.x-shobhe.ir



پاسخ‌های کوتاه-تابستان ۹۸

س ۲۶۵ - اگر هر کاری که اتفاق می‌افتد تقدیر است، پس گناه‌های ما نیز تقدیر است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

«اگر» ندارد، هیچ چیزی و هیچ کاری خارج از مقدرات نمی‌باشد؛ پس هر کاری از سوی بشر و هر پیامدی نیز در چارچوب و منطبق بر مقدرات واقع می‌شوند و صواب‌ها (کارهای نیک که ثواب دارند) و گناهان (نافرمانی‌ها و کارهای بدی که عقاب دارند) از سوی ما نیز این قواعد خارج نمی‌باشند؛ منتهی اشکال اینجاست که بیشتر ما، معنای «قدر، مقدر و تقدیر» را درست ندانسته‌ایم و گمان نموده‌ایم که تقدیر، جبر است از ناحیه‌ی خداوند سبحان تحمیل می‌شود و به ما بر آن هیچ تسلطی و در آن هیچ اختیاری داده نشده است. یعنی همان باورهای نادرست "جبریون" که منجر به افترا بستن به خداوند، متهم و محکوم کردن او نیز می‌گردد!

اگر جبر محض حاکم باشد، دیگر گسیل انبیا و رسولان الهی، راهنمایی، بشارت و انذار، باید و نباید چه معنایی دارد و برای قیامت، حساب و کتاب، محاکمه و بهشت و جهنم، چه لزومی باقی می‌ماند؟! در نظام جبری، مطالعه، تفکر، تحقیق، بررسی، اراده و انتخاب یعنی چه؟! "قدر"، یعنی اندازه، و البته که خداوند علیم و حکیم، برای هر چیزی که خلق کرده، اندازه‌هایی قرار داده است و هیچ چیزی بدون علم، حکمت و بالتبع اندازه‌های لازم خلق نشده است: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ - ما میم که هر چیزی را به [با] اندازه آفریده‌ایم / القمر، ۴۹». و "مقدر" یعنی متناسب شده با اندازه‌ها.

اگر آب را در "تقدیر = اندازه" حرارت بالای صد درجه قرار دهید، حتماً به جوش می‌آید، ولی اختیار با شماست که قرار بدهید یا ندهید.

فرض کنید که زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، اندازه‌ها [مقدرات] معینی نداشته باشد؛ خب جهان ویران و نابود می‌شود. همین اندازه‌های معین است که امکان را برای مطالعات علمی و کشف قواعد، قوانین و قراردادهای موجود در طبیعت میسر ساخته است. اما دقت کنیم که در عین مقدر بودن "آفتاب، سایه نیز "مقدر" است [هر دو اندازه‌هایی دارند]، و انسان می‌تواند خود را زیر تابش آفتاب و یا در سایه قرار دهد، این نیز مقدر یا همان اندازه‌ی اختیار، اراده و انتخاب آدمی می‌باشد. پس جبر نیست. جبر هنگامی است که شما در بیابانی خشک، و

زیر آفتاب بمانید و هیچ سایه‌ای وجود نداشته باشد که خود را در آن قرار دهید، و سایه باشد، اما امکان حرکت از شما گرفته شده باشد.

"گناه مقدر است"، یعنی گناه نیز بر اساس اندازه‌هاست؛ اصلاً چرا کاری را گناه می‌گویند؟ چون خروج از اندازه‌های مجاز و ورود به اندازه‌های غیر مجاز می‌باشد.

اندازه عقل، اندازه شعور، اندازه اراده، اندازه انتخاب، اندازه نفس، اندازه میل، اندازه توان حاکمیت هر کدام بر انتخاب‌ها و ... همه مقدرات است. پس هرگاه و در هر امری که اندازه‌ها (مقدرات) فراهم شد، "قضا" حتمی می‌شود، یعنی حتماً اتفاق می‌افتد؛ اما دقت کنیم که بسیاری از اندازه‌ها در اطاعت یا عصیان را خودمان و با اراده‌ی خودمان "مقدر" می‌کنیم.

مقدر آب، سیال بودن است، و مقدر انسان نفس کشیدن در هوای سالم است؛ پس اگر کسی برای خودش مقدر نمود که زیر آب برود، حتماً خفه شدن در آب، قضای حتمی او می‌شود.

عبادت و عصیان - و یا - صواب و گناه نیز همین طورند. کسی که مقدرات نماز را رعایت کرد و آن را سر وقت و با خلوص، حوصله، اشتیاق و ذوق اقامه کرد، فواید مقدرش، قضای او می‌شود - کسی که مقدرات دورغ، غیبت، تهمت، نگاه حرام، رفتار گناه و ... را بر خودش مقدر نمود، و پشیمان نیز نشد و استغفار و توبه نیز ننمود تا آن اندازه‌ها محو شوند، علت‌ها بروند تا معلول‌هایشان پدید نیاید، با اراده، انتخاب و عمل خودش، تمامای مقدرات (اندازه‌ها) را برای قضایی نامطلوب فراهم نموده است و حتماً دچار عواقبش می‌گردد.

پس معنای "مقدر بودن صواب‌ها و گناهان"، اجباری بودن آنها نمی‌باشد؛ بلکه یعنی در چارچوب‌ها و اندازه‌های معلوم و معینی قرار می‌گیرند و سپس واقع می‌شوند. چنان که هر کار خوب یا بدی، پس از توهم، تخیل، تصور، تفکر و برنامه‌ریزی و سپس اراده، عزم، اختیار و اهتمام به آن صورت می‌پذیرد، اینها همه "مقدرات" هستند که منجر به "قضای حتمی = وقوع" می‌شوند.

نکته:

چرا آدمی نمی‌گوید: «پس کارهای خوب (صواب‌های) ما نیز تقدیر است و یک راست به سراغ گناهان می‌رود»؟! چرا که می‌خواهد توجیهی برای گناه خود و بهانه‌ای برای تطهیر خود پیدا کند. آدم متکبر، به جای آن که خداوند را سبحان (منزه و میرا) بداند و خودش را نکوهش نماید، سعی دارد تا خود را منزه و خداوند را مقصر بخواند! دقت کنیم که ابلیس لعین، پس از آن که دید دلایلش برای توجیه تکبرش مقبول نیفتاده است، گفت: «خدایا تو مرا اغوا کردی!» و همین مواضع غلط در برابر خداوند سبحان را به بندگان گناهکارش القا می‌کند، چرا که دشمن انسان است.

س ۲۶۴ - برخی می‌گویند: «ایراد نگیر که سرت میاد». سوال اول اینکه آیا این حرف و استدلال درسته؟! چون تا تذکری میدیم و از عمل زشتی نمی‌کنیم با این جملات روبرو میشیم. سوال دوم اینکه تفاوت این ایرادگیری با خیرخواهی، تذکر، امر به معروف و نهی از منکر در چیست؟!!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این جمله یا مثل را هر کسی، هر طوری که دلش خواسته و به نفعش بوده، بیان نموده است! یکی می‌گوید: «ایراد نگیر که سرت می‌آید» - دیگری می‌گوید: «منع کسی را نکن که سرت می‌آید» و دیگری می‌گوید: «نکوهش نکن - مسخره نکن و ... که سرت میاد». و البته سوء استفاده‌ها نیز متفاوت و فراوان است، مثل کسی با استناد به آیات و روایات در پرهیز از غیبت یا سخن گفتن پشت مرده، می‌گفت: «نباید از ظلم معاویه و یزید که مُرده‌اند و یا شاه و امریکا که حضور ندارد، چیزی گفت!»! و حال آن که این موارد نیز احکام جداگانه‌ی خودشان را دارند و به حکم عقل و قرآن و حدیث، باید گفته شود، باید آگاهی داده شود، باید بصیرت بخشی شود، باید بیداری صورت پذیرد و باید دادخواهی از مظلومان صورت پذیرد و امر به معروف و نهی از منکر، چون نماز و سایر فروع، از واجبات است، منتهی آن نیز قواعد و اصول و شروط و احکام خود را دارد.

بله؛ احادیثی در منع از ایرادگیری، نکوهش و ... وجود دارد، اما باید اولاً درست فهم شوند و ثانیاً به جایش تطبیق داده شوند و ثالثاً با مباحث دیگری چون: وعظ، ارشاد، تبلیغ، امر به معروف، نهی از منکر و ...، که هر کدام تعریف و احکام خود را دارند، خلط مبحث نگردند.

به عنوان مثال، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: «مَنْ عَيَّرَ أَخَاهُ بِذَنْبٍ قَدْ تَابَ مِنْهُ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَعْمَلَهُ» (منتخب میزان الحکمه، ۴۲۰) - هر کس برادر خود را برای گناهی که از آن توبه کرده است سرزنش کند، نمیرد تا خود آن گناه را مرتکب شود.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ عَيَّرَ مُؤْمِنًا بِذَنْبٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرْكَبَهُ» - هر کس مؤمنی را به ذنبی سرزنش کند، نمیرد تا خودش آن گناه را مرتکب شود» (الکافی: ۳/۳۵۶/۲).

یعنی روزگار می‌چرخد و تو را نیز در همان موقعیت و شرایط قرار می‌دهد و چنان خواهی کرد که او کرده است.

● - خب در این احادیث و روایات باید دقت نمود که اولاً سخن از مؤمن و برادر دینی است، نه هر فاسد،

فاسق و ظالمی - ثانیاً بحث از خراب کردن، نکوهش، تسخیف و تحقیر اوست که معمولاً نزد دیگران انجام

می‌پذیرد، نه این که مؤمن، چون آینه، ایرادی را مخفیانه و صادقانه، به خود شخص نشان دهد، تا برطرفش نماید و

به کمال و جمال برسد - ثالثاً تصریح دارد که توبه‌ای که از آن بازگشت نموده است؛ یعنی کسی حق ندارد به

مؤمنی که از گناهش توبه کرده، بگوید و سرزنش کند که تو فلان روز، فلان گناه را کرده بودی - رابعاً دقت کند

که "ذنب" الزاماً "گناه" نیست، چنان که در سوره فتح، "ذنب" در گذشته و آینده را به رسول الله صلوات الله علیه و آله نسبت می دهد و حال آن که ایشان معصوم بودند؛ بلکه "ذنب" یعنی دنباله و هر چه که به انسان بچسبد، و به گناه نیز چون به انسان می چسبد و اگر توبه نکند، تا آخرت با اوست، ذنب گفته می شود. پس ممکن است "ذنب"، تهمت، شایعه و جو سازی باشد، مثل این که می گفتند: «ایشان شاعر، مجنون، ساحر و ... می باشد» و در ضمن کینه به دل گرفته بودند، اما خداوند فتح مکه را به ایشان هدیه داد، تا آن ذنوب (آن چه به ایشان چسبانده بودند) محو گردد.

بنابراین، دنبال ایراد گشتن از مؤمنان، نکوهش دیگران، تسخیف و تحقیر دیگران و ...، فرق دارد با نصیحت، موعظه، ارشاد، راهنمایی، آموزش، تبلیغ و یا امر به معروف و نهی از منکر که هر کدام تعاریف و احکام خودشان را دارند که در این مختصر مجال شرح و بسطشان نیست؛ و البته آنان که در مقابل هر کدام از این واجبات انسان ساز و حیات بخش، می گویند: «نگو که سرت می آید»، می خواهند با سوء استفاده، تخطئه کنند، تا بدون هیچ مخالفت، نقد و تذکری، در آرامش و امنیت کامل، به خطاهایشان ادامه دهند!



اعتقادی-تابستان ۹۸

اثبات عقلی ضرورت وجود امام معصوم در هر زمان و به طور پیوسته و بلافصل چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه در مستندات نقلی نیز عقل به کار می‌آید و حکم می‌دهد، اما مقصود از "اثبات عقلی"، براهینی است که الزاماً مستند به "نقل" نمی‌باشند؛ هر چند که تصدیق یک نقل نیز باشند. مثل آن که در قرآن کریم و یا حدیث، مطلبی آمده باشد و صحت و صدق آن، با براهین عقلی به اثبات رسد. باید بسیار با ظرافت تمام دقت نماییم که اولاً: مقوله‌ی "امامت" با "امام" که مصداق عینی است متفاوت می‌باشد، مثل این است که از "معلمی و معلم" سخن به میان آید؛ - و ثانیاً: مقوله‌ی امامت و مصداق آن [امام]، اختصاصی به اسلام یا تشیع ندارد، بلکه عمومیت دارد. با توجه به این دو نکته‌ی مهم، بر ما معلوم می‌شود که مقوله‌ی "امامت" را از منظرهای گوناگونی می‌توانیم مورد مطالعه، تحقیق، بررسی، نقد و استدلال قرار دهیم و سپس وارد مبحث "امام" شده و امامت ایشان را در اسلام را به اثبات عقلی و نقلی رسانیم.

یک - اصل فطرت:

حقیقت این است که خداوند متعال، حقایق عالم هستی را در بیرون از وجود پنهان ننموده تا بندگانش را برای یافتن آنها به مشقت بیندازد و هر که را نیافت مجازات نماید؛ بلکه فرمود اصول دین، و میل به گرایش آن، یک امر فطری است، یعنی در خلقت شما سرشته و نهادینه شده است؛ ابن ابی العوجاء از امام صادق علیه السلام پرسید که اگر خدایی هست، چرا خود را نشان نمی‌دهد و پیامبرانش را می‌فرستد، اگر خود را نشان می‌داد، همه به او ایمان می‌آوردند؟! و امام نیز در پاسخ می‌فرماید: «چگونه بر تو پنهان گشته کسی که قدرتش را در وجود خودت، به تو نشان می‌دهد - و سپس نمونه‌هایش را بیان می‌دارند». لذا خداوند سبحان، آنگاه که می‌خواهد عموم را به دین حنیف و قیّم دعوت نماید، به دین فطرت دعوت می‌نماید [الزّوم، ۳۰]. از این روست که در عالم، نه کسی بدون إله وجود دارد، و نه بدون پیامبری که برای او کتابی آورده باشد، نه بدون دین، نه بدون امام. منتهی اگر إله

حق، رسول حق، کتاب حق، دین حق و امام حق را نیافت، حتماً بدلی و جعلی آن را جایگزین می نماید. کار شیاطین جنّ و انس، همین بدل زدن و قرار دادن جعلی ها به جای حقیقی ها می باشد. پس، وقتی فطرت انسان، او را به سوی امامی برای پیروی، تبعیت، تقلید و همسویی در راه هدفی مشخص می کشاند، معلوم می شود که "امامت و امام"، حقیقتی گریز ناپذیر و غیر قابل انکار می باشد.

دو - اصل حکمت:

"حکمت" در هر امری، همان حقیقتی است که با براهین عقلی طرح می گردد و با "عقل" شناخته می شود. حال خواه مقوله اش "حکمت وجود آب در زمین" باشد، یا "حکمت نبوت، ولایت و امامت". بی تردید همین جویایی حکمت است که سبب شکوفایی و رشد علمی نیز می گردد، حتی در علوم تجربی. مقوله "امامت و امام" در اسلام و به ویژه تشیع، در امتداد معرفت، باور و ایمان به توحید و معاد قرار دارد؛ یعنی اگر کسی خدا را نشناخته و باور ننموده باشد، رسول خدا صلوات الله علیه و آله و خاتمیت او را نشناخته و باور نداشته باشد، و یا اساساً "معاد" را نشناخته و باور نداشته باشد، تحقیق و بحث از امامت برای او بی فایده است و باید مطالعات و تحقیقات خود را از جای دیگری آغاز نماید. اما، برای کسی که این سه اصل را با براهین عقلی شناخته و با قلب فهم نموده و ایمان آورده است، در هر یک از سه اصل توحید، نبوت و معاد، دلایل و براهین عقلی برای اثبات امامت و ضرورت وجود امام در عصری، وجود دارد.

توحید:

برای موحد، تردیدی نیست که جهان آفرینش، خالقی دارد که علیم، حکیم، قادر (اندازه گذار)، مالک و رب می باشد، پس یقیناً عالم هستی را بی هدف، پوچ و بازیچه نیافریده است؛ پس به طور حتم، خودش به سوی هدف آفرینش [که به خاطر غنی بودنش، معلوم می شود که به خیر مخلوقاتش است و نه نیاز خودش] هدایت می نماید. این هدایت برای تمام عالم هستی، به صورت "تکوینی = نظام خلقت" انجام می پذیرد و برای انسان که دو فضیلت "عقل و اختیار" به او موهبت شده است، "هدایت تشریحی = حقوق و قانون" نیز لازم می آید؛ و تحقق هدایت تشریحی، مستلزم آن است که رسولانی بفرستد و آنان را معلمان و راهنمایان و مربیان بشر قرار دهد. بی تردید، این فرستادگان، همه انسان های کاملی هستند که مظهر تمامی اسماء الله می باشند و آنانند که می توانند برای انسان، "معلم، رهبر، پیشوا، الگو و امام" باشند؛ حال خواه رسول هم باشند (مثل حضرت ابراهیم علیه السلام و یا شخص پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله)، و خواه دیگر باب نبوت بسته شده باشد و کسی نبی و رسول نباشد، اما امام باشد.

بنابراین، خداوند سبحان، علیم و حکیم، همانگونه که حجتی در درون هر کسی قرار داد و آن را "عقل" نامید، حججی در بیرون قرار می‌دهد تا یافته‌های عقلی، فقط تئوری و ذهنیات نباشند، بلکه اگر به عقل دریافت که باید حجت و امامی از سوی خدا باشد، مصداق عینی آن را در خارج و عالم واقع بیابد و از او به حکم عقل تبعیت نماید.

نبوت:

انبیا و رسولان الهی، یکی پس از دیگری آمدند و البته بیشتر آنان، حتی در زمان حیات خود و برای مدتی پس از آن، جانشینان و امامان داشتند، چنان که حضرت هارون علیه السلام، در عین حال که خودشان نیز نبی بودند، امام و جانشین حضرت موسی علیه السلام بودند و یا حواریون، جانشینان حضرت عیسی علیه السلام بودند. اما، وقتی قرار است که باب نبوت بسته شود، پیامبری "خاتم الانبیاء و المرسلین" گردد و دیگر پیامبری نیاید، کتاب و شریعتی نیاید، باید تکلیف مردم، برای پس از رحلت او و تا آخر الزمان مشخص گردد. این حکم "عقل" است.

حال عقل می‌گوید: از سه راه خارج نیست:

۱- یا پیامبری که در بُعد نظری، تا قیامت، بهشت و جهنم را بیان و توصیف و تثبیت نموده است و در بُعد عملی، نه تنها تمامی حقوق [بایدها و نبایدهای] زندگی فردی و اجتماعی [حتی تا طهارت تن] را نیز بیان نموده است، هیچ راهی برای بعد از خود ترسیم ننموده باشد، هیچ تکلیفی برای امت مشخص ننموده باشد و همگان را سرگردان رها کرده باشد! که این فرضیه، با "عقل و حکمت" ناسازگار است و با اصل "هدایت" مغایرت دارد و در تعارض است.

۲- راه دوم این است که "مردم را به خودشان واگذار کرده باشند!" یعنی به قول برخی از مذاهب و یا دیگران، گفته شود که «دیگر مردم به رشد و کمال رسیده‌اند، کتاب و قرآن هم که دارند، پس خودشان تصمیم می‌گیرند که چه کنند - حال خواه یک نفر سلطه یابد و یا امامشان را شورایی تعیین کنند!»

به چنین فرضیه‌ای، هم اشکال نقلی وارد است، چون هیچ آیه، حدیث و دستورالعملی و یا حتی سابقه عملی و تجربی برای آن وجود ندارد - و هم اشکال عقلی وارد است؛ چرا که اولاً بشر هنوز هم به چنین رشد و کمالی نرسیده است، و ثانیاً بشر نمی‌تواند بهترین و کامل‌ترین را بشناسد و انتخاب کند و ثالثاً کسی با انتخاب بشر، انسان کامل، عالم، مؤمن، متقی و شایسته‌ی امامت نمی‌گردد و رابعاً این خداست که باید برای مردم امام تعیین نماید، نه این که مردم برای خدا، خلیفه الله، ولی الله، حجت الله و امام تعیین کنند و به او تحمیل نمایند!

۳- راه سوم این است که خداوند متعال، پس از فرستادن ۱۲۴ هزار نبی، ۳۱۳ رسول، شش پیامبر اولی العزم (با احتساب حضرت آدم علیه السلام) و پنج پیامبر صاحب شریعت و کتاب، و ختم این مجموعه به خاتم الانبیاء و المرسلین، حضرت محمد مصطفی صلوات الله علیه و آله، بندگانش را رها نکرده باشد و تکلیف آنان برای پس از رحلت آخرین نبی و رسول را روشن کرده باشد، و برای آنان امامان قرار دهد و این تعیین و تکلیف را نیز توسط همان آخرین پیامبر، اعلام و ابلاغ کرده باشد؛ که چنین نیز شد.

معاد:

معاد یعنی بازگشت - یعنی: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» - یعنی: «وَالْإِلَهَ الْمَصِيرُ» - یعنی: رسیدن کار به نتیجه، یعنی همان تحقق حکمت خلقت و هدایت انسان.

- آیا طی این مسیر، معلم و مربی، رهبر و امامی که از سوی خدا باشد، می خواهد و یا نمی خواهد؟!

- آیا خداوند متعال بندگان خود را توسط انبیا و رسولان و امامان آنها، تا یک دوره‌ای هدایت نموده و سپس رهایشان نموده تا سرگردان بچرخند و در نهایت آنها را محاکمه و مجازات می نماید که چرا به خطا رفته اید؟!

●●●- بنابراین، به حکم عقل، تا دنیا هست، و تا انسانی در این دنیا زندگی می کند، باید از سوی خدا حجتی برای او باشد، باید امام حقی از سوی خدا برای او باشد تا بتواند از او تبعیت و پیروی نماید، تا به رشد، کمال و فلاح برسد. این حکم عقل است.

از این رو، در احادیث و روایات تصریح شده است که «حتی اگر دو نفر روی زمین باشند، حتماً یکی از آنها بر دیگری امام است» و «آخرین کسی که از دنیا می رود، امام است».

پس، هم ضرورت وجود اصل امامت و شخص امام اثبات عقلی می گردد و هم ضرورت استمرار ولایت و امامت در تمامی ازمینه، به عقل ثابت می شود. اما ممکن است که قلب مهور گردد، فهم و باور نکند، و یا نفس بیاید و عقل [حجت درونی] را محبوس نماید و خودش حکمرانی کند و در نتیجه، چون باز هم نمی تواند منکر اصل امامت شود، در عمل امامان باطل و جعلی را جایگزین نماید و آدمی را به اطاعت و تبعیت از آنها دعوت نموده و یا وادارد!

آیا این که اهل بیت علیهم السلام، برای شیعیانی که حق الناس دارند، شفاعت و پا درمیانی می کنند و طلبکار او را راضی می کنند و ... درست است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا شما خودتان به عنوان یک انسان مؤمن، اگر توان و امکانش را داشته باشید، در حق عزیزان و برادران دینی خود چنین نمی‌کنید که از امام علیه السلام بعید به نظر رسد؟!

فرض کنید شخص گرفتاری، از دوستش قرضی یکساله یا بیشتر گرفته باشد، اما پس از دو ماه می‌میرد و بدیهی است که نداشته که قرض کرده است! حال تکلیفش چه می‌شود، آیا با حق الناس از دنیا رفته است و باید در قیامت پاسخگو باشد؟ آیا اگر پدر و یا برادر توانندی داشته باشد، قرض او را ادا نمی‌کنند؟! پس، بسیاری از این پرسش‌هایی که در مورد اهل عصمت علیهم السلام به ذهن خطور می‌کند، شناخت‌ها و باورهایی است که ما نسبت به دیگران نیز داریم و به تناسب این باورها، عمل نیز می‌نماییم، اما نوبت به اهل بیت علیهم السلام که می‌رسد، ناگهان مطرح می‌شود که «آیا ای اخبار درست است و واقعاً چنین است»؟! شخصی در گفتگویی، به شدت شفاعت را نفی می‌کرد، نه آیات و احادیث را می‌پذیرفت و نه دلیل و منطق را! اما او هنگام خداحافظی گفت: «التماس دعا از همگی!»! گفتم: تو چطور شفاعت بندگان در دعا را قبول داری و برایش التماس نیز می‌نمایی، اما تا نام امامان علیهم السلام به میان می‌آید، ناگهان مثل "وهایی‌ها" بر نمی‌تابی؟! یا دیگری که نوشت: «حقانیت "توسل" را برابرم اثبات کنید!»! نوشتم: هم اکنون به الکترونیک، مخبرات، ماهواره و تمامی کسانی که در این مجموعه‌ها کار می‌کنند و نیز به ادبیات، زبان فارسی و ...، متوسل شدی تا این ایمیل را بفرستی و بنده نیز به همین مجموعه متوسل شدم (وسیله قرار دادم) تا پاسخت را ایفاد نمایم - هیچ هدفی بدون توسل به وسایل مربوطه اش محقق نمی‌گردد، من چه چیزی را اثبات کنم»؟!

● - آیا اگر شما مشکلی داشته باشید که پدرتان بتواند بر طرف نماید، نمی‌نماید؟ آیا مادر شما دلسوز شما نیست؟ آیا اگر کاری داشته باشید که از دست برادر شما برآید، کوتاهی می‌کند؟ رفیق یعنی کسی که شما را دوست دارد و به رتق و فتق گرفتاری‌هایتان اهتمام می‌ورزد؛ حال چرا در مورد امامان علیهم السلام تردید نمایم که همه "امام الرحمة" هستند و حضرت امام رضا علیه السلام، در شأن، مقام، جایگاه و نوع رابطه‌ی آنها با شیعیان شان فرمودند:

«الإمامُ الأَئیسُ الرَّفِیقُ، وَالوَالِدُ الشَّفِیقُ، وَالأَخُ الشَّقِیقُ، وَالأُمُّ البِرَّةُ بِالوَلَدِ الصَّغِیرِ ...» (الکافی: ج ۱ کتاب الحجّة، ۱)

ترجمه: امام، همدم و رفیق، و پدر مهربان، و برادرِ همسان و مادر نیکوکار به فرزند کوچکش می‌باشد.

● - آیا مددکارانی که نه بدهکاران را می‌شناسند و نه طلبکاران را، نمی‌کوشند تا رضایت صاحب حق را جلب کنند، تا بدهکار به زندان نیفتد؟!

● - وقتی یک مسلمان و شیعه‌ای را دفن می‌کنند، مجری مراسم پای بلندگو، از همگان می‌خواهد که حقوق شان را بر متوفی ببخشند و بگویند که «خدایا ما از او گذشتیم و راضی هستیم» و حتی بگویند که «ما از او جز خوبی

ندیدیم؟» حتی نمازگزاران در نماز میت نیز همین را به خداوند متعال می گویند. حال آیا خیلی عجیب است که امام، برای فردی از امتش چنین نماید و از صاحبان حق، مطالبه بخشش نماید و یا دین او را به نوعی ادا کند که طلبکار راضی شود؟!

● - وقتی کسی از دنیا می رود، وابستگانِ نزدیک تر [مثل پدر و مادر و یا همسر و فرزند ...]، سعی می کنند که از امور عبادی [مثل نماز و روزهی قضا شده] گرفته تا امور دنیوی [مثل بدهی ها و یا انجام وعده های نیمه تمام و ...] را برای او انجام دهند. آیا چنین اقدامی از سوی امامی که از همه نزدیکتر، مهربان تر و دلسوزتر است، خیلی عجیب و بعید به نظر می رسد؟!

● - اگر مسلمانی از دنیا برود، و سپس کسی نزد پدر، مادر، همسر، فرزند یا بردار و خواهر، یا حتی رفیق یا آشنای او بیاید و بگوید: «با خبر شدم که این متوفی، در مجلسی غیبت مرا نموده و یا شنیده و چیزی نگفته است، و البته نتوانست مرا بیابد، یا خجالت کشید و یا اصلاً متوجه نشد که حلیت بطلبد!» حال خویشاوند یا دوست آن میت چه می کند؟ آیا نمی گوید: «من به نیابت، حلیت می طلبد و از تو می خواهم که او را حلال کنی، دیگر دستش کوتاه است و کاری از او بر نمی آید، تو ببخش تا خداوند نیز تو را مشمول مغفرت و رحمت خویش بگرداند و ببخشد و ...»؟! پس چرا این کار از امام علیه السلام، بعید و عجیب به نظر رسد؟!

اشکالات و ضعف های اساسی:

اشکالات و ضعف های اساسی ما این است که "امامت و امام"، و شأن، مقام، جایگاه و رابطه ی امام با عالم هستی، این جهان، تمامی موجودات، تمامی انسان ها، از جمله اهل اسلام و اهل تشیع را نه به "عقل نظری و تئوری" درست شناخته ایم و نه به "عقل عملی"! از این رو، نه شناخت درستی از آنان داریم و نه ارتباط محکم، صمیمانه و صادقانه ای با آنان و به ویژه با امام زمان خود، حضرت مهدی علیه السلام برقرار می نمایم! چرا خداوند متعال، اجر رسالت را در "مودت" قرار داد؛ چون مودت، ظهور و بروز همان "محبت" در عمل است که آن نیز بدون معرفت و شناخت، به وجود نمی آید. حال آیا این "معرفت، محبت و مودت" دو سویه نیست و آیا از آن طرف بیشتر، عمیق تر، محکم تر و عین صدق نمی باشد؟!

سلام و علیک:

«وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا» (النساء، ۸۶)

ترجمه: و چون به شما درود گفته شد، شما به [صورتی] بهتر از آن درود گوید، یا همان را [در پاسخ] برگردانید که خدا همواره به هر چیزی حسابرس است.

* - این که می گویم طبق احکام «سلام مستحب است، اما جوابش واجب است» و طبق احکام و اخلاق می گویم: پاسخ تو باید بهتر از سلام او باشد، مثلاً اگر گفت: «سلام» تو بگو: «علیک السلام و رحمة الله» یا

اگر گفت: «درور بر تو»، تو بگو: «صد درود بر تو» و ...، همه امر خداوند متعال و تربیت اوست (آیهی فوق) و عقل نیز تصدیق دارد که در این نظام دقیق هستی، هر گفتار و کرداری، ثبت شده و حساب و کتاب بسیار دقیقی در کار است که محاسب آن نیز خداوند علیم و خبیر می باشد.

حال آیا به غیر از علم، باور هم نموده ایم که اگر به امامان و از جمله امام زمان حی و ناطق خود سلام بدهیم، ایشان پاسخی نیکوتر می دهند؟! پس دریغ از این توفیق و فیض برای چیست؟!*

*- ما به حکم اسلام، اخلاق، فرهنگ، ادب و شعور فردی و اجتماعی، برای "دید و بازدید" ارزش فراوانی قائل هستیم، و البته که پاسخ دیدار [بازدید] را بر خود لازم و واجب می دانیم.

حال آیا به غیر از علم (مباحث نظری)، باور هم نموده ایم که اگر از دور یا نزدیک، پیامبر گرامی و امامان علیهم السلام را زیارت کنیم، آنها حتماً دیدار ما را به شکلی نیکوتر، پس می دهند و به بازدید می آیند؟! آیا باور نموده ایم که اگر کمترین خدمتی کنیم [که آن نیز به لطف خودشان از سفره‌ی خودشان است]، به صورت مضاعف پاسخ می دهند. چنان که خداوند مالک، به هر خدمتی، اجر مضاعف می دهد؟! ●●●

بنابراین، پس از شناخت و معلومات (مباحث نظری)، مشکل اصلی در باورهای ماست که سبب شده در مقام عمل [مودت = بروز و ظهور محبت در عمل]، از پیامبر گرامی و اهل بیت علیهم السلام دور بمانیم و با آنها زندگی نکنیم. لذا مباحث مربوط به شفاعت آنان و ... نیز کم و بیش بر ایمان تعجب آور می گردد!

ما مکلف به اطاعت، تبعیت و الگوپذیری از آن بزرگواران هستیم، اما چطور می شود که کسی ملازم آنها نباشد و با آنها زندگی نکند، سلام و علیک و دیدار از دور و نزدیک نداشته باشد، هیچ ارتباط و گفتگویی نداشته باشد و ...، اما تابع و پیرو نیز باشد؟! پس اگر آنان را با عقلی که به نور علم می بیند بشناسیم، با قلبی که فهم می کند، باور نموده و دوست داشته باشیم، و در عمل نیز محبت خود را ابراز نماییم [مودت داشته باشیم]، حتی اگر حدیثی نخوانده باشیم نیز باور می کنیم و انتظار داریم که چه در زمان حیات و چه پس از مرگ، آن بزرگواران به ما نظر لطف داشته باشند و در رتق و فتق امورمان، رفع گرفتاری هایمان، ادای دیونی که نتوانستیم خود ادا نماییم و ...؛ به ما یاری رسانند. ●●●

البته اگر کسی عمداً نماز را سبک بشمرد - نمازش را قضا کرد و بی تفاوت بود - در غیبت و تهمت پروایی نداشت - در حفظ و رد امانت، متعهد نبود - از تهمت، شایعه، دروغ، نمایی [سخن چینی]، فحاشی، حرمت شکنی، آبروریزی و ... نترسید و ابایی نداشت، انتظار بخشش یا شفاعت از هیچ کسی نداشته باشد، چه رسد به امامان علیهم السلام.

به حسب ظاهر زرتشتی هستیم و به باطن خیر. نمی‌خواهیم مسلمان شوم، اما می‌خواهیم اسلام و تشیع را درست بشناسم. از کجا آغاز نمایم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این سؤالی است که حتی یک مسلمان و شیعه نیز باید از خود بپرسد، اما اگر شما اسلام را نمی‌شناسید و می‌خواهید مطالعه و تحقیق را آغاز نمایید، چطور و چرا تصمیم گرفته‌اید که «نمی‌خواهیم مسلمان شوم»؟! به فرض که با مطالعات، به حقانیت اسلام و تشیع پی‌بردید، وقتی از پیش تصمیم گرفته‌اید که نمی‌خواهیم مسلمان شوم، این نتیجه‌گیری به چه درد شما می‌خورد؟!

دقت نمایم که یک خدا، یک معاد، یک جهان و یک انسان، نمی‌تواند بیش از یک دین داشته باشد؛ مگر یک خدا چند دین وضع و ابلاغ می‌نماید؟! لذا فرمود که دین نزد خدا فقط است و تمامی انبیا علیهم السلام نیز برای دعوت و نشر همین دین آمده‌اند.

آن چه را که تحت عناوینی چون: اسلام، مسیحیت، یهودیت، زرتشت و ...، به حسب پیامبران و کتب‌شان تقسیم‌بندی کرده‌ایم، "شریعت = قوانین و احکام" می‌باشد و نه اصل دین که همان اسلام است و شریعت نیز تابع و متناسب با شرایط زمان و مکان و مخاطب می‌باشد؛ چنان که حتی در یک شریعت مشخص مانند اسلام، احکام نماز و روزه برای مسافر فرق می‌کند. لذا مکرر قید نمود که با ختم نبوت و پایان یافتن نزول وحی به عنوان شریعت‌آوری، این رسول، این کتاب و این شریعت، برای همگان و در تمامی زمان‌ها می‌باشد.

ابتدای دین‌شناسی:

دین الهی، با تمامی اصول و فروعش، آدمی را دعوت به شناخت و باور "توحید و سپس معاد" می‌نماید، و مابقی هر چه هست، در امتداد یا فرع قرار می‌گیرند؛ چنان که نبوت و امامت در امتداد توحید و به سوی معاد قرار دارند، و احکام نیز همگی فروع این دین می‌باشند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ - اول دین، شناخت اوست / نَحْجُ البَلَاغَةَ، خطبه یک». دقت کنیم که در این فراز، حتی اسمی از خداوند متعال نیاورده‌اند، بلکه فرموده‌اند: «شناخت او»؛ چون ما ابتدا باید "اوبی" را بشناسیم که خالق زمین و آسمان‌ها و هر چه در آنهاست [از جمله انسان] می‌باشد. حضرت ابراهیم علیه السلام در پاسخ مشرکان، فرمودند که من الله جلّ جلاله را می‌پرستم، بلکه فرمودند: "من به اوبی توجه می‌کنم که زمین و آسمان‌ها را گشود"، "او" یکی است و نمی‌تواند چندتا و یا مرکب باشد (اینها صفات مخلوق است)، پس من موحد هستم و از مشرکان نیستم:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (الأنعام، ۷۹)

ترجمه: من از روی اخلاص و پاکدلانه، روی خود (جهت وجه) را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را گشوده (پدید آورده) است و من از مشرکان نیستم.

کار عقل:

شناخت خداوند متعال [توحید] و بالتبع آن شناخت قیامت [معاد]، کار "عقل" است و فهم و باور و ایمان به آنها نیز کار "قلب" است، نه کار شریعت اسلام، مسیحیت، یهودیت، زرتشت و

بنابراین، تا این مرحله، همان یکسان هستند، چون عقل و قلب به همگان داده شده است؛ چنان که فرمود: به مسیحیان بگو: بیاید در آن چه وجه مشترک ماست، یعنی توحید، وحدت کنیم. بیاید در یک جبهه‌ی واحد، تحت پرچم توحید، در مقابل اتباع کفر، شرک و نفاق، صف‌آرایی نماییم:

«قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران، ۶۴)

ترجمه: بگو ای اهل کتاب بیاید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم و بعضی از ما بعضی دیگر را به جای خدا به خدایی نگیرد پس اگر [از این پیشنهاد] اعراض کردند بگوید شاهد باشید که ما مسلمانیم [نه شما].

خداشناسی ادیان:

یک اصل عقلی حکم می‌دهد که «بی‌تردید، تمامی پیامبران الهی، مردمان را به سوی خداشناسی، خداجویی، خداپرستی و خدادوستی» و بالتبع شناخت و ایمان بازگشت به سوی او (معاد)، دعوت نموده‌اند. بنابراین، باید بینیم که در هر یک از کتب منسوب به انبیای الهی علیهم السلام، چه تعریف و توصیفی از خداوند سبحان شده است و عقل کدامش را تصدیق می‌کند؟ چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از شاخصه‌ی «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» - ابتدای دین، شناخت اوست» فرمودند: «وَكَمَالُ مَعْرِفَتِهِ التَّصَدِيقُ بِهِ - و کمال معرفت او، تصدیق به اوست / همان».

در تمامی کتب منسوب به پیامبران تحت عنوان کتب الهی [مانند: اوستا (گاتا)، تورات و انجیل]، خداوند سبحان معرفی شده است. برخی از این تعاریف، اگر چه با ادبیات متفاوت، ولی عین هم و تصدیق‌کننده‌ی یکدیگرند و عقل نیز آن را تصدیق می‌کند؛ اما برخی نه تنها متفاوت، بلکه حتی متناقض و و غیر قابل قبول و تصدیق برای "عقل سلیم" می‌باشند!

به عنوان مثال: در تمامی این کتب، در کنار توصیفات موحدانه، در نهایت بر تعبیر "پدر" که نشان از جنس ذکور نیز دارد، برای خداوند سبحان تأکید شده است، حال چه مانند اوستا (پسنا) بگوید: «پس آیا من در ذهنم می‌فهمم که تو قدیم هستی، تو پدر خرد مقدس هستی، من تو را با چشمانم درک کرده‌ام، تو حقیقت را آفریدی.

تو اهورا هستی. (یسنا ۳۱، بند ۸)» - چه مانند یهود و تورات بگوید: «عزیر پسر خداست و ما یهودیان همه فرزندان خدا [ابناء الله] هستیم» - و چه مانند مسیحیت و انجیل بگوید: «عیسی پدر خدا، پسر خدا و خود خداست!» اما در قرآن کریم که تنها کتاب تحریف نشده است، فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند رحمان و رحیم

«قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ * وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (سوره توحید / اخلاص)

بگو اوست خدای یگانه * خدای بی نیاز [که همه نیازها به سوی اوست] * نزاده و زاده نشده است * و هیچ کس او را همتا نیست.

حال عقل سلیمی که به نور علم می بیند، کدام تعریف را برای خداوند سبحان، درست، کامل، جامع و بدون خدشه می بیند و تصدیق می نماید؟!

گام نخست در هستی شناسی:

بنابراین، گام نخست در دین شناسی [اعم از ادیان الهی یا بشری]، و در انسان شناسی، و به طور کلی، "هستی شناسی"، همان "خداشناسی" است که از آن به "توحید" یاد می کنیم که یعنی «یکتاپرستی بر مبنای یکتاشناسی خداوند سبحان» و در مقابلش الحاد، کفر و شرک قرار دارد!

● - بی تردید کسی نمی تواند تمامی کتب منسوب به انبیای الهی را به صورت کامل، جامع، عمیق و همراه با تفسیر [باز کردن مطلب] بخواند تا ببیند که هر کدام چه گفته اند؟! و اگر بخواند نیز کافیهست که به ضد و نقیضها در یک کتاب، یا اختلافات با کتب دیگر برسد که مطالعه، تحقیق و بررسی تمامی آنها، دست کم یک عمر زمان می خواهد!

اما، "عقل" بین همه واحد است. لذا فرمود که "خداوند متعال عقل را حجت درونی قرار دارد"، و البته حجت خدا [چه حجت درونی و چه حجج بیرونی مانند پیامبران و امامان] خطا نمی کند، هر چند که ممکن است عقل نیز مانند پیامبران و امامان علیهم السلام، محبوس و یا متزود واقع گردد.

● - به حکم عقل، عالم هستی، باید خالقی داشته باشد که صفات مخلوق در او نباشد [خودش مخلوق نباشد که خالق بخواهد] - پس او باید: حی، علیم، حکیم، قادر، ازلی، ابدی، واحد، احد، سمیع، بصیر، رب، فاعل، جواد، کریم، رؤوف، غفار، ستار، هادی ... و رحمان و رحیم باشد.

حال ببینیم که کدام دین، کتاب، مذهب یا مکتبی، خداوند سبحان را اینگونه معرفی نموده قابل تصدیق و حتی تعظیم عقل باشد؟

«هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (الحشر، ۲۴)

ترجمه: اوست الله، [خدای] خالق، نوساز، صورتگر [که] بهترین نامها [و صفات] از آن اوست آنچه در آسمانها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند و او عزیز حکیم است. اگر این شناخت درست حاصل گردد، مباحثی چون تعریف معاد و اثبات آن، نبوت و خاتم الانبیا صلوات الله علیه و آله، کتب الهی و قرآن کریم، امام، شریعت و احکام نیز به صورت کامل روشن می‌گردد.

وقتی زیارت جامعه کبیره می‌خوانیم و در معانی آن عمیق میشیم، با تعابیر بسیار بلند و رفیعی در وصف مقام اهل بیت علیهم السلام مواجه میشیم که برای کسی که شناخت کافی از ایشان ندارد، این تعابیر عجیب و ثقیل به نظر می‌رسد! حال سوال اینه که این مقامات و جایگاه ایشان چگونه اثبات می‌شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

خب باید هم عجیب به نظر رسد! آیا انتظار می‌رود که تعاریف و توصیفات راجع به کسی یا چیزی، برای کسی که شناخت لازم و کافی را ندارد، ثقیل و عجیب نباشد؟! پس لزوم و آثار شناخت و علم چیست؟! آیا انتظار می‌رود کسانی که می‌شناسند، با کسانی که نمی‌شناسند، در علم، فهم و باور مساوی باشند؟! «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ - بگو آیا آنان که می‌دانند، با آنان که نمی‌دانند مساوی هستند؟! همانا فقط صاحب‌تفکر و تعقل، متذکر این [حقیقت] می‌شوند / الزمر، ۹»

● - نه فقط من و شما، بلکه تمامی علما، دانشمندان، فقها، فلاسفه و عرفا، اقرار دارند که زیارت جامعه، حقیقتاً جامعی از معارف ژرف می‌باشد که فهم حقیقت آنها برای همگان ساده نیست. اما تردیدی نیست که معارف این زیارت، به حد قرآن کریم نمی‌باشد و فهم حقیقت قرآن کریم نیز برای همگان و حتی می‌توان گفت که به جز برای اهل عصمت علیهم السلام که معلمان وحی بودند، ساده نیست؛ در عین حال که برای همگان در پندگیری و متذکر شدن "سهل = آسان" است! «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ - و قطعاً قرآن را برای پندآموزی آسان کردیم؛ پس آیا پندگیرنده‌ای هست / القمر، ۴۰»، اما در عین حال، قرآن کریم که تجلی علم خدا و کلام الله است، گفتاری بسیار سنگین می‌باشد، چنان که فرمود: «إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا - در حقیقت ما به زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می‌کنیم / المزمل، ۵»؛ چنان که در آیهی «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ» نیز نمی‌فرماید که معارف و آموزه‌های قرآنی بسیار ساده‌اند، بلکه می‌فرماید: «آن را برای پندگیری راحت قرار دادیم»؛ یعنی هر کسی می‌تواند به حد خودش، به راحتی درک و فهمی نماید و درس، عبرت و پند بگیرد!

● - یکی از آیه‌ی «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، همان "آغاز به نام الله که رحمان و رحیم هست" را می‌فهمد و وقتی به قلب و زبان متذکر می‌گردد، از آثارش نیز که خودش هم نمی‌فهمد چگونه مترتب می‌گردد، برخوردار می‌گردد؛ دیگری فقط یک کتاب سخن راجع به "اسم" و "اسم الله" دارد که اسم یعنی نشانه، اسم الله یعنی نشانه‌ی خدا؛ و عالم همه نشانه اوست و امروزه فهمیده‌اند که اصلاً "علم، یعنی نشانه شناسی" پس هر چیزی نشانه‌ای است که جهت و هدفی معین را نشان می‌دهد - اما دیگری چون حضرت نوح علیه السلام، آن کشتی را با "بسم الله" به جریان می‌اندازد و متوقف می‌نماید «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَرُسَاهَا» - و امام صادق علیه السلام در تأویل اسماء الحسنای الهی می‌فرماید: «تَحْنُ وَ اللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى - قسم به الله که اسماء حسناى الهی ماییم...»! یعنی آنها همگی "اسم الله الاعظم" می‌باشند.

سوره توحید (اخلاص) به حسب ظاهر بسیار ساده و همه فهم است، اما امام سجاد علیه السلام فرمودند که این سوره را خداوند برای مردمان ژرف اندیش آخر الزمان نازل نموده است!

● - نه فقط آیات قرآن مجید یا احادیث و ادعیه، بلکه تمامی مفاهیم عالم هستی نزد انسان همین گونه است، و فهم و درکش به تناسب اشخاص، شدت و ضعف مرتبه دارد.

همه می‌دانند که "دوستی" یعنی چه؟ اما همه ابراهیم خلیل علیه السلام نمی‌شوند. همگان معانی و مفاهیم "عشق، عاشق و معشوق" را درک می‌کنند، اما همگان کربلایی و عاشورایی نمی‌شوند و همگان ماجرا را از منظری نمی‌بینند که بتوانند در توصیفش بگویند: «وَمَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً»؛ این منظر، نگاه زینب علیها السلام را می‌خواهد که از منظر ربوبیت جلّ جلاله می‌بیند.

زیارت جامعه:

زیارت جامعه نیز همین‌طور است، و البته سایر زیارات و ادعیه‌ی از اهل عصمت علیهم السلام، که خازنان وحی و معادن علم هستند نیز همین‌طورند. مگر شناخت و درک حقیقت مقام "ولی الله" و یا "امام الرحمة"، در خطبه‌ی غدیر یا سایر زیارات، ساده است؟!؛

به حسب ظاهر می‌گویند: «برخی از مضامین این زیارت عجیب است، نه تمامی فرازهای آن»! به عنوان مثال چنین به نظر می‌آید که دست کم معنا و مفهوم «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ» که فقط یک سلام است را همگان به راحتی می‌فهمند! اما واقع این است که یکی این سلام را از روی کاغذی می‌خواند تا ثوابی ببرد - دیگری خود را در محضر می‌بیند و عرض سلام می‌نماید؛ و دیگری خوب می‌فهمد که در این "سلام" که اسم خداوند است، چه رمز و رازهایی نهفته است و هنگامی که به اهل بیت نبوت صلوات الله علیهم، سلام می‌دهد، چه پیوند و اتصالی صورت می‌پذیرد که به آن امر شده‌ایم «صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا».

شاید چنین به نظر آید که فهم توصیفاتی از ایشان، چون: «مَوْضِعَ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطَ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنَ الرَّحْمَةِ وَ حُزْنَ الْعِلْمِ»، آسان است! بالاخره به پیامبر وحی آمده، وحی را فرشته وحی آورده، و ایشان نیز آن را سینه به سینه به امیرالمؤمنین علیه السلام منتقل نموده‌اند و آنها از رحمت و علم بسیار برخوردار بوده‌اند. اما حال همین فراز را به «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» و آن هم برای «مِنْ كُلِّ أَمْرٍ» برگردانید تا بیشتر با عظمت، وسعت و ثقلش آشنا شوید.

اثبات مقامات:

در قرآن کریم راجع به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله که اهل عصمت نیز وارثات، اوصیا و خلفا (جانشینان) ایشان هستند و همه یک نورند، توصیفاتی وجود دارد، مانند: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى - سپس نزدیک آمد و نزدیکتر شد * تا [فاصله اش] به قدر [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیکتر شد / التَّجَمُّ، ۹» - و یا «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ - و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم / الأنبياء، ۱۰۷» و ...، حال این مقامات و کرامات، چگونه به اثبات می‌رسد؟!

● - بدیهی است که "اثبات" برای قوت در "شناخت" است و شناخت نیز کار "عقل" است و سپس نوبت به "فهم و باور" می‌رسد که کار "قلب" است.

اثبات گاهی با یک دلیل مستقیم انجام می‌پذیرد، مانند این که در روز خورشید را ببینید و بگویید: «آفتاب آمد دلیل آفتاب»؛ اما گاهی اثبات "به واسطه" است، چنان که در شب وجود خورشید را نفی و انکار نمی‌نمایید، بلکه با ده‌ها، صدها و هزاران هزار واسطه به اثبات می‌رسانید.

پس، بیندیشیم که حتی در علوم طبیعی و تجربی، یافته‌های علمی را در عین حال که بسیاری از آنها را نمی‌بینیم و خودمان تجربه نمی‌کنیم، چگونه با عقل می‌شناسیم و با قلب فهم و باور می‌نماییم؟
آیا اگر پلیس راهور خبر دهد که فلان جاده مسدود شده است، یا هواشناسی خبر دهد که فردا در فلان نقطه باران می‌بارد و یا گرد و غبار بر می‌خیزد، می‌پرسیم: «چگونه اثبات می‌کنید»؟! خیر، بلکه چون مُخْبِر (خبر دهنده) را شناخته و باور نموده‌ایم، خبرش را نیز قبول و باور می‌نماییم؛ و البته راه برای کسی که بخواهد تحقیق علمی کند، تا علمش نیز افزایش یابد، باز است.

● - این دعای مشهور «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ ...»، بسیار جامع، ژرف، عقلانی و عرفانی است. در این دعا می‌گویی: واقع این است که شناخت کار من نیست، بلکه تو باید بشناسانی - و دیگر آن که - شناخت سلسله مراتب دارد، از خدا شناسی شروع می‌شود، به رسول شناسی و سپس امام شناسی می‌رسد.

بنابراین، شناختی که از اهل بیت علیهم السلام، در تعاریف و توصیفات خودشان بیان شده است نیز سلسله مراتب دارد و مرهون شناخت و باور هر چه بیشتر توحید و معاد و رسالت و قرآن حکیم می باشد. از این رو، ممکن است کسی چون خدا، رسول و اهل بیت علیهم السلام را باور دارد، بگوید: «چون آنها را به عقل شناخته‌ام و به قلب نیز باور نموده‌ام، فرمایشات و بیانات‌شان را نیز قبول دارم، اگر چه هنوز به لحاظ علمی و عقلی، به چند و چون آنها پی نبرده باشم»، چنان که مشهور است بوعلی سینا گفته بود: «مسئله معاد جسمانی هنوز برایم حل نشده، اما چون صریح آیات قرآن مجید و احادیث است، می‌پذیرم»؛ اما ممکن است کسی بگوید: من به دنبال علم، اثبات عقلی و ... می‌باشم! خب این نیز بسیار عالیست، اما مستلزم شناخت‌ها و باورهای دیگریست. مگر می‌شود بدون فراگیری الفبا، مکتوبات بزرگان را در عرصه‌ی ادبی خواند و پیرامونش بحث نمود؟ مگر می‌شود بدون فراگیری اعداد و چهار عملی اصلی، به جبر و ... پرداخت؟!!

● - شاید کسی بگوید: در زیارت جامعه، مفاهیم فرازی چون «الدُّعَاةُ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءُ عَلَى مَرْضَاةِ اللَّهِ - دعوت کنندگان به سوی خدا و راهنمایان و دلایل بر رضایت الهی» برایم روشن و قابل فهم و درک است، اما «وَ صِرَاطِهِ وَ نُورِهِ - و [شما] صراط او و نور او» - و یا - «وَ ذَلَّ كُلُّ شَيْءٍ لَكُمْ وَ أَشْرَفَتِ الْأَرْضُ بِنُورِكُمْ - و همه چیز برای شما خوار و کوچک (تحت سلطه ولایی) شد و زمین به نور شما روشن شد» را خوب درک نمی‌کنم و چگونه اثبات می‌شود؟

به او باید گفت: آیا در قرآن کریم، آیه‌ی «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - همانا تو بر صراط مستقیم / الزخرف، ۴۳» را خوانده و فهم کرده‌ای، در حالی که در آیه‌ی دیگری فرموده است: «إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ - همانا پروردگار من بر صراط مستقیم است»؟!!

از او باید پرسید: وقتی در قرآن مجید خواندی: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ - اطاعت کنید از الله و اطاعت کنید از رسول و [نیز] اولی الامر / النساء، ۵۹» و دیدی که این طاعات را هم ردیف آورده است و می‌فرماید: «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ - هر کس رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است / النساء، ۸۰»؛ به چه معرفت (شناختی) رسیدی و چگونه به تو اثبات شد؟!!

آیا مقام محمود و این مقاماتی که در کلام وحی [قرآن مجید] به آنها تصریح شده است، کمتر از مقامات و کراماتی است که در زیارت جامعه کبیره آمده است؟! و آیا ما کاملاً درک نموده و می‌فهمیم که "مقام محمود"، چه مقامی است؟! به راستی صدق این آیات چگونه به ما اثبات شده است؟!!

● - تعاریف و توصیفات بیان شده در زیارت جامعه نیز تفسیر و تأویل همین آیات شریفه می باشد که پس از شناخت خداوند متعال، نبوت، رسالت و وحی، و سپس امامت، امام و مقام و جایگاه امام، برایمان قابل

شناخت، اثبات و باور می‌گردند. و البته برای هر کسی به حد خودش و جهت زیادتی علم، مطالعات اصولی و بیشتر لازم است.

www.x-shobhe.ir



قرآن مجید و حدیث-تابستان ۹۸

پیغمبر (ص) فرمود: «أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»، اما امام معصوم فرمود «نَحْنُ مِنْ نُورِ الْعَيْنِ»؛ در حالی که پیغمبر اسلام دارای مقام بالاتری هستند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیه و حدیث، در مورد این که ما همه و هر چه هست، از نور خداوند سبحان خلق شده‌ایم و همه [با شدت و ضعف مرتبه‌ی وجودی]، اسماء الله و نورالله هستیم، بسیار است، اما نشنیده‌ایم که گفته باشند: «نَحْنُ مِنْ نُورِ الْعَيْنِ - ما از نور العین خلق شدیم؟!» شاید خلط مباحثی بین "حور العین و نور العین" شده است؟! در هر حال چنین نباشد که یک کلمه، جمله یا مطلبی را شنیده و یا در جایی خوانده باشیم، بعد بدون هیچ تحقیقی [حتی راجع به درستی جمله‌بندی]، آن را فرض مسلم و حتمی بگیریم، و سپس نیز به جای شناخت اصل موضوع [مثل نور]، زود به ذهن ما، یک تضاد و تناقضی القا شود که پس چرا این چنین گفت و آن چنان گفت، این بالاتر است، آن پایین‌تر است و ...!

● - اعلام و اذعان به «بشری همانند سایر آحاد بشر بودن»، فرمان خداوند به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، جهت ابلاغ به مردم می‌باشد: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ - بگو من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود / الکهف، ۱۱۰»، اما نیافتیم که امام معصوم در کجا فرموده‌اند: «نَحْنُ مِنْ نُورِ الْعَيْنِ - ما از نور العین هستیم؟! هر چند که احادیث و روایات در باره‌ی "نور و نورانیت اهل عصمت علیهم السلام"، بسیار است و آنها همه "قره العین و نورالعین" ما می‌باشند. اما، در عین حال باید به چند نکته‌ی مهم دقت شود:

الف - وقتی سخن از "نوع خلقت" به میان می‌آید، ربطی به "مقامات و کرامات" ندارد؛ حال چه در باره‌ی اهل عصمت علیهم السلام باشد و یا دیگران. چه بسا مقام بسیاری از انسان‌های مؤمن نیز به مراتب بیشتر از بسیاری از ملائک باشد؛ و یا وقتی درباره‌ی عده‌ای از انسان‌ها می‌فرماید: «أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ - آنان همانند

چهارپایان هستند، بلکه گمراه‌تر / الأعراف، ۱۷۹»، یعنی مقام و مرتبه‌ی وجودی بسیاری از چهارپایان، بالاتر از برخی از انسان‌ها [که شاید تعدادشان کم هم نبوده و نیست] می‌باشد!

ب - اگر چه اسم‌هایی چون: «آدم، انسان و بشر»، همه به یک نوع و دسته از موجودات [نسل حضرت آدم ابوالبشر و حوا علیهما السلام] اطلاق می‌گردد، اما هر کدام معنای خود را دارند و به خصوصیتی در این موجود اشاره دارند. چنان که "آدم" به رئیس یک قوم یا خانواده گفته می‌شود - "انسان" از ریشه‌ی "أنس و نیز نسیان" است، یعنی هم زود انس می‌گیرد و هم زود فراموش می‌کند - و "بشر"، به ظاهر، شکل، پوست و صورت گرفته می‌شود.

بنابراین، "بشر"، نام دسته‌ای از موجودات می‌باشد که شکلی خاص دارند و روی پوست‌شان نیز پر، پشم، پولک و ... وجود ندارد، راست قامت می‌باشند، روی دو پا راه می‌روند و ...

ج - همان‌گونه که فرشتگان، صرف نظر از مقامات‌شان، به لحاظ خلقت، همه از "نور" خلق شده و از این حیث برابرند؛ و جتّیان نیز صرف نظر از مؤمن یا کافر و شیطان بودن‌شان، همه از "آتش" خلق شده و از این حیث مثل هم هستند؛ و هم چنین گیاهان صرف نظر از جنس، قد و محصول‌شان، همه گیاه هستند و ...؛ "بشر" نیز صرف نظر از رشد، کمالات، کرامات و مقامات؛ همه از خاک و آب [گیل] و نطفه خلق شده‌اند و از این لحاظ همه مثل هم هستند. چنان که فرمود: «وَمَنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ - و از نشانه‌های او این است که شما را از خاک آفرید، سپس شما [به صورت] بشری هر سو پراکنده شدید / الرّوم، ۲۰»

د - بنابراین، «إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ»، یعنی: نگوئید من فرزند خدا هستم که به این شکل به دنیا آمده‌ام - نگوئید: من فرشته‌ای به صورت انسان هستم - نگوئید: من یک موجود ناشناخته‌ی فضایی هستم و ...؛ خیر؛ بلکه من نیز به لحاظ خلقت، بشری مثل شما هستم. به دنیا آمدم، بدنم با خوردن و آشامیدن رشد می‌کند - می‌خوابم، بیدار می‌شوم، بیمار می‌گردم، بهبود می‌یابم، گرسنه و تشنه‌ام می‌شود، ازدواج می‌کنم، دارای فرزند می‌گردم، کار می‌کنم، در بازار آمد و شد و خرید و فروش می‌کنم، پیر می‌شوم و سپس می‌میرم.

مقامات بشری:

"بشر" به لحاظ بشری، مقام خاصی ندارد، چنان که هنگام خلقت آدم ابوالبشر، فرمود: پس از آن که کار خلقتش تمام شد و از روح خود در او دمیدم، به او سجده کنید. و البته که "از روح خود"، یعنی روح از عالم "امر" است، نه از عالم خلق که به واسطه‌های گوناگون «آب، خاک، نطفه، خون، جاذبه و ...» به وجود آید؛ پس با "امر" پدید آمده و دمیده می‌شود.

در قرآن کریم تصریح نمود که جنسیت (زن و مرد)، رنگ، نژاد، زبان و ... هیچ کدام ملاک برتری نیستند، بلکه «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ - بزرگوارترین شما نزد خداوند، با تقواترین شماست / الحجرات، ۱۳»؛ و تقوا یک امری مربوط به روح است، نه مربوط جسم بشری.

جسم بشر، با خوردنی‌ها و نوشیدنی‌های مناسب، خواب و بیداری و رفع سایر نیازها، به اندازه و به موقع، سالم و قوی می‌گردد، اما در هر حال فرسایش یافته و پیر می‌شود و می‌میرد «وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْقِلُونَ - به هر کسی که عمر دهیم، از خلقتش می‌کاهیم، آیا اندیشه نمی‌کنید / یس، ۶۸»؛ اما روح انسان (بشر)، با شناخت، ایمان، تقوا، اخلاص، عمل صالح و بندگی خداوند متعال، رشد می‌نماید و مقرب می‌گردد.

بنابراین، پس از اذعان به "من نیز بشری مثل شما هستم"، اضافه‌ی «يُوحَىٰ إِلَيَّ - به من وحی می‌شود»؛ خبر از روحی عظیم و در مرتبه و مقامی والا «قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ» می‌دهد، چرا که به هر بشری وحی "شریعت" نازل نمی‌گردد، و اساساً مخاطب وحی، از هر نوعش [حتی الهام]، روح بشر است، نه جسم او؛ و هر پیامبری نیز در مرتبه "خاتم الانبیاء و المرسلین" قرار نمی‌گیرد.

نگاه بشری [ظاهر بینی]:

علت انحراف و حتی عناد بسیاری از مخالفان پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام، همین ظاهرینی بوده و می‌باشد. می‌گویند: «آنها نیز بشری مثل ما هستند، پس ما چرا باید از آنان اطاعت کنیم - او نیز بشری مثل ما می‌باشد و دروغ می‌گوید که پیامبر خدا هستم - بشری مثل ما می‌باشد، پس به او وحی نمی‌رسد و این علوم را از بشرهای دیگر یاد گرفته است و ...»؟!

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِلْقَاءِ الْآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ * وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذَا لَخَاسِرُونَ * أَيْعِدُكُمْ أَنْكُمْ إِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَعِظَامًا أَنْكُمْ مُحْرَجُونَ * هِيَ هَاتَ هَيْهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ» (المؤمنون، ۳۳ تا ۳۵)

ترجمه: و اشراف قومش که کافر شده و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند و در زندگی دنیا آنان را مرفه ساخته بودیم گفتند این [مرد] جز بشری چون شما نیست از آنچه می‌خورید می‌خورد و از آنچه می‌نوشید می‌نوشد * و اگر بشری مثل خودتان را اطاعت کنید در آن صورت قطعاً زیانکار خواهید بود * آیا به شما وعده می‌دهد که وقتی مردید و خاک و استخوان شدید [باز] شما [از گور زنده] بیرون آورده می‌شوید.

نور:

"نور" به معنای وجود و هستی می‌باشد. احادیثی با مضمون: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي - اول چیزی که خداوند خلق نمود، نور من بود» - «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ رُوحِي - اول چیزی که خداوند خلق نمود، روح من بود» - «أَنَا وَ

عَلَيْ نُورًا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ - من و علی نوری بین دستان [علم، حکمت و قدرت] خدا بودیم» - و
بالاخره بیان آن حضرت در خطبه‌ی غدیر:

«مَعَاشِرَ النَّاسِ، النُّورُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَسْلُوكٌ فِي ثَمِّ فِي عَلِي بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ثُمَّ فِي النَّسْلِ مِنْهُ إِلَى الْقَائِمِ الْمَهْدِيِّ
الَّذِي يَأْخُذُ بِحَقِّ اللَّهِ وَ بِكُلِّ حَقِّ هُوَ لَنَا ...»

ترجمه: ای مردمان! نور از سوی خداوند عزوجل در جان من، سپس در جان علی بن ابی طالب، آن گاه در نسل
او تا قائم مهدی - که حق خدا و ما را می ستاند - جای گرفته است ...

هدایت به نور:

جسم بشری، طبق ضوابطی در رحم مادر شکل گرفته و به دنیا می آید، پیر می شود و می میرد؛ اما روح انسان، با
هدایت شدن، هم چنان رشد و کمال می یابد، تا در مقام قرب الهی [که آن نیز حدی ندارد] آرام بگیرد؛ و این
هدایت نیز به وسیله "نور" انجام می پذیرد، همان که فرمود: نور الهی ابتدا در جان من و علی و اهل بیت علیهم
السلام تجلی یافت.

از این رو، در قرآن کریم فرمود که خداوند با نورش هدایت می کند - به سوی نورش هدایت می کند - دشمنان
می خواهند این نور را خاموش کنند، اما او نورش را کامل می سازد - مؤمنان به نور سعی شان حرکت می کنند -
حتی در معاد از خداوند سبحان می خواهند که نورشان را کامل کند و ... پس مقوله‌ی "نور و نورانیت اهل
عصمت علیهم السلام"، به غیر از بدن و جسم بشری آنها می باشد.

«اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» - «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» - «نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ»
- «وَاللَّهُ مُبِينٌ نُورِهِ» ... ؛ همه ریشه در "نور" ایشان دارد.

با توجه به اینکه خداوند در برخی آیات قرآن اشاره به هدایت از طرف خداوند نموده است و عنوان شده که
هر که را خدا بخواهد هدایت می کند و یا هر که را خدا هدایت کند گمراه نمی شود و ... مانند؛ بقره آیه ۲۶
و نحل ۹۳ و کهف ۱۷ و زمر ۳۷ چگونه آیه "إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا" - ما راه را به او
نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس" قابل توجیه است؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همیشه تلاش نماییم و اهتمام ورزیم که معنی، مفهوم، مقصود و پیام آیه را درک و فهم نماییم، نه این که در
جستجوی یافتن خطا یا تناقض باشیم! آیا بشر با این عقل ناقص و علم محدودش، می خواهد به علم و کلام خدا
ایراد بگیرد، یا در آن خطا و تناقض بیابد!؟

آری، همیشه پرسیم که "توجهش چیست و یا چگونه است؟" - نه اینکه "آیا توجه دارد و قابل توجه است یا خیر؟!" چرا که سؤال اول مبتنی بر "عقل و ذهن و فکر فعال" است، یعنی آدمی به چیزی علم ندارد و می‌پرسد تا بداند؛ اما سؤال دوم مبتنی بر تردید در وحی‌انیت قرآن مجید می‌باشد! ما نباید هیچ‌گاه علم خود را کامل فرض کنیم، سپس در علم خدا تردید نماییم و پس گمان نماییم که می‌توانیم بر کلام خدا ایراد وارد نماییم! اگر حدس زدیم که در کلام خداوند متعال، خلاف، خطا و تناقضی وجود دارد، باید به علم خودمان شک کنیم، نه حقانیت وحی یا علم خدا!

● - بله، همان طور که در سؤال اشاره شده است، آیات بسیاری وجود دارد که تصریح می‌نماید، هدایت از آن خداوند متعال می‌باشد - و یا - هر که را بخواهد هدایت می‌کند و هر که را نخواهد هدایت ننموده و گمراه می‌سازد، مانند:

«وَأَلُو شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَسْنَا لَنْ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (التَّحَل، ۹۳)

ترجمه: و اگر خدا می‌خواست قطعاً شما را امتی واحد قرار می‌داد ولی هر که را بخواهد بپراه و هر که را بخواهد هدایت می‌کند و از آنچه انجام می‌دادید حتماً سؤال خواهید شد.

هدایت:

اگر خدایی نباشد [که هست]، دیگر نه هدایت معنا و مفهومی دارد و نه ضلالت (گمراهی)، چرا که بدون توحید و معاد، همه چیز پوچ خواهد بود و به همین دلیل است که "ایسم"ها، کارشان به تعطیل عقلانیت و نیز نفی هرگونه ارزش و ضد ارزش رسیده است! و اگر خدایی باشد [که هست]، پس هدایت را او باید انجام دهد، چرا که خالق، مالک، قادر و ربّ اوست و هدایت نیز رشد و کمال به سوی اوست و بدیهی است که دیگری نمی‌تواند چنین هدایتی را عهده‌دار شود. لذا حتی به پیامبرش صلوات الله علیه و آله می‌فرماید: «حتی تو نیز نمی‌توانی کسی را هدایت نمایی!»

«إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» (القصص، ۵۶)

ترجمه: در حقیقت تو نمی‌توانی هر که را دوست داری هدایت کنی؛ لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی (هدایت) می‌کند و او به راه‌یافتگان داناتر است.

● - هدایت، از یک سو مستلزم علم به ظاهر، باطن و کنه تمامی عالم هستی، انسان، اندازه‌ها (مقدرات)، شرایط، گذشته، حال، آینده، هدف، شرایط، امکانات، مکنونات و ... می‌باشد و از سوی دیگر مستلزم مالکیت، قدرت و ربوبیت می‌باشد که اینها همه فقط و فقط از آن خداوند سبحان است؛ چنان که در آیه‌ی فوق فرمود که «وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ» - او علیم‌ترین است به هدایت یافتگان.»

● - بنابراین، نه انسان و نه هیچ موجود دیگری نمی‌تواند "هدایت کننده‌ی" خود و یا دیگران باشد، و بدیهی است که اگر کسی از مسیر هدایت خارج شد، و فاقد شرایط لازم برای هدایت شدن گردید، منحرف می‌گردد؛ و این مسیر، چارچوب‌ها، قوانین، مقدرات (اندازه‌ها) و چگونگی حرکت را نیز خداوند متعال آفریده و وضع نموده است، پس گمراه نمودن نیز از آن اوست، یعنی همین قدر که کسی را حتی یک چشم به هم زدن به خودش واگذار نماید و هدایت ننماید، او منحرف و هلاک می‌گردد.

● - حتی انسان مؤمن، هر چند پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله باشد، نمی‌تواند خودش خود را هدایت کند؛ او حتی نمی‌داند که به کدام سو و چگونه باید برود، تا به رشد، کمال و هدایت برسد! لذا فرمود: این خداوند است که مؤمنان را از ظلمت به نور می‌برد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ - الله "سرپرست و یار" مؤمنان است، آنها را ظلمات به سوی نور خارج می‌کند / البقره، ۲۵۷»

● - خداوند سبحان، نخست نعماتی چون عقل (تفکر، شعور، فعالیت ذهن ...) و نیز فطرت، قلب، رسول، وحی، کتاب را او موهبت نمود، و در ضمن آدمی را به کمال "اختیار و انتخاب" فضیلت بخشید و سپس فرمود: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ - در دین (اصول دین)، اجباری نیست، چون راه رشد از گمراهی کاملاً روشن شده است / البقره، ۲۵۶» و فرمود: حالا هر راهی را که خودت دوست داری انتخاب کن؛ تو هر راهی را که بخواهی، من تو را به همان راه می‌برم [یعنی توان، امکان و شرایط رفتن را برایت فراهم می‌سازم].

*** - آیه‌ی مورد بحث:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (الإنسان، ۳)

ترجمه: ما راه را به او نشان دادیم خواه شاکر باشد و پذیرا گردد یا ناسپاس.

پس در این آیه می‌فرماید: چون من سبحان، علیم، حکیم و نیز خالق، قادر، مالک و رب (صاحب اختیار و تربیت کننده‌ی امور) هستم، و هدایت نیز همان رشد و کمال شما به سوی قرب من است، و گمراهی نیز دور شدن شما از من و رشد منفی شماست؛ پس آموزش، تربیت، راهنمایی و هدایت شما بر عهده‌ی من است. پس من این کار را انجام داده و می‌دهم، مابقی با شماست که با عقل و شعور و فطرتی که موهبت نمودم، به اختیار خودتان هدایت پذیر باشید و دعوت رسول و وحی را بپذیرید و از فرستادگان من اطاعت و تبعیت نمایید، تا رشد و هدایت یابید.

●●● - بیشتر مباحثی که گاه فهم و درک آنها برای ما سنگین به نظر می‌رسند، مباحث، مسائل و اموری هستند که خودمان با آنها زندگی می‌کنیم؛ لذا پاسخ تمامی آنها را با اندکی توجه به "خود و زندگی و طبیعت" می‌توان دریافت.

*- معلم می گوید: «تعلیم دادن به شما، کار من است و بدیهی است که وقتی شما فاقد علمی هستید، نمی توانید آن علم را به خود و یا دیگران تعلیم دهید. حال من تعلیم خود را می دهم؛ اما فراگیری با خودتان هست، خواه توجه کنید و تعلیم بگیرید و خواه نگیرید».

*- مربی می گوید: تربیت شما به گونه ای که متناسب با اهداف و هدف غایی باشد، بر عهده ی من می باشد؛ شما که نمی توانی مربی خودت و یا دیگران باشی؛ پس من، ربوبیت می کنم، تربیت می کنم؛ حال خواه اطاعت کنی و تحت مربی گری من تربیت شوی، و یا عصیان کنی و تربیت نشوی.

*- دولت می گوید: رساندن آب، برق، گاز و یا جاده کشی و ... با من است؛ اما این که درست مصرف کنی، اسراف نکنی، سرمایه ها را هدر ندهی، درست رانندگی کنی و ... تا نعمت افزون گردد، و یا درست کار و مصرف نکنی تا تمامی این نعمات از تو ضایع شود و دچار گرفتاری و اذیت شوی، با خودت می باشد. لذا فرمود:

«وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ» (ابراهیم علیه السلام، ۷)

ترجمه: و آنگاه که پروردگارتان اعلام کرد که اگر واقعا سپاسگزاری کنید [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید قطعا عذاب من سخت خواهد بود.

نتیجه:

پس "يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ" بودن خداوند متعال، نه تنها هیچ مغایرت، منافات و تناقضی با «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» ندارد، بلکه عین تجلی علم و حکمت در خلقت و هدایت می باشد.

در مورد آخرین فراز از بند ۷۰ در دعای استغفار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، «از تو می خواهم تا همه ی مظالم بندگان را که بر ذمه ی من آمده و تو آنها را به شماره آورده ای ببخشی؛ زیرا بندگان برگردنم حقوقی دارند که من در گرو آنها هستم» توضیحی دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

فراز ۷۰ از دعای استغفار امیرالمؤمنین علیه السلام و ترجمه آن به شرح زیر می باشد:

«اللَّهُمَّ وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ ذَنْبٍ جَرَى بِهِ عَلْمُكَ فِيَّ وَ عَلَيَّ إِلَى آخِرِ عُمْرِي بِجَمِيعِ ذُنُوبِي لِأَوْلَاهَا وَ آخِرِهَا وَ عَمْدِهَا وَ خَطَايَاهَا وَ قَلِيلِهَا وَ كَثِيرِهَا وَ دَقِيقِهَا وَ جَلِيلِهَا وَ قَدِيمِهَا وَ حَدِيثِهَا وَ سِرِّهَا وَ عَلَانِيَتِهَا وَ جَمِيعِ مَا أَنَا مُذْنِبُهُ وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَعْفَرَ لِي جَمِيعَ مَا أَحْصَيْتَ مِنْ مَظَالِمِ الْعِبَادِ قَبْلِي فَإِنَّ لِعِبَادِكَ عَلَيَّ حُقُوقًا أَنَا مُرْتَهَنٌ بِهَا تَعْفُرُهَا لِي كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنِّي شِئْتُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ».

بند ۷۰: بار خدایا! از تو مغفرت می‌طلبم برای هر ذنبی که در علم تو درباری من و علیه من تا آخر عمرم ثبت گردیده، همه ذنوبم از اول و آخرش، و عمدی و سهوی، و کم و زیاد، ظریف و باریک و یا جلیل و بزرگش، قدیم و جدیدش، پنهان و آشکارش، و همه‌ی آن ذنوبی که خود مرتکب آن می‌شوم و به سوی تو توبه می‌کنم (روی می‌آورم)؛ و می‌خواهم که بر محمد و آل محمد درود فرستی و همه‌ی مظلوم بندگان را که بر ذمه‌ی من آمده و تو آن‌ها را به شماره آورده‌ای ببخشی؛ زیرا بندگان برگردنم حقوقی دارند که من در گرو آنها هستم، پس هرگونه و هر زمان که خواستی آنها را بیمارز؛ ای مهربانترین مهربانان!

● - برای درک و فهم بیشتر مفاهیم این فراز، باید حتماً به چند اصل بسیار مهم دقت نماییم:

۱- از آنجا که نظام خلقت و نیز نظام هدایت علیمانه و حکیمانه می‌باشد، هر چیزی "قدر = اندازه" ای دارد، چنان که فرمود: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ - مائیم که هر چیزی را به اندازه‌ای آفریدیم / القمر، ۴۹».

۲- از آنجا که هر چه هست، تجلی "حق" می‌باشد، همین که موجود شد و هستی یافت، خودش نیز "حق" می‌شود، چنان که فرمود زمین و آسمان و ... همه "به حق" آفریده شده‌اند.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ» (الحجر، ۸۵)

ترجمه: و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید پس به خوبی صرف نظر کن.

۳- از آنجا که نظام هستی یکپارچه و به هم پیوسته است و هیچ "خلائی" در آن وجود ندارد، تمامی موجودات و عناصر عالم هستی، به صورت مستقیم و یا [به لحاظ ما] غیر مستقیم، به یک دیگر مرتبط هستند، پس باید برای هر کدام، هر ارتباط، هر عملکرد و هر چیزی، "حق و حقوقی" نسبت به خود و نیز در رابطه با دیگران، به تناسب همان "مقدرات = اندازه‌ها" وجود داشته باشد.

نکته:

به همین دلیل مسلمانان معتقدند که تعیین حق و حقوق، باید توسط خالق و مالکی باشد که بر اساس اندازه‌ها خلق نموده و هدایت می‌نماید، چون فقط او تمامی این اندازه‌ها را می‌داند.

۴- حتی یک اداره یا شرکت کوچک نیز بدون ثبت تمامی وقایع، به نحو احسن اداره نخواهد شد، چه رسد به عالم هستی! پس هر پدیده‌ای، هر اندازه‌ای، هر تغییری، هر اتفاقی ... هر چند به اندازه‌ی یک ذره‌ای باشد که با چشم مسلح نیز به راحتی دیده نمی‌شود و بودنش فقط از آثارش به اثبات می‌رسد، در تشکیلات و سازمان ربوبیت الهی به ثبت می‌رسد:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَاتٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (الأنعام، ۵۹).

ترجمه: و کلیدهای غیب تنها نزد اوست جز او [کسی] آن را نمی داند و آنچه در خشکی و دریاست می داند و هیچ برگی فرو نمی افتد مگر [اینکه] آن را می داند و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.

۵- چون عالم خلقت و هدایت، علیمانه و حکیمانه خلق شده و ربوبیت می شود و پوچ، عبث و یا بازی نمی باشد، پس یقیناً به معاد و قیامتی می انجامد، که همه چیز بر اساس آن چه "ثبت" گردیده، داوری شده و نتیجه داده می شود.

حقوق:

بنابراین، خالق، مالک و رب خداوند سبحان است و برای هر چیزی و هر کاری، "حقوقی" تعیین نموده است که اگر عمداً و یا حتی سهواً رعایت نگردد، به نوعی ظلم محسوب می گردد. حتی اعضای بدن انسان، حقوقی بر گردن انسان دارند، گیاهان و حیوانات و ... نیز حقوقی دارند، چنان که در رساله‌ی حقوق امام سجاد علیه السلام، به آنها اشاراتی شده است و هم چنین در دیگر آموزه‌ها و احکام بر رعایت این حقوق تأکید شده است. پس امام، حقوقی بر امت دارد و امت نیز حقوقی بر امام دارد، چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَ لَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ - ای مردم، مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی / نهمج البلاغه، خطبه ۳۴» و به پاره‌ای از اصول این حقوق اشاره می نمایند.

ذنوب:

اما، ذنب و ذنوب، الزاماً گناه نمی باشد، بلکه هر چه که به انسان بچسبد و با انسان بماند را ذنوب می گویند، مثل بدبینی مردم، شایعه، جو، تهمت و ... ! گناه را نیز از آن جهت "ذنب و ذنوب" می گویند که به انسان می چسبد، مگر آن که با استغفار و توبه، جدا شود.

مغفرت نیز منحصر به بخشش گناهان نمی باشد، بلکه مغفرت در اصل یعنی "پوشش" دادن. به بخشش گناهان [عفو] نیز از آن جهت "مغفرت" گفته می شود که فقط گذشت و بخشش نیست، بلکه کاملاً خودش و آثار سوءاش را پوشش می دهد و در آخرت نیز آشکار نمی گردد.

خداوند متعال در ابتدای سوره فتح، فرمود: فتح مکه را به تو می دهم تا ذنوب گذشته و آینده تو را پوشش دهم. وهابی‌ها و عده‌ای دیگر، می گویند: این آیه نشان می دهد که ایشان عصمت نداشته‌اند! خب نفهمیده‌اند که سخن از "سیئه، عصیان و گناه نیست"، بلکه سخن از "ذنوب" است؛ و سخن از عفو و صفح نیست، بلکه از "مغفرت = پوشش" است. فرمود فتحی به تو می دهم تا دیگر نگویند: «او شاعر، مجنون و ساحر است و کینه‌ی

دل‌شان به خاطر شکست‌ها، از بین برود» و متوجه شوند که تو رسول الله صلوات الله علیه و آله می‌باشی و هر چه می‌گویی، وحی و از جانب من است؛ وگرنه خداوند سبحان که برای گناه جایزه نمی‌دهد! نعمت تمام نمی‌کند، نصرت نفوذ ناپذیرد نمی‌نماید:

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا» (الفتح، ۱ تا ۳)

ترجمه: ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی [آشکاری] * تا خداوند "ذنوب" = آن چه به ناروا به تو نسبت داده‌اند "گذشته و آینده‌ی تو را پوشش دهد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت نماید * و یاری نماید خدا تو را به نصرتی نفوذ ناپذیرد.
توبه:

توبه نیز فقط در برابر گناه نیست، بلکه "توبه"، یعنی بازگشت و روی کردن، چنان که خداوند متعال، خود "توَاب" است، یعنی می‌تواند دیگر به بندگان گناهکار، نظر لطفی نداشته باشد، اما بسیار نظر رحمت، لطف، مغفرت و عفو خود را به سوی آنان باز می‌گرداند.

فراز آخر از بند ۷۰ دعای استغفار:

حال با توجه به اصول و مفادی که به اختصار بیان گردید، به بند ۷۰ و به ویژه فراز آخر آن توجه نمایید:

«اللَّهُمَّ وَ أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ ذَنْبٍ جَرَى بِهٖ عِلْمُكَ فِیَّ وَ عَلَيَّ»، ابتدا از خداوند متعال طلب "مغفرت" می‌نماید، یعنی بخشش و پوشش می‌خواهد. اما راجع به چه؟ به هر چه برای انسان "ذنب" می‌شود؛ خواه گناه باشد و یا غیر گناه. اما گستره‌ی این "كُلِّ ذَنْبٍ" تا کجا و چقدر باشد؟ می‌فرماید: آن چه که در علم توست؛ و چه بسیار از امور و علمکردهای خیر یا شرّی که موضوع و عظمت آن را فقط خدا می‌داند و حتی فرشتگان مقربش نیز نمی‌دانند! لذا حضرت عرض می‌نماید: «جَرَى بِهٖ عِلْمُكَ - آن چه در علم تو جاری است».

خب، با توجه به تعریفی که از "ذنب" ارائه شد، مواردش بی‌شمار می‌شود و حتی بسیاری از خیرها را نیز شامل می‌گردد، لذا عرض می‌کند آن چه در من است و علیه من است «فِیَّ وَ عَلَيَّ»؛ نه همه چیز.

* - سپس اشاره می‌نمایند به ظلم‌هایی که ممکن است در علم الهی، [نه علم و محاسبات بشری]، از سوی ایشان نسبت به بندگان [هر کسی و هر موجودی و هر چیزی] رخ داده باشد؛ و قید می‌نماید به «أَنَا مُرْتَهَنٌ بِهَا - من در رهن آنها هستم»؛ چرا که آدمی خودش و جاننش و روحش و کمالش [نه ملک و املاکش]، در رهن [گرو] رعایت این حقوق می‌باشد. چنان که فرمود: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ - هر کسی در گرو دستاورد خویش است / المدثر، ۳۸».

*- هیچ کسی، حتی معصومان، نمی توانند مدعی شوند که دیگر در مقابل پروردگارشان هیچ حقی که نتوانسته باشند رعایت کنند وجود ندارد! دست کم این است که "شکر" واجب است و هیچ کسی نمی تواند حق و حد شکر را به جای آورد، چرا که توفیق هر شکری نیز خود نعمتی است که شکر می خواهد.

*- در اخبار آمده است که خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام، که بسیار اهل زهد بودند، فرمود: «اگر بخوام، از آن خشتی که هنگام خواب زیر سرت می گذاری نیز سؤال می کنم!»

خداوند متعال خود در قرآن کریم تصریح نمود که اگر بخوام سخت بگیرم و رحمت، مغفرت و عفو خودم را شامل نگردانم و با همه فقط بر اساس "عدل" رفتار کنم و هر گناه یا خطایی را درجا عقوبت نمایم، دیگر هیچ جنبه ای روی زمین باقی نخواهد ماند، و کسی را استثناء ننمود:

«وَأَلُو يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا» (فاطر، ۴۵)

ترجمه: و اگر خدا مردم را به [سزای] آنچه انجام داده اند مؤاخذه می نمود، هیچ جنبه ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت؛ ولی تا مدتی معین مهلت شان می دهد و چون اجل شان فرا رسد خدا به [کار] بندگانش بیناست.

بنابراین، انسان عاقل، آگاه، بصیر، مؤمن و متقی، که هم شوق لقاء الله دارد و هم خوف و خشیت دارد، و می داند که خداوند متعال علیم و خبیر است به هر آن چه خودش و دیگران نمی دانند آگاه و بصیر است، و بسیار سریع الحساب می باشد، و همه چیز ثبت می گردد و ... همیشه "ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ بَجَرْتُ بِجَهْلِي" می گوید و استغفار و توبه می نماید که اگر ننماید، نشان از جهل و تکبرش دارد و انسان عاقل از این رذایل میراست، چه رسد به انسان کامل و معصوم علیه السلام، و به ویژه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام! پس آنان همیشه "تائب" هستند و به خداوند رحمان و رحیم روی می آورند. خودش توابع است و از بندگان مؤمنش می خواهد که تائب باشند، و حضرت امیرالمؤمنین عرض می نماید: « وَ أَتُوبُ إِلَيْكَ وَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ ». «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ دُرِّيْنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ وَأَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (البقره، ۱۲۸)

ترجمه: پروردگارا ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر] و آداب دینی ما را به ما نشان ده و بر ما بیخشای که توبی توبه پذیر مهربان.

عادت شده که "تَوَّاب" را توبه پذیر ترجمه کنند، و البته غلط هم نیست؛ اما بحث از پذیرش توبه بندگان نیست، بلکه توبه یعنی بازگشتن و روی به سوی کسی یا چیزی نمودن و می فرماید "من تواب هستم" و در این آیه تصریح شده که "تو تواب هستی"؛ پس معنایش این می شود که «به ما [با نظر لطف، رحمت و مغفرت] روی کن که تو بسیار روی آورنده ای با رحمت هستی».

www.x-shobhe.ir



گوناگون-تابستان ۹۸

امام زمان که اکنون حضور دارند ولی غایب هستند، چگونه نیاز جامعه انسانی را برطرف می کنند؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شهبه):

پاسخ این سؤال بستگی دارد که "نیاز جامعه" را چه بدانیم؟! شاید در یک برهه‌ای، کمبود سیب زمینی و پیاز نیز مشکل جامعه باشد. پس رفع و دفع بسیاری از نیازهای جامعه به صورت مستقیم، کار امام نیست، اگر چه ممکن است که ایشان علمی و یا راه‌کاری بیاموزند و یا در چگونگی رفع اینگونه نیازها، راهنمایی بنمایند. به عنوان مثال: اگر گفته شد که نیاز جامعه‌ی امروز ما در همین ایران، برخورداری از خطوط ریلی و هواپیمایی مناسب و یا روزانه چند میلیون لیتر بنزین می باشد، کار امام این نیست که برای جامعه، خطوط ریلی، هواپیما و یا بنزین بیاورد؛ اگر چه این امور نیز با مدیریت و راهنمایی‌های ایشان، و انتصاب مدیران و مسئولان لایق و با کفایت و نیز کار متعهدانه‌ی زیر مجموعه، بسیار سریع و سالم انجام می‌پذیرد.

● - برخی گمان می‌کردند و می‌نمایند که با ظهور "امام"، دنیا مبدل به "تنبلیخانه" می‌گردد! او می‌آید و همه کارها را انجام می‌دهد تا ما راحت بخوریم و بخوابیم! دشمنان را او نابود می‌کند، مشکلات را او مرتفع می‌نماید، نعمت هم که از زمین و آسمان می‌بارد، هر درد و مرض و بیماری را نیز با یک نگاه شفا می‌بخشد و...؛ و حال آن که حتی خداوند متعال که خالق، مالک، قادر و ربّ هست نیز چنین نمی‌نماید، چرا که رشد انسان، مرهون تفکر، تعقل، تدبیر، سعی و تلاش خود اوست. چنان که فرمود: «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى - و اینکه برای انسان جز حاصل تلاش او نیست / التّجْم، ۳۹».

امام صادق علیه السلام، خطاب به کسی که آرزوی درک دوران ظهور را داشت، فرمودند (مضمون): «برو خوشحال باش که نه من امام زمان هستم و نه ظهور و قیام آغاز شده است، وگرنه خواب و خوراک راحتی نداشتی، باید شب تا صبح برای اصلاح امور مردم تدبیر می‌نمودی و از صبح تا شب نیز برای تحقق آنها کار می‌کردی و خلاصه آسایش امروز را نداشتی!»

رفع نیازها در عصر غیبت:

بدیهی است که بسیاری از انحرافات، معضلات، مشکلات و نیازهای جامعه که رفع و دفع آنها مستلزم حضور و حکومت امام معصوم علیه السلام می باشد، در زمانی که ایشان غایب هستند، یا به زندان افتاده اند، یا در حصر قرار گرفته اند و یا به هر دلیلی در رأس حکومت علنی قرار نگرفته اند، رفع و دفع نخواهد شد؛ که اگر قرار بود مشکلات در غیبت یا حبس ایشان همانگونه رفع و دفع گردند که در حضور و حکومت ایشان واقع می شود، دیگر نیازی به ظهور، قیام و حکومت ایشان باقی نمی ماند!

اما در عین، در هر کجا که فرد و یا جامعه، ضمن رجوع، پیروی، اطاعت و توسل، وظایف خود را به صورت معقول و برنامه ریزی شده و علمی انجام دهند، نصرت خداوند متعال شامل حالشان می گردد؛ این وعدهی خداوند است و او حُلف وعده نمی کند. «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ». و البته که این نصرت، توسط حجت خدا که "ولیی الله" هستند می رسد و چگونگی اش را رب العالمین و ایشان می دانند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ» (محمد صلوات الله علیه و آله، ۷)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده اید اگر خدا را یاری کنید یاریتوان می کند و گام هایتان را استوار می دارد. مکرر فرمود که چه در دنیا و چه در آخرت، کفار و ظلمانی، "ولیی و نصیر" ندارند، اما آنان که ولایت خدا را گردن نهادند، خدا "ولیی و نصیر" آنهاست، و به نصرت حتمی آنان وعده فرموده است؛ و امام هستند که ناصر الهی برای امتی در هر عصری می باشند.

چگونه نصرت می دهند؟

بهترین پاسخ این است که بگوئیم: «ما چه می دانیم؛ مگر وقتی ظهور و حضور دارند، ما می فهمیم که چه کاری را چگونه انجام می دهند، در حالی که ما فقط صورت ظاهر برخی از کارها را می بینیم. - علم، حکمت، قدرت و مشیت از آن خداوند متعال است و البته که او "لطیف" است، پس هر گونه که اراده نماید، نصرت می نماید؛ بنده اش را به گونه ای هدایت نموده و از معضلات می رهاند که خودش هم به وضوح درک نمی کند و دشمنش را نیز به گونه ای نابود می کند که خودش هم نمی فهمد از کجا خورده است! به این حقایق در قرآن مجید تصریح شده است.

اما می دانیم که هم هدایت با وسائل مربوطه اش انجام می پذیرد و هم نصرت، و البته سر سلسله ای جاری شدن هر فیضی، "حجت الله، ولی الله و امام هر عصری" می باشند. "کارهای خوب = فعل الخیرات"، به ایشان وحی می شود.

«وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الأنبياء،

ترجمه: و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند.

● - علوم ما ناقص است و راه کارهایی که به نظر ما می رسد نیز بسیار محدود است و چاره جویی ها (مکرها و کیدهای) ما نیز ضعیف است؛ اما برای خداوند علیم، حکیم و مَنَّان [چه برای دوست و چه برای دشمن] که چنین نیست. به عنوان مثال روشن: فرمود که در دل دشمنان شما رعب می اندازم؛ که این کار از نیروها و ادوات بر نمی آید؛ بلکه حالتی است که در قلب ایجاد می شود و این کار خداست. چنان که تمامی قدرت های جهان در جبهه ای واحد [عراق، رژیم بعثت و صدام] علیه ما صف آرای می نمودند و با تمامی قوا و تسلیحات ممکن حمله کردند؛ ما نیز هیچ نداشتیم. اما آنها از ما ترسیدند و ما از آنها نترسیدیم! این همان نصرتی است که کار خداست، نه کار ما و یا دیگران؛ و این نصرت، توسط "ناصر الهی" می رسد که همان امام عصر علیه السلام است. یا فرمود که شما را در دین تان و در جهادتان ثابت قدم می گردانم. این هم کار ثروت، قدرت و تسلیحات و حتی نماز شب نیست، بلکه کار خداست - نیرویی می بخشد که آن کار ما و دیگران نیست، بلکه همان «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» می باشد - هزاران هزار راه کار و اسبابش پیش روی ما می گذارد که به ذهن ما خطور نمی کرد و مشهورتر از همه، خروج اهل ولایت الله از ظلمات به نور می باشد «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» که کار خودش است. اوست که مؤمنان را از ظلمات خارج می کند و به سوی نور می برد، که نور نیز همان "امام" است، و ولایت خدا نیز در ولایت آنان جریان دارد. «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا ... - وَلِيَّ شِمَا تَنهَا خِدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند ... / المائدة، ۵۵»

ظهور مرتبه ای:

مقوله ی ظهور حضرت، با حضور حضرت و دیدن ایشان بسیار متفاوت است و اصلاً مقوله ی ساده، سبک و راحتی نیست، به ویژه آن که این ظهور، برای تمامی انسان ها و عالم هستی تا فرا رسیدن قیامت است، نه فقط برای یک عده شیعه ی منتظر.

قرار نیست که اسلام و حکومت عدل الهی، فقط در چند شهر مثل تهران، قم، مشهد، مدینه، مکه و کوفه، استقرار یابد؛ بلکه قرار است که نظام استکباری کفر و سلطه جهانی ظلم، در سرتاسر جهان فرو ریزد و تمامی مردمان جهان، آزاد، بیدار، آگاه، بصیر و تسلیم حق گردند.

از این رو، هم چنان که "مرگ" به صورت مرتبه ای و نفس به نفس می رسد، اما یک نفس، همان نفس آخر است - ظهور نیز مرحله به مرحله و مرتبه به مرتبه می رسد، و یک گام، و یک لحظه، همان گام و لحظه ی آخر می باشد که با قیام ایشان در کنار کعبه معظمه رخ می دهد. و البته در هر مرتبه، امتحانی هست برای نیل به مرتبه ی بالاتر بعدی. خواه برای فرد، خواه برای جامعه.

امامت و امام:

اگر مردم یک جامعه [حتی اگر به اسم شیعه باشند]، ندانند "ولایت" چیست و امامت کدام است؛ مقام و شأن امام را نخواهند شناخت، اگر چه از حضرت امیرالمؤمنین، امام علی تا حضرت بقیه الله، امام مهدی علیهم السلام را به عنوان امامان نام ببرند! آحاد چنین جامعه‌ای، نه از وظایف امام باخبر می‌باشند و نه از وظایف خود در برابر امام. لذا به مرتبه‌ی پایانی ظهور نخواهند رسید.

بی‌تردید مقصود از «مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»، فقط شناخت ظاهری و شناسنامه‌ای نبوده است، چرا که جاهلان بسیاری می‌دانستند و می‌دانند که امامان کیانند و برخی نه تنها آنها را می‌شناختند، بلکه با آنها آمد و شد و گفتگو نیز داشتند، چنان که شمر خودش از سربازان لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام بود و طلحه و زبیر در این میدان، افراد ساده و کمی نبودند، اعضای سقیفه نیز همه اصحاب بودند و بسیاری از آنان در غدیر خم حضور داشتند و حتی در بیعت از دیگران سبقت جسته بودند، و مباحث استدلالی مأمون در اثبات امامت کم نظیر است! بلکه مقصود این است که باید "امامت" را بشناسی، تا بتوانی "امام زمانت" را بشناسی و هر که نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است!

نکته- ۱:

پس هر گاه "امامت" را شناختیم، "امام زمان علیه السلام" را چنان خواهیم شناخت که مقوله‌ی "غیبت و ظهور" از این حیث بر ایمان مساوی می‌شود، مانند شیعه‌ی ری نسبت به حضور امام عصر در کوفه و یا خراسان. در چنین حالتی، فقط دغدغه‌ی انجام تکلیف و نقش‌آفرینی در تحقق وعده‌ی الهی و کار برای رهایی امام زمان علیه السلام، از بند و حصر "غیبت" باقی می‌ماند.

نکته- ۲:

نه مشکلات جامعه منحصر به ظاهر مشکلاتی می‌باشد که ما شناخته و یا مبتلا شده‌ایم، و نه کار امام زمان در هر عصری منحصر به رفع مشکلات ظاهری جامعه می‌باشد، و نه مشکلاتی که با ظهور و حکومت مرتفع می‌گردد، در دوران غیبت مرتفع خواهد شد.

در سوره‌ی قدر، آیه‌ی مبارکه‌ی «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ»، مربوط به ایشان و نزول تمامی مقدرات (اندازه) عالم هستی به ایشان می‌باشد - در سوره‌ی یس، آیه مبارکه ۱۲ «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» - آری ماییم که مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده اند با آثار [و اعمال] شان درج می‌کنیم و هر چیزی را نزد امام آشکار برشمرده‌ایم» مربوط به ایشان می‌باشد؛ و «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» ایشان هستند و خلاصه آن که اسلام و قرآن، با امام محفوظ می‌ماند، منتشر

می‌گردد و استمرار می‌یابد؛ چه قبل از ظهور و چه بعد از ظهور. و البته این امور نیز همه نیازهای اساسی جامعه بشری می‌باشند.

- - امام مهدی علیه السلام فرمودند: «إِنَّا غَيْرُ مُهْمِلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ وَ لَا نَاسِينَ لِدِكْرِكُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَنَزَلَ بِكُمْ اللَّأْوَاءُ وَ اصْطَلَمَكُمُ الْأَعْدَاءُ» (احتجاج، ج ۲، ص ۴۹۷)
- ترجمه: همانا، ما در رعایت حال شما کوتاهی نمی‌کنیم و شما را از یاد نمی‌بریم؛ چه، در غیر این صورت سختی‌ها و گرفتاری‌ها بر شما فرو می‌آید و دشمنان شما را ریشه کن کرده و از بین می‌برند.
- همین یعنی حل مشکلات جامعه در عصر غیبت.

آیا در اسلام مطلبی درباره‌ی "دوست داشتن خود" هست؟ آیا ما باید به رغم گناهانمان، خود را دوست داشته باشیم؟ [آنچه در روانشناسی امروز به آن تأکید می‌گردد]؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

- "انسان‌شناسی" به تعلیم الهی، بر روانشناسی امروز، سبقت و جامعیت دارد.
- چرا در اسلام "تحقیر و تسخیف خود و دیگران" حرام است؟ چرا حفظ شأن آنقدر واجب است که گناهکار حق ندارد گناهش را افشا نماید و بدینوسیله خود را خوار سازد و گناه را شایع گرداند؟!
- - دقت شود که پشتوانه‌ی عملی پذیرش و عمل به اسلام، همان "دوست داشتن خود" می‌باشد، چرا عشق به کمال و میل به سعادت و فلاح است که سبب پذیرش و تبعیت می‌گردد. کسی که خودش را دوست نداشته باشد، نه در پی خیر و صلاح خود می‌رود، و نه از شرور، ضررها و خسران‌ها دوری می‌گزیند!
 - - اما، ابتدا باید دقت نمود که علوم انسانی امروز، خلط مبحث بسیار است! "دوست داشتن خود" با "تکبر و عجب، خودخواهی، خودپسندی و ... " متفاوت است؛ همان صفات و حالات اومانیستی، با قواعد ماکیاولیستی که معمولاً روانشناسی امروز بر آن تأکید دارد و نتیجه‌اش نیز توجیه نظام سلطه می‌باشد! می‌خواهند القا کنند که "استکبار" ریشه علمی دارد و در وجود انسان نهادینه شده است و صفت رذیله‌ای نمی‌باشد؛ پس ظلم را شما ظلم می‌خوانید، وگرنه ریشه در "خود دوستی" دارد!
 - - سپس باید دقت و توجه نمود که مسلمانی، به شرط "دوست داشتن خود"، در انسان و جامعه محقق می‌گردد و کسی که خود را دوست نداشته باشد، حتماً غیر خود را نیز دوست نخواهد داشت؛ و کسی که خودش را دوست نداشته باشد، نه به دنبال حیات طیبه و رشد شخصی و اجتماعی دنیوی می‌رود و نه به دنبال سعادت و حیات اخروی می‌رود، هر چند که این دو در طول و امتداد یکدیگرند.

خود دوستی درست، در آموزه‌های اسلامی:

- - ما مسلمانان، روزانه پنج نماز واجب داریم؛ روزانه در پنج وقت در محضر رب العالمین حاضر شده و با او راز و نیاز نموده و برای خودمان، "خیر، صلاح و فلاح" می‌خواهیم؛ دست کم ده بار سوره‌ی حمد را در نمازها قرائت می‌نماییم و در آن به امر و آموزه‌ی خداوند متعال، از او می‌خواهیم: «**اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ**»، یعنی هم خودمان را دوست داریم و هم سایر مسلمانان را دوست داریم و همه را یک جامعه‌ی به هم پیوسته و مرتبط می‌بینیم و مسئلت می‌نماییم که «همه ما را به راه مستقیم هدایت بفرما».
- - ما مسلمانان [به ویژه شیعیان]، در پایان نماز و به هنگام بازگشت از معراجی که ما را در حصن الهی قرار داده است، به خودمان در زمره‌ی "عباد الله الصالحین" و حتی پیش از آنان، سلام می‌دهیم «**السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ**»؛ پس معلوم است که خیلی برای خودمان ارزش و احترام قائلیم و بالتبع خود را دوست داریم؛ چون آدمی فطرتاً ارزش و ارزشمند را دوست دارد.
- - خداوند متعال در قرآن مجید به ما آموخت که به هنگام دعا، برای دنیا و آخرت خودمان حسنه بخواهیم و عرض نماییم: «**رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ** - پروردگارا! به ما در دنیا حسنه و در آخرت [نیز] حسنه عطا بفرما و ما را از عذاب آتش نگهدار / البقره، ۲۰۱».
- - دعاهای قرآنی چون: «**رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا** - پروردگارا! علم مرا زیاد کن - بر دانشم بیفزای / طه، ۱۴» - «**رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا** - پروردگارا به ما از همسران و فرزندانمان آن ده که مایه روشنی چشمان [ما] باشد و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان / الفرقان، ۷۴» - «**رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ** - پروردگارا از جانب خود فرزندی پاک و پسندیده به من عطا کن که تو شنونده دعایی / آل عمران، ۳۸»، و هر دعای دیگری که در حق خود می‌نماییم، همه گواه به "دوست داشتن خود و ضرورت آن" می‌باشد.
- - در دعای بسیار زیبا و ژرف امام زمان‌مان، حضرت مهدی علیه السلام، از خداوند متعال می‌خواهیم که به غیر از توفیق اطاعت، دوری از گناه و صدق نیت، به ما "کرامت = بزرگی و بزرگواری" هم بدهد «**وَ أَكْرِمْنَا بِالْهُدَى وَ الْإِسْتِقَامَةِ وَ سَدِّدْ أَلْسِنَتَنَا بِالصَّوَابِ وَ الْحِكْمَةِ** - و گرامی دار ما را به وسیله هدایت شدن و استقامت؛ و استوار کن زبان‌های ما را به درستگویی و حکمت»، و البته اذعان داریم که "کرامت" مرهون همین هدایت، استقامت، اطاعت، دوری از گناه، صدق نیت، و ... می‌باشد.
- - در زیارت عاشورا، دیگر عرض نمی‌کنیم که خدایا به ما کرامت عطا کن، بلکه به خاطر وصل شدن به کریم [سیدالشهداء علیه السلام]، با صراحت و اطمینان می‌گوییم که من را نیز کریم داشته است و به خاطر این کرامت، از او حاجتی بزرگ و کریمانه، که خونخواهی ایشان می‌باشد را مسئلت می‌نماییم:

«فَأَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي أَكْرَمَ مَقَامَكَ، وَ أَكْرَمَنِي (بِكَ) أَنْ يَرْزُقَنِي طَلَبَ ثَارِكَ مَعَ إِمَامٍ مَنْصُورٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ».

گناه و دوست داشتن خود:

در مقوله‌ی "گناه و دوست داشتن خود"، سه جبهه‌ی "نظری و عملی" وجود دارد که دو جبهه از آنها به خاطر "افراط و تفریط" باطل و منحرف می‌باشند و یک جبهه بر صراط مستقیم قرار دارد:

افراط - جبهه‌ی افراطی، همان جبهه‌ای است که چه در برخی از ادیان و یا مکاتب بشری، آدمی را ذاتاً گناهکار و آلوده می‌داند و حتی می‌گوید که آدمی با گناه پدر و مادرش [آدم و حوا] متولد می‌شود و او را غسل می‌دهند که کمی پاک شود! در این دیدگاه، آدمی موجودی است چون شیطان، که از رحمت الهی دور شده است و هیچ وقت هم درست نخواهد نشد، لذا همیشه منفور است و باید از خودش متنفر و منزجر باشد، خود را عذاب دهد، ریاضت بکشد و

تفریط - جبهه‌ی تفریطی [اومانیسم سنتی و مدرن] می‌باشد که برای خلاصی از بار گناهان می‌گوید: «اصل انسان است و لذت‌های او»، پس هیچ حق و باطل - صواب و گناه - درست و غلط - ارزش و ضد ارزش و خلاصه عقلانیت و نفسانیتی وجود ندارد؛ پس هر کاری که برای ما مفید باشد و از آن لذت ببریم خوب است! و نهایت آن است که برای نظم اجتماعی، خوب و بد، یا حق و باطل را قراردادی می‌کنیم.

صراط مستقیم - انسان در صراط مستقیم و با تعریف خالقش، موجودی است که بالقوه در مقام "خلیفه‌ی الهی" قرار دارد و باید بکوشد تا استعدادهای کمالی خودش را که همگی "اسماء الله" هستند، در او متجلی گردد و برای تحقق این مهم، به او "عقل به عنوان حجت درونی" - و - رسول و امام به عنوان حجت بیرونی" داده شده است؛ قدرت کسب علم دارد، وحی نیز به او نازل شده و برایش امام حق نیز منصوب گردیده است؛ هم راه رشد از گمراهی برایش روشن شده و هم از قدرت ارزشمند اختیار و انتخاب برخوردار گردیده است، لذا «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ / البقره، ۲۵۶».

اما، هیچ شکی نیست که آدمی در طی مسیر رشد و کمال به سوی حق، چه بسا تندرود (افراط) - کند رود (تفریط) - گاهی خطا کند و از مسیر خارج شود (فسق) - گاهی زمین بخورد و به تناسب شدت اصابت، مصدوم و مجروح گردد - چه بسا دچار غفلت شود - چه بسا به ناگاه لشکریان هوای نفس حیوانی‌اش سر به شورش درآورند و شیطان وجودش نیز در شیپور جنگ و رجز خوانی فریبنده بدمد و بر سپاهیان عقلش غلبه کنند - چه بسا به ناگاه، به عمد و یا سهو، پرده‌ای به روی قلب و فطرتش بیفتد و محجوبش کند و یا آسیبی و ویروسی نفوذ کند و قلبش را بیمار نماید و

● - خب، حال چه کند؟! با خودش قهر کند و بگوید که من عجب موجود بی خود، آلوده و رذلی هستم و باید از خودم متنفر باشم؟! یا آن که به او از سوی پروردگارش تعلیم شده که هم چنان خود را دوست داشته باش؟! پس باید سریع بلند شود، روی به سوی محبوبش کند و «ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ بَخْرَأْتُ بِجَهْلِي / دعای کمیل» بگوید، از جایش بلند شود، ابتدا با استغفار، از آن شافی بخواند که جراحاتش را بهبود بخشد، از آن طاهر و مطهر بخواند که تمیزش کند، از آن غفور و غفو بخواند که از این خطایش درگذرد و سپس با توبه، از آن خطا به سوی او باز گردد؟! «وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ» - و از پروردگار خود آمرزش بخواهید سپس به درگاه او توبه کنید که پروردگار من مهربان و دوستدار [بندگان] است / هود علیه السلام، ۹۰» و البته تا کسی خودش را دوست نداشته باشد، چنین نخواهد کرد و اگر نترسد، با ناامیدی تمام، خودکشی نیز می نماید. این دستور العمل سبب می گردد که آدمی نه دچار بیماری ناامیدی گردد و نه دچار مرض تکبر، خودشیفتگی و خودپرستی.

سنجش ارزش محبت:

خداوند متعال به آدمی "حب ذات" داده است و چون فطرت خداشناسی و خدادوستی است، حب ذاتش اگر منحرف نگردد، همان حب الله می شود. پس آدمی به طور طبیعی، خودش را دوست دارد و باید دوست داشته باشد، اما چگونگی دانش، بینش و نگرش او به خودش است که ارزش و پایداری این محبت را تعریف و تبیین می نماید.

کسی که خود را بنده‌ی شهوات گوناگونش [حب غریزه‌ی جنسی، حب مال، حب جاه، حب مقام و ...] می بیند و تعریف می کند، چگونگی و کیفیت محبت به خودش نیز متناسب با همین محبوب هایش می باشد و عمق و پایداری محبتش نیز به میزان بقای محبوب هایش و حب به آنها خواهد بود؛ اما کسی که خود را بنده‌ی خالق، مالک و پروردگارش می بیند، محبوب غایی و شدت محبتش به "الله جل جلاله" می باشد و خود را نیز تجلی او و بنده‌ی مکرم او می بیند، پس برای خودش ارزش بالفعل و بالقوه‌ی بیشتر و والاتری قائل می شود و خودش را در این راستا دوست دارد، خیلی هم دوست دارد. اگر او مایل می شود که در راه خدا حرکت و جهاد نماید، و جان و مالش را با او معامله نماید، به خاطر آن است که خودش را دوست دارد، دوست دارد که "عزیز = غیر قابل نفوذ" شود و قدرت و جاودانگی بیابد و بالتبع وصل و مقام قرب محبوب را می خواهد؛ منتهی خوددوستی اش، خدایی است و نه نفسانی که منجر به تکبر و عجب و اومانیسیم نظری و عملی شود.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرُونَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ» (البقره، ۱۶۵)

ترجمه: و برخی از مردم، در برابر خدا [به غیر از خدا] همانندهایی [برای او] برمی گزینند و آنها را دوست دارند، چون دوست داشتن خدا! ولی کسانی که ایمان آورده‌اند شدت (غایت) محبت‌شان الله است [سایر محبت‌هایشان در راستای محبت اوست]؛ کسانی که [با برگزیدن محبوب‌های کاذب و فانی] ستم نموده‌اند، اگر می دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو [ها] از آن خداست و خدا سخت کیفر است [غایت محبت خود را به خدا اختصاص می دادند].

چرا فقط عاقبت به خیری مهم است نه تمامی اعمال زندگی انسان؟ مثلاً یکی مثل زبیر با آن همه جانبازی و مقام و خلوص و فداکاری، بخاطر یک اشتباه در آخر عمر تمام اعمال خوبش باطل شود و جهنمی شود و یکی مثل حرّ، با آن همه جنایت بخاطر یک فداکاری و شهادت بهشتی شود؟ آیا با عدل خدا سازگار است؟ چرا ملاک آخر کار است و ملاک تمام زندگی نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا یک قضیه‌ی نادرست تعریف می‌شود، سپس بر اساس آن حکم قطعی داده می‌شود، و سپس پرسیده می‌شود: «چرا چنین شد، آیا با عدل خدا سازگاری دارد؟! آیا آدمی نحوه‌ی قضاوت نادرست خود را به خدا نسبت می‌دهد و بعد آن را مغایر با عدل الهی قلمداد می‌نماید؟! نه چنین است که تمامی اعمال دیده و محاسبه نشوند، و نه زبیر فقط به خاطر یک اشتباه جهنمی شد، و نه حرّ فقط به خاطر یک فداکاری بهشتی شد! بلکه هر ذره‌ای به حساب می‌آید، و زبیر و حرّ نیز هر دو به نتیجه‌ی مواضع، اراده و عملکرد اختیاری خود رسیدند. به مقصدی که خود برگزیدند و انتخاب کردند رسیدند. پس عین عدالت است.

«مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ - شما را چه می‌شود، چگونه حکم می‌کنید؟!» (الصفافات، ۱۵۴)

● - آیا اگر کسی با زحمت فراوان، تلاش، مهارت، استقامت و ... خود را به قله‌ی بلند کوهی برساند و سپس در عاقبت امر، خود را به دره پرت کند، گفته می‌شود: «چرا آن همه زحمت و تخصص و استقامت او به حساب نیامد و این عدالت نیست؟!»

● - مردی کامل و پنجاه ساله را در نظر بگیرید که به لحاظ تحصیلی دکترا دارد و به لحاظ مدیریت مشهور است و به لحاظ عملکرد، کارنامه‌ای قابل قبول و در برخی موارد درخشانی دارد، و به لحاظ دین و عبادت نیز اهل نماز و روزه و ... می‌باشد؛ اما به ناگاه و در یک لحظه تصمیم می‌گیرد که همسر و فرزندان خود را به ضرب گلوله یا چاقو و ... بگشدد! خب، حالا قاضی عادل چگونه حکم می‌کند، آیا به او می‌گوید «شما یک پنجاه سالی

بابت تحصیل، تحمل سختی، انجام خدمات و حتی عبادات به هتلی مجلل، وسط یک باغ زیبا تشریف ببرید و بعد هم یک چند دقیقه‌ای به خاطر یک اشتباه، به سلولی درآیید؟! یا در دنیا او را اعدام می‌کنند و در آخرت نیز به جهنم می‌برند؟!

نکته:

ابتدا بسیار دقت نمایید که اگر کسی خداوند سبحان را می‌شناسد و به او ایمان آورده است و بالتبع معاد و قیامت و عاقبت به خیری و ... را قبول دارد، چرا باید به هر بهانه‌ای که شده و در هر موضوعی که سؤال دارد، بپرسد: «آیا با عدل خدا سازگار است»؟! آیا هر چه که عقل و دانش ما به آن نرسید، با عدالت خداوند سبحان سازگاری ندارد؟! آیا بشر با این عقل و عمل ناچیزش و با این وضعیت اسف‌بارش، موازین عدالت را چنان شناخته که به پروردگارش نقد وارد می‌کند و خُرده می‌گیرد؟! پس، آن چه دور از عدالت است و حتماً بازخواست و عقوبت دارد، چنین موضعی در برابر خداوند متعال و سبحان می‌باشد!

عاقبت به خیری:

- - "عاقبت"، به معنای آخر نیست، بلکه به معنای "نتیجه‌ی حاصله" می‌باشد؛ بنابراین، هر "عاقبتی"، مبتنی بر "عقبه‌ها" می‌باشد و منفک از آنها نیست.
- - این دنیا، علیمانه و حکیمانه خلق شده است و نظام هدایت نیز مانند نظام خلقت، بر اساس اصول و ضوابطی می‌باشد که قوانین از جمله نظام "علت و معلول" بر آن حاکم است. بنابراین نه کسی بدون دلیل منحرف می‌شود، و نه کسی بدون هیچ دلیل و سببی، از انحراف بر می‌گردد و عاقبت به خیر می‌شود. بنابراین، لحظه به لحظه‌ی زندگی مهم و در تحقق عاقبت به خیری، مؤثر است.
- - "عاقبت به خیری"، یک گردش، چرخش و یا توبه‌ی لحظه‌ی آخر عمر نیست، چنان که در قرآن کریم فرمود که هر کس پس از دیدن موت [حال احتضار] توبه کند، پذیرفته نمی‌شود، چنان که توبه‌ی فرعون در حال غرق شدن پذیرفته نشد.
- - "عاقبت به خیری"، یعنی آدمی پس از چرخش‌ها و افت و خیزهای گوناگون در طول زندگی، جهت درست بگیرد و در صراط مستقیم گام بگذارد و همان راه را پیش بگیرد؛ حال خواه پس از انتخاب بیست سال دیگر نیز زنده باشد و به راه راست ادامه دهد و خواه روزها و یا ساعتی بعد بمیرد.
- - "عاقبت به خیری"، به معنای نفی تمام زندگی نیست. فرض کنید که فرد کافر و ظالمی، به ناگاه و به هر علتی متوجه انتخاب و راه خطایش شد، ایمان آورد و پس از مدتی نیز از دنیا رفت؛ حال اگر حقیقتاً از گناهانش توبه کرده باشد و مترصد جبران ظلم‌ها و حق الناس بوده باشد، اما زمان به او امکان آن را نداده باشد، ممکن است بخشوده شود؛ ولی باز هم در درجه و جایگاه آن که هیچ‌گاه کفر و شرک نورزیده، سعی کرده گناه نکند و

اگر گناهی از او سر زده، فوری با استغفار و توبه جبران کرده است، و همیشه به رد امانت و حقوق دیگران اهتمام ورزیده و ...، یکسان نخواهد بود.

● - چه بسیارند آیاتی که در آنها به دیدن هر مثقال عمل خوب یا بد تصریح شده است، و به حسابرسی دقیق باورها و اعمال تأکید شده است، و به نتیجه رسیدن هر عملی [هر چند بسیار ساده و کوچک] تذکر داده شده است و ...؛ پس اگر معنای "عاقبت به خیری"، زدودن تمام زندگی و لحظات آن باشد که دیگر "معاد - حساب و کتاب - کیفر و پاداش برای هر کاری و ..."، معنا و مفهومی نخواهد داشت.

● - "عاقبت به خیری"، یعنی هم از خداوند متعال، رحمان و رحیم مسئلت بنما، و هم خودت تلاش کن که در حال کفر، الحاد، شرک، نفاق، ظلم، معصیت و ... از دنیا نروی؛ تا امیدی به رحمت، بخشش و مغفرت و حبط نشدن اعمال خوب و پاداش و شفاعت و ... داشته باشی. کسی نمی داند که مرگش در چه لحظه ای می رسد و در آن لحظه در چه وضعی است؛ پس همیشه باید سعی کند که در صراط حق گیرد و اگر متوجه شد که راه خطا می رود، زود برگردد تا عاقبت به خیر شود؛ وگرنه کسی شانسی و تصادفی عاقبت به خیر نمی شود؟!

● - به "عاقبت به خیری" شخصیت والایی چون حرّ بنگرید، آیا شانسی برگشت و اتفاقاً راه شهادت در رکاب امام حسین علیه را برگزید و اتفاقاً شهید هم شد؟! خیر، بلکه اولاً او آگاه نبود؛ در استضعاف فکری و فرهنگی بود - ثانیاً قصدش از ممانعت حرکت امام، دشمنی نبود و گمان می کرد که مشغول انجام وظیفه است - ثالثاً بسیار امام را دوست داشت، و برای حضرت فاطمه علیها السلام حرمت ویژه ای قائل بود - رابعاً وقتی با حق مواجه شد و شناخت، نه تنها به خاطر منافع اندک دنیا، روی برنگرداند و کتمان و کفر نکرد، بلکه به حق گروید و عاقبت به خیر شد.

امتحان و تأیید:

تمام زندگی و تمامی حرکات و مواضع و اعمال آدمی در لحظات زندگی، امتحاناتی است که پشت سر هم می آیند و هر کدام مرتبه ی قبلی را تثبیت، تأیید و یا رد می کنند.

*** - فرض کنید که شخصی کودک فقیری را دید، دلش سوخت و به او کمی نمود. خب در این امتحان قبول

شد؛ اما در یک جریان کودک گُشی نیز شرکت کرد و یا دست کم به هنگام شنیدن قتل عام کودکان در این کشور و آن کشور، بسیار خوشحال شد و یا دست کم بی تفاوت بود؛ خب نه تنها در این امتحان رد شده،

بلکه ثابت می شود که آن کمک او نیز مقطعی و یک کار احساسی بوده است و باور و اعتقاد و وجدانی ندارد.

*** - فرض کنید که کسی نمازش را سر وقت و با دقت تمام خواند و به حسب ظاهر با حال خوشی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ

وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» گفت؛ تا اینجا قبول - اما پس از اتمام نماز، دلش به نوکری دشمنان اسلام خوش بود و امید

داشت که با توسل به معاملات حرام، رشوه، رانت، کلاهبرداری، گرانفروشی و ...، کسبش رونق یابد؛ پس نه تنها

در امتحان اتخاذ مواضع و کسب و کار و ... می‌بازد، بلکه معلوم می‌شود که «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» گفتن او نیز ریشه‌ای در اعتقادات او نداشته و اگر برای ریا نبوده باشد، از روی عادت و جهالت بوده است.

تصمیم‌های لحظه‌ای:

گاهی ارزش یک تصمیم خوب و در لحظه، از یک عمر عبادت و کار خوب بیشتر است؛ چراکه اولاً مهم‌تر است و ثانیاً نقش مستقیمی در رشد خودش و جامعه دارد. مثل کارمندی که یک عمر کار کرده است و اکنون به او پیشنهاد خلاف در برابر رشوه می‌شود؛ او در یک لحظه تصمیم می‌گیرد، اگر نپذیرد، در این امتحان و جهاد اکبر به موفقیت رسیده است و اگر بپذیرد، یک عمر زحمت را به باد داده است. وقتی قاتل را به خاطر قتلش اعدام می‌کنند، یا سارق را به حبس می‌اندازند، دیگر نمی‌گویند که این در گذشته کارهای خوبی هم داشته است، و این نیز با عدالت منافاتی ندارد، چراکه با این قتل یا سرقت، تمامی آن کارهای خوب را حبط کرده و از بین برده است.

زیر، در یک لحظه تصمیم گرفت که با اراده و اختیار خودش، نه تنها تمام پرونده‌ی گذشته خود را بسوزاند، بلکه مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر بکشد و حال آن حتی در دوران خلافت خلفا، جزو یاران ایشان بود - حرّ نیز در یک لحظه تصمیم گرفت که تمامی پرونده خدماتش در یک ارتش و مقامات و فرماندهی‌اش را بسوزاند و در کنار امام معصوم علیه السلام و در سپاه حق قرار گیرد و در راه خدا به مبارزه برخیزد، پس عاقبت به خیر شد.

اخیراً وزیر بهداشت سخنانی پیرامون عزاداری داشتند که فارغ از اینکه منظور ایشان چه بود، اما باید قبول کرد که بین مناسبت‌های شیعه، عزاداری‌ها به مراتب بیشتر از جشن‌هاست! تازه بماند که اخیراً برای محرم و عاشورا، روزشمار چهل روزه هم می‌گذارند...؛ اگر محب اهل بیت هستند، چرا روزشمار غدیر خم یا روزشمار بعثت نمی‌گذارند؟ و اینکه بفرمایید چه باید کرد؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اتفاقاً مهم همین است که در این اوضاع و شرایط و نیز نزدیکی محرم و صفر، منظورشان چه بوده است؟! هر چند پس از جنجال آفرینی، طبق معمول گفتند: منظورم این نبود - سوء برداشت شده - من خودم برای عاشورا شعر سرودم و ...!

روز شماری ما برای عزاه‌ها، روزشماری برای حرکت و بلند کردن پرچم حق است، نه برای گریه و عزاداری؛ مضافاً بر این که ما نه تنها برای اعیاد نیز روزشماری می‌کنیم، بلکه بیشتر عقده‌ها، ازدواج‌ها، افتتاح‌ها و ... را مقارن و همزمان

با ایام سالروز میلاد و یا اعیاد فطر، قربان و غدیر می‌نماییم. شاید ایشان به طور کلی، از فرهنگ مردم ایران بی‌خبر است!

● - وزیر بهداشت در مورد ۱۴ تولد و ۱۳ وفات و شادی و عزاداری، و هم چنین عاملیت این غم‌ها در افسردگی، خشونت و حتی خودکشی و ضرورت تلطیف آن، سخنانی گفت که از سویی شعاری و ژورنالیستی بود و پایه‌ی علمی نداشت و از سویی دیگر موجب جوّسازی و منحرف نمودن اذهان عمومی از موضوعات و دغدغه‌های مهم زندگی و مسئولیت‌ها دولت و وزارت بهداشت گردید؛ لذا صرف نظر از این که گوینده کیست (وزیر بهداشت) و چه شعار پوچی داده، به اصل این مبحث می‌پردازیم.

الف - بدیهی است که اثر و ماندگاری مصیبت و بالتبع درد، الم، غم و غصه‌ی ناشی از آن، به مراتب عمیق‌تر و ماندگارتر از هرگونه شادی می‌باشد و نمی‌شود آن را با محاسبات ریاضی و چرتکه‌ی تعدادی اندازه‌گیری نمود.

● - شما تولد پدر و یا مادر خود را ندیده‌اید که از این واقعه‌ی خوب، خوشحال نیز بشوید؛ اگر در سالروزشان جشن تولدی هم بگیرید، برای خوشحال نمودن آنهاست، نه خودتان! اما اگر هر کدام وفات یابند، یک عمر یادشان می‌کنید و غصه و غم از دست دادن آنها را همیشه در دل دارید.

● - در ازدواج و زمان وصل عاشق به معشوق، بسیار خوشحال هستید؛ بزرگداشت و شادی شما در سالگردها، متناسب با سالگرد است و به هیچ وجه همان شور و حال و خوشحالی زمان وصال را ندارید، اما اگر همسر بمیرد؛ یک عمر احساس تنهایی می‌کنید و غم از دست دادن معشوق، محبوب، همسر و همدل و هم صحبت صمیمی، همیشه در دلتان باقی می‌ماند.

● - شادی و خوشحالی از افتتاح یک مدرسه، بیمارستان یا پل در یک شهر و یا روستا، هر چقدر هم عمیق و زیاد باشد، کاهش یافته و حتی تمام می‌شود، اما غم و غصه از وقوع یک زلزله یا جاری شدن سیلی که مدارس و پل‌ها و خانه‌ها را تخریب نموده و مردمان بسیاری را داغ‌دیده و آواره نموده است، ماندگاری به مراتب بیشتری دارد.

* - پس، شاید با نگاه وزیر بهداشت، گفته شود: بیست افتتاحیه داشتیم و یک سیل یا زلزله‌ی خانمان برانداز، پس تمامی مصیبت‌زدگان باید شاد باشند و شادی کنند! اما منطق عقلی، انسانی و اخلاقی، چیز دیگری می‌گوید! بنابراین نمی‌توانیم مثل محاسبه کبابی که می‌گوید: «دو سیخ کباب داشتید و یک سیخ گوجه»، بگوییم: یکبار تولد داشتیم و یکبار هم مرگ محبوب داشتیم، پس غم و شادی ما مساوی می‌شوند و یا "این به آن در"!

محاسبه وزیر، درست نبود:

بنابراین، این که بگوییم «۱۴ تولد داشتیم و ۱۳ مرگ یا وفات»، پس تولدها بیشتر هم هستند؛ محاسبه و سنجش درستی برای رویکردها در سالروزها نمی‌باشد؛ به ویژه با توجه به این مهم که وفات‌ها، هیچ کدام مرگ طبیعی

نبودند، بلکه همه "شهادت" بودند، یعنی مستکبران ظالمی، آنها را ترور کرده و به شهادت رساندند؛ و وزیر برای همان تلطیفی که خودش می‌گوید، از واژه‌ی "وفات" استفاده می‌کند!

بنابراین، نه تنها میزان شادی به خاطر میلاد و میزان غم و غصه به خاطر شهادت، قابل قیاس نیستند، بلکه اساساً هم سنخ نیستند که با هم قیاس شوند، و اینگونه محاسبات و قیاس‌ها، از یک شخص عاقل و تحصیلکرده، به ویژه اگر مسلمان و شیعه باشد، خیلی بعید است!

اگر پدر یا برادر وی [یا هر شخص دیگری] را مظلومانه ترور کرده و کشته بودند، هیچ‌گاه نمی‌گفت: «یک مورد تولد داشتیم، یک مورد نیز مرگ داشتیم، پس این به آن در و مساوی شدند؛ و حالا بهتر است که در سالروز تولد وی، خوشحالی بیشتری نسبت به غم در سالروز ترور وی داشته باشم»!

شادی و غم مزوم:

دست کم علم امروز نیز به اثبات رسانده است که "شادی و غم" بی‌پایه، صوری، بی‌هدف، بی‌معنا و غیر مؤثر در رشد، به یک اندازه مضر و مزوم هستند.

هر چقدر هم تبلیغ "خنده" بی‌مورد کنند، و خنده‌ی دروغین فیزیکی را در پارک‌ها یا برنامه‌های گوناگون رواج دهند، هیچ‌گاه جایگاه و اثر یک خنده‌ی واقعی که از شادی و سرور قلب بر می‌خیزد را نخواهد داشت، چنان‌که غم‌های کاذب، برای امور گذرا، تخیلی و توهمی، فقط انفعالات فیزیکی و شیمیایی در بدن را به همراه دارند، و به قلب وارد نمی‌شود و روح را متأثر نمی‌گرداند، لذا ماندگاری نیز ندارند!

اما، شادی حقیقی، روح را مسرور می‌گرداند، نه این‌که فقط عضلات صورت و لب را کج و معوج نماید و کش دهد! و غم واقعی نیز روح را متأثر می‌گرداند، نه این‌که فقط آبروها را پایین آورد، عضلات صورت را فشرده کند، و در نهایت به ژست و ادای آدمی مغموم ختم گردد و چه بسا آثار بسیار مفیدی هم در پی داشته باشد؛

آثار منفی شادی‌های کاذب:

نه تنها شادی کاذب، در نهایت همان توجیه و محصول "اومانیسم" است که جز "خود، منافع خود و لذت خود"، هیچ چیز را مهم نمی‌داند، بلکه اصرار به شادی مستمر و کاذب، سبب خودبینی، بی‌تفاوتی، بی‌غیرتی، سطحی‌بینی، ظاهرگرایی، الکی خوشی و ... نیز می‌شود! اینگونه شادی‌های کاذب و فرمایشی، تفکر، تعمق، تعقل، بصیرت، تدبیر و تعهد را از انسان می‌گیرد:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (الزّوم، ۷)

ترجمه: از زندگی دنیا ظاهری را می‌شناسند و حال آنکه از آخرت غافلند.

و البته، آمار جهانی نیز نشان داده و تثبیت نموده که نه تنها "خودکشی" به علت مصرف مواد مخدر و فرو رفتن در اوهام و شادی‌های کاذب پروازی، به مراتب بیشتر است، بلکه میزان خودکشی، در میان افراد و جوامع مرفه، به مراتب بیشتر از افراد و جوامع گرفتار، مستضعف [ضعیف نگاه داشته شده] و سخت کوش می‌باشد!

●●●- شاید این وزیر مطالعه ننموده و علم و آگاهی ندارد به این که تا کنون یک نفر هم از غم مصیبت‌های وارده به سیدالشهداء و خاندان رسول خدا صلوات الله علیه و آله در کربلا و عاشورا، خودکشی نکرده است؛ اما نه تنها در حمله آمریکا به ویتنام، بلکه در همین حمله به عراق که سربازان امریکایی در قطر، امارات و سایر پایگاه‌ها مستقر شده بودند و در میدان نبودند نیز تعداد بسیاری خودکشی کردند؛ در حالی که نه تنها اهل بیت علیهم السلام را نمی‌شناختند، بلکه خود جانی بودند!

سایت رسمی «Military.com» در تاریخ ۳۰ ژانویه ۲۰۱۹ نوشت: «خودکشی نظامیان امریکایی، در سال ۲۰۱۸، نسبت به شش سال گذشته‌اش، رکورد زده است. در این سال ۳۲۱ عضو فعال جان خود را از دست داده‌اند». و البته آمار خودکشی در میان مردم عادی آمریکا و اروپا نیز بیداد می‌کند!

آثار مثبت و سازنده‌ی غم حقیقی:

غم و غصه بیهوده، پوچ و برای پوچ، جانفرساست؛ اما "غم‌های حقیقی"، معمولاً سازنده، مسئولیت‌آور، تعهدزا، محرک، انگیزه‌ساز و جهت دهنده نیز می‌باشد.

*- آن رئیس جمهور، وزیر، وکیل و مسئولی که دلش برای مملکت و ملتش می‌سوزد و غم ظلم‌ها و عقب‌افتادگی‌ها را در دل دارد، درست، صادقانه و دلسوزانه کار می‌کند، نه آن مقامی که دلش به میز و مقامش خوش است، با حقوق نجومی‌اش شاد است، در استخر و سونا وقت می‌گذراند و خوشحال است که فرزندان خود را برای تحصیل، به کشورهای دشمن ملتش فرستاده است!

*- در دنیا [اعم از مسلمان و غیر مسلمان]، مردمان و انجمن‌های بسیاری هستند که غم یتیمان، آنان را به هم کمک به یتیمان کشانده است و انگیزه‌ی آنان در کمک و رسیدگی، ناشی از این غم حقیقی و بزرگ است و نه ناشی از شادی سالروز تولد پدر مرده‌ی آنها!

غم مصیبت‌های وارده بر اهل بیت علیهم السلام:

اگر چه اهل بیت علیهم السلام، همه انسان‌های کامل، مقرب، حجج الله، خلیفه الله و امام الرحمة بودند و با تحمل رنج‌ها و دردها، بر کراماتشان افزوده شد و با شهادت نیز به لقاء الله در مقام محمود شتافتند، و در نتیجه، غم ما، از غصه‌ی مصیبت‌های وارده بر خودمان در از دست دادن آنها می‌باشد؛ اما همین غم و مصیبت است که اسلام را حفظ نموده و به مسلمانان [به ویژه شیعیان] عالم، هوشیاری و بصیرت داده، انگیزه و حرکت بخشیده، امت‌ها را بیدار و اسلام را احیا نموده است.

آیا نخصت حسینی و شهادت ابا عبدالله الحسین و خاندان و یارانش، مردمان را به سوی این کشتی نجات آورده است، یا شادی تولد ایشان در سوم شعبان؟!

در اسلام، غم از پای درآورنده نداریم:

هر کسی که گمان نماید، در روانشناسی انسان مسلمان، در اسلام و تعلیم و تربیت اسلامی، "غم ناامید کننده و از پای درآورنده‌ای" داریم که موجب افسردگی و خودکشی نیز بگردد، نه اسلام را شناخته است و نه انسان مسلمان را.

غم و غصه، همیشه از "مصیبت" است، یعنی از ضرر و زیانی که به انسان اصابت می‌کند. البته مصیبت‌ها و به مراتب غم و غصه‌ی آنها، شدت و ضعف مرتبه و اثر دارند؛ هیچ‌گاه غم از دادن پول، مانند غم از دست دادن یک عزیز، نمی‌باشد؛ و البته که غم و غصه‌ی مصیبت‌های وارده بر اهل عصمت علیهم السلام و بالتبع جامعه انسانی و اسلامی، شدیدترین مراتب مصیبت می‌باشد، اما خداوند متعال می‌فرماید که مؤمنان، نه تنها با هیچ مصیبتی از پای در نمی‌آیند، بلکه مقاوم‌تر (صبورتر) می‌گردند، چرا که شدت محبت و غایت آمال آنها، الله جلّ جلاله می‌باشد:

«وَلَنْبَلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ» (البقره، ۱۵۵ و ۱۵۶)

ترجمه: و قطعاً شما را به چیزی از [قیل] ترس و گرسنگی و کاهشی در اموال و جانها و محصولات می‌آزماییم و مزده ده شکیبایان را * [همان] کسانی که چون مصیبتی به آنان برسد می‌گویند ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم.

امام خمینی رحمه الله علیه:

وقتی یک ملت در ماه محرم، سرتاسر یک مملکت، یک مطلب را می‌گویند، شما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سیدالشهدا. نه سیدالشهدا احتیاج به این گریه‌ها دارد و نه این گریه‌ها خودش. فی نفسه. کاری از آن می‌آید، لکن این مجلس‌ها مردم را همچون مجتمع می‌کنند و یک وجهه می‌دهند، سی میلیون، سی و پنج میلیون جمعیت در دو ماه محرم و خصوصاً دهه عاشورا، یک وجهه، طرف یک راه می‌روند.

اینها را در این ماه محرم، خطبا و علما در سرتاسر کشور می‌توانند بسیج کنند برای یک مسئله. این جنبه‌ی سیاسی این مجالس بالاتر از همه‌ی جنبه‌های دیگری که هست.

بی‌خود بعضی از ائمه‌ی ما نمی‌فرمایند که برای من در منابر روضه بخوانند. بی‌خود نمی‌گویند ائمه ما به اینکه هر کس که بگرید، بگریاند یا صورت گریه، گریه کردن به خودش [بگیرد] اجرش فلان فلان است.

مسئله، مسئله‌ی گریه نیست. مسئله، مسئله‌ی تباکی نیست. مسئله، مسئله‌ی سیاسی است که ائمه‌ی ما با همان دید الهی که داشتند، می‌خواستند که این ملت‌ها را با هم بسیج کنند و یکپارچه کنند از راه‌های مختلف. اینها را یکپارچه کنند تا آسیب‌پذیر نباشند. (صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۳۲۲ و ۳۲۳)

«این مطلبی که الان القا کرده‌اند به جوان‌های ما که تا کی گریه و تا کی روضه و این‌ها؛ این‌ها نمی‌فهمند روضه چیست و این اساس را کی تا حالا نگه داشته است. این را نمی‌فهمند و نمی‌شود هم بهشان بفهمانیم. این‌ها نمی‌فهمند که این روضه و این گریه آدم‌ساز است. انسان درست می‌کند.» (صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۱۲۱)

آیا اطلاعات و آبروی کسی که از سایت‌های مستهجن بازدید دارد و فیلم‌های غیر اخلاقی می‌بیند در خطر است؟! و آیا ممکن است از سوی این سایت‌ها تخریب شخصیت شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

دنیا و آخرت او در خطر جدی قرار دارد.

پیش از همه مهم این است که خداوند متعال ما را در هر حالی می‌بیند و چیزی از او پوشیده نیست. حتی از مکونات قلبی ما و یا از آن چه به ذهنمان خطور می‌کند، خبر دارد، چه رسد به کارهایی که انجام می‌دهیم! و نکته‌ی مهم دیگر آن که تمام کارهای ما به همراه آثارشان، آن هم نه آثار وضعی مقطعی، بلکه آثارشان تا قیامت، ضبط و ثبت می‌گردد و نزد امام زمان‌مان علیه السلام، جمع می‌شود! چنان که فرمود:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» (یس، ۱۲)

ترجمه: آری ما می‌یم که مردگان را زنده می‌سازیم و آنچه را از پیش فرستاده‌اند با آثار [اعمال] شان درج می‌کنیم و هر چیزی را در [نزد] امام آشکار برشمرده‌ایم.

از این رو فرمود که پیامبر اکرم و امامان علیهم السلام، در قیامت نیز شاهدانی هستند که برای گواهی دادن به احوال مردمان و امت، فراخوانده می‌شوند.

حال ما، نگران خطرات لو رفتن اطلاعات و یا آبروی خود نزد دیگران هستیم و البته باید هم باشیم، اما فرمود: «شما از دیگران می‌ترسید، در حالی که باید از من بترسید».

● - بی‌تردید، از دشمن کاری بر نمی‌آید، اما خدا نکند که او بنده‌اش را رها کند، محافظتش را بردارد و یا کم کند، مغفرت، ستر و پوشش را کم کند یا بردارد، آن وقت است که دشمن می‌تواند هم نفوذ کند، هم تخریب کند و هم موجب آبروریزی شود. ما گناهانی داریم که اگر هر کدام‌شان افشا شود، نزد همگان مفتضح و رسوا خواهیم شد؛ چنان که در دعاها بر آن تصریح شده است و از خداوند متعال، چه برای دنیا و چه برای آخرت، ستر، مغفرت

(پوشش) و بخشش خواسته شده است. «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ / دعای کمیل»، یعنی: «خدایا! بر من بیخشی و بپوشان آن گناہانی را که پرده‌های بازدارنده را پاره می‌کند!» لذا گاهی خود انسان "پرده‌دری" می‌کند؛ طلب بخشش، پوشش و توبه نیز نمی‌نماید؛ پس چه بسا با مخاطرات فراوانی مواجه گردد و در دنیا و آخرت مفتضح گردد.

اینترنت (فضای مجازی):

دیگر نه تنها به اندازه کافی، بلکه به حد وفور در سرتاسر جهان اطلاع رسانی شده است که هرگونه ارتباط اینترنتی، می‌تواند راه نفوذ به "ID" و بسیاری دیگر از اطلاعات را شما هموار سازد. امروزه می‌گویند: "کافی است که انگشت خود را روی "ماوس" بگذارید و کلیک کنید، از همین راه اثر انگشت شما نیز ثبت می‌شود". تمامی "سرورها" می‌توانند ثبت کنند که شما در کدام روزها، چه ساعتی، کدام سایت‌ها را مرور کرده‌اید و چقدر در آن توقف داشته‌اید.

هر روز در رسانه‌ها و شبکه‌های خبری، مواجه می‌شود که ده‌ها هزار اطلاعات شخصی، حتی از مراکز مهم اطلاعاتی، علمی و ... هک و ربوده شده است؛ چنان که اطلاعات خصوصی کارمند "ناسا" نیز لو رفته است. ● - امکان دستیابی یک مقوله است، اما اقدام به آن مقوله‌ی دیگری است و امروزه، سیستم جاسوسی و عملیات جمع‌آوری اطلاعات، توسط گوگل، یاهو، فیس بوک، اینستاگرام، واتساپ، تلگرام و ...، موضوع پوشیده و مخفی نگاهداشته شده‌ای نمی‌باشد.

گوگل رسماً جاسوسی از برخی گوشی‌های اندرویدی را تایید کرده است (۱) - چرا روسیه تصمیم گرفت تا از اینترنت جهانی خارج شود (۲) - و اطلاعات خصوصی میلیون‌ها نفر از کاربران فیسبوک، که در سرور آمازون جمع‌آوری شده بود نیز به سرقت رفت (۳) ...، بنابر این چه هک شود یا نشود، چه به سرقت برود یا نرود، چه مورد سوء استفاده قرار گیرد یا نگیرد، این اطلاعات در آن سرورها جمع‌آوری می‌شوند و هر گاه بخواهند، قابل استفاده و سوء استفاده می‌باشد.

● - شما در خبر بازداشت یا محاکمه برخی افراد [اعم از مشهور یا غیر مشهور]، به ویژه در اروپا، با مستندات مربوط به استفاده شخصی او از اینترنت مواجه می‌شوید، مثلاً می‌گویند: فلان متهم مراجعه‌ی بسیاری به سایت‌های پورن، یا کودکان و ... داشته است، و این خودش به عنوان یک دلیل در مجرمیت محسوب می‌گردد. ● - در همین ایران، بسیار شنیده‌اید که برخی از افراد سود جو و در واقع جانی، دختران را اغفال کرده و در چت روم یا ...، آیا از آنان عکس و فیلم گرفتند و سپس آنها تهدید کردند و به عنوان حق السکوت از آنان سوء استفاده نموده و یا دست کم اخاذی کرده‌اند!

● - در جهت مثبتش، هم چنین است کار "پلیس فتا"، در ردیابی ها و

در فضای مجازی متنی در حال انتشار است به نام "دعای محرم امسال" که از خدا خواسته از شرّ عزاداران، دسته‌جات، نذری و ... رها شوند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

همه ساله، ابتدا به ایام محرم و سپس به اربعین حسینی علیه السلام که نزدیک می شویم، قبل از آن که حسینیان آماده عزاداری شوند، پیاده نظام کفار [که متشکل از بهائیان، سلطنت طلب‌ها، منافقین و ... می باشند]، حملات ضد تبلیغی خود را در فضای مجازی آغاز نموده و هر روز و هر ساعت بر شدت آن می‌افزایند و نتیجه‌اش نیز این می‌شود که همه ساله چه در ایران و چه در سرتاسر جهان، این تظاهرات بزرگ، هر چه باشکوه‌تر برگزار می‌گردد. به مسلمانان عزادار اعتراض می‌کنند که عاشورا فقط یک روز بود و شما چرا یک دهه عزاداری می‌کنید؟! اما خودشان به غیر از یک سال ضد تبلیغ، از بیست روز مانده به محرم، به ماتم و وحشت بزرگ نزدیک شدن ایام خیزش مردم فرو می‌روند و با هجمه گسترده، ضد تبلیغ را شدت می‌بخشند!

می‌خواهند حتی یادی زنده نماید!

● - زمانی که رسول خدا صلوات الله علیه و آله رحلت نمودند، یک عده معلوم الحال، به شدت با هر گونه عزاداری مخالفت کردند و اجازه ندادند که مردم بتوانند ماتم و عزای خود را از این مصیبت علنی کنند! حتی معترض شدند که دختر ایشان، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام، چرا در خانه‌ی خودش [که جنب خانه‌ی ایشان و مسجد بود]، گریه می‌کند؟! ابتدا گفتند: یا شب گریه کند و یا روز! یعنی حتی برای گریه‌ی دختر در عزای پدر، ساعت گذاشتند و سپس گفتند: «اصلاً گریه نکنند، صدایش مردم را ناراحت و محزون می‌کند!» و همین شد که برای گریه در فراق و سوز پدر، همراه حسنین علیهما السلام از خانه و محل خارج می‌شدند و به علت آفتاب سوختگی بچه‌ها بود که امیرالمؤمنین علیه السلام، "بیت الاحزان" را ساختند تا زیر سایه‌ی آن دیوارهای کوتاه، گریه و عزاداری کنند.

● - اختناق و وحشت را در دوران کوتاه بیماری حضرت صدیقه‌ی کبرا علیها السلام، چنان حاکم کردند که ایشان وصیت نمودند شبانه و مخفیانه تدفین گردند! و قبر ایشان، هنوز هم مخفی است [اگر چه اجمالاً همه می‌دانند که در خانه خودشان و جوار قبر پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله می‌باشد].

- - امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام، آنگاه که در مسجد کوفه ترور شدند و به شهادت رسیدند، "خلیفه‌ی وقت" در جهان اسلام بودند و به حسب ظاهر بسیار هم نزد مردم محبوب و محترم بودند، اما کاری کرده بودند که ایشان نیز وصیت به دفن شبانه و پنهانی نمودند و قبر ایشان حدوداً ۱۵۰ سال بعد پیدا شد!
 - - برای امام حسن مجتبی علیه السلام، کار بدتر شد. حتی جنازه‌ی ایشان در تابوت را به تیر بستند تا نگذارند در کنار جدشان رسول خدا صلوات الله علیه و آله، که در واقع خانه‌ی خودشان نیز بود به خاک سپرده شوند، لذا ناچاراً به بقیع بردند.
 - - همین جریان چنان با شدت تداوم یافت که امام حسین علیه السلام را که بنا به دعوت مسلمانان عازم کوفه بودند، در کربلا به محاصره درآوردند و بالاخره سر مبارک ایشان را در گودال از بدن جدا کردند و سر نیزه بلند کردند و بدن‌های بی سر ایشان و سایر اولاد رسول خدا و اصحاب ایشان را در بیابان رها کردند.
 - - پس از آن که امام موسی بن جعفر علیه السلام را ترور کردند و ایشان به شهادت رسیدند، به دستور سندی بن شاهک، پیکر ایشان را سه روز در دروازه‌ی شهر، روی پل بغداد قرار دادند و بهانه این بود که می‌خواهیم همگان ببینند که ایشان به مرگ طبیعی از دنیا رفته است!
 - - ... و تاریخ شاهد است که پس از شهادت اهل بیت پیامبر اکرم صلوات الله علیهم اجمعین، نه تنها شیعیان را قتل عام کردند، بلکه بارها به حرم‌های ایشان تاختند و ویران کردند؛ تا مردم به زیارت نروند، عزاداری نکنند، و اصلاً هیچ اثر، نشانه، یاد و خاطره‌ای از ایشان باقی نماند و هر گونه پیوند و ارتباطی بین مردم، فرهنگ مردم، دین و مذهب مردم و زندگی دنیوی و اخروی مردم با آنها قطع شود؛ دقیقاً مصداق آیه‌ی:

«وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَٰئِكَ هُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (الرعد، ۲۵)
 - ترجمه: و کسانی که پیمان خدا را پس از بستن آن می‌شکنند، و آنچه را خدا به پیوستن آن فرمان داده می‌گسلند، و در زمین فساد می‌کنند؛ بر ایشان لعنت (دوری از رحمت الهی) است و بد فرجامی آن سرای ایشان راست.
- سبک عزاداری:**
- از هجمه‌ی ضد تبلیغی که بگذاریم، "جشن و سرور و یا سوگواری و عزاداری" نیز فرهنگ، چارچوب و قوانینی دارد؛ دست کم در اسلام و تشیع چنین است.
- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که «احق را نمی‌بینی، مگر در حال افراط یا تفریط!»! تفریط این است که به بهانه‌هایی می‌خواهند اصلاً عزاداری نباشد و افراط این است که متأسفانه عده‌ای از روی نادانی و البته با سوء استفاده از ناتوانی نیروی انتظامی و ...؛ مزاحم مردم می‌شوند و از همه بدتر آن که خیال می‌کنند کار صوابی انجام می‌دهند و لابد ثواب هم می‌برند!

بدیهی است که در تشکیل هیئت‌ها و برپایی مراسم عزاداری مزاحمتی نیست، مگر برای دشمنان؛ اما این که به غیر از تاسوعا و عاشورا، در کنار خیابان‌ها چادر می‌زنند، از صبح تا شب دیر وقت، صدای نوحه‌خوانی را از آن باندهای کذایی پخش می‌کنند و به بهانه‌ی خیرات شربت، چای و ...، ایجاد راه‌بندان و ترافیک می‌کنند و ...، انصافاً بی‌فرهنگی، آزار مردم، حق الناس و البته رفتارهایی است که هم خودش ضدتبلیغ است و هم بهانه به دست دشمنان می‌دهد! البته به مردم نیز باید معترض شد و انتقاد نمود که چرا وسط خیابان توقف می‌کنید تا یک لیوان شربت بگیرید و بنوشید؟ این نیز ضایع نمودن حق الناسی از جانب خودتان می‌باشد! و یا همین‌طور است وقتی بدون نیاز و دلیل، کوچه‌ها را با داریست می‌بندند و عبور و مرور را مختل می‌کنند و یا ده شبانه روز، صدای مداحی و روضه را به حدی بلند می‌کنند که آسایش را از مردم سلب می‌کنند!

این ضعف‌ها، نادانی‌ها و انتقادات همه بر حق هستند، اما باید خودمان رعایت کنیم و البته اجازه سوء استفاده و ضدتبلیغ به دشمنان خدا، اسلام، امامان و ملت را به پیاده نظام کفر ندهیم.

دشمن انتقاد ندارد، بلکه بغض و کینه دارد:

اگر چه شاید برخی از انتقادات، درست هم باشد، چنان که خودمان نیز انتقاد سازنده به برخی از مراسم عزاداری یا مولودی داریم، اما یقین بدانید که دشمنان هرگز انتقاد ندارند، بلکه بغض و کینه دارند!

اگر در سال یک دهه عزاداری است و سه چهار روز در برخی از مناطق ترافیک مختل می‌شود و اینها زود انسان دوست شده و یاد حقوق بشر می‌افتند و می‌گویند: «شاید بیماری در خودرو داشته باشیم»؛ در تمام طول سال و همه روزه، ترافیک مناطق بسیار مهمی در تهران [و یقیناً در بسیاری از شهرستان‌ها] قفل است و سبب آن نیز پاتق‌هایی است که به بهانه‌ی آب‌میوه، جگر و ...، درست شده است! اگر در سال دو سه روز دسته‌های عزاداری به خیابان می‌آیند و اختلالی در ترافیک برخی از خیابان‌ها ایجاد می‌شود [که البته باید سازماندهی شوند که اختلال ایجاد نگردد]، همه روزه شاهد اختلال و ایجاد مزاحمت به خاطر کاروان خودروهای عروسی و یا حتی "دور باطل" در خیابان‌های اصلی و حتی بزرگراه‌ها می‌باشیم ... و همین‌طور است صدا بلند ساز و آواز از خودروها و یا خانه‌ها، به ویژه اگر مراسمی چون نامزدی، عقد، پاتختی و ... داشته باشند! و همین‌طور است "سگ گردانی" در کوچه‌ها، خیابان‌ها، پارک‌ها و ... که نه فقط سبب زشتی نمای شهر و کثیفی می‌شوند، بلکه تمام باغچه‌ها و گلکاری‌ها را می‌سوزانند! بالاخره "سگ‌داری" هم فرهنگ و آداب خودش را دارد، تقریباً تمامی امریکایی‌ها و اروپایی‌ها با سگ زندگی می‌کنند، اما هیچ کجا مانند اینجا، بی‌فرهنگ و بی‌قانون نیست!

پس، می‌بینید که آنها جایی برای انتقاد ندارند و اصلاً انتقاد هم ندارند، بلکه با نزدیک شدن این ایام، از حرص، بغض، کینه و دشمنی به حال خفه شدن می‌رسند و این ضد تبلیغ‌ها و جو سازی‌ها را به راه می‌اندازند.

ایام:

اما، هر ملتی و هر فرهنگی برای خودش ایام خاصی از سرور یا عزا دارد و گاه در این ایام، مراسم ویژه‌ای دارد، مانند: چهارشنبه سوری، یا عید نوروز و یا سیزده به در فرهنگ ایرانی ما، یا جشن‌هایی که در اروپا تحت عنوان کریسمس یا عید پاک برگزار می‌شود؛ در یکی کل شهر و کشور برای چند روز به هم می‌ریزد؛ مردم خیابان‌ها را می‌بندند، اکثراً شراب می‌نوشند و مست می‌کنند و ...، و در دیگری همه جا تعطیل می‌شود و بیشتر مردم رهسپار کلیساها می‌گردند!

در ایران ما، عید نوروز، سوم شعبان، نیمه‌شعبان و ... جشن است، و دهه‌ی اول ماه محرم، به ویژه از شب تاسوعا تا آخر شب عاشورا، عزاست و هم چنین است اربعین.

******* - حال چه کنیم، تمام اعتقادات، باورها، رسوم و ... را تعطیل کنیم، چرا که چند نفری حرص می‌خورند؟! خیر، در مملکت و میان ملتی که حتی مسیحیانش به یاد ابوالفضل العباس و امام حسین علیهما السلام عزاداری می‌کنند، این دین، مذهب و فرهنگ به بهانه‌ی "وجود بیماری در خودرو"، تغییر نمی‌کند و نباید هم تغییر کند؛ و البته که همه ساله، باید با نظم و شکوه بیشتری برگزار گردد.
امام خمینی رحمة الله علیه:

«باید جوان‌های ما بدانند که هر نحو تبلیغی که بر ضد یکی از مظاهر اسلامی واقع شد، این تبلیغی است که از جانب بزرگ‌ترها و چپاولگرها به دست عمالشان واقع می‌شود؛ برای اینکه اسلام را بکوبند».

راه درمان غرور چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"غرور" نیز یکی از کلمات عربی است که در زبان فارسی رایج شده است و اتفاقاً از کلماتی می‌باشد که به معنای غلطي رایج شده است، اما چون همه همین معنا را فهم می‌کنند، به آن می‌گویند: «غلط مصطلح»! ما کلمه‌ی "غرور" را از مدح [مثل: غرور ملی]، تا ذم و نکوهیدن [مثل: آدم مغرور]، به کار می‌بریم و چندین معنی، از جمله: خودبزرگ بینی، به خود بالیدن، خودپسندی، افتخار و ...، بر آن حمل می‌نماییم و حتی اصطلاحاتی چون "غرور بی‌جا" به کار می‌بریم، و حال آن که غرور در معنای اصلی‌اش، "باجا و بی‌جا" ندارد؟! معنای اصلی کلمه‌ی "غرور"، "فریب" است؛ حال چه فریب خود باشد و یا فریب دیگران؛ و البته از فریب خود شروع می‌شود و به فریب دیگران می‌رسد! اگر به خود بزرگ بینی و خودپسندی و برخی دیگر از صفات نکوهیده نیز "غرور" گفته شده، از آن جهت است که فریب خود و دیگران می‌باشند.

درمان:

آدمی متشکل از دو بُعد "نظری و عملی" می باشد، چنان که دارای "عقل نظری و عقل عملی" است؛ لذا دسته بندی هایی چون "حکمت نظری و حکمت عملی"، یا "اخلاق نظری و اخلاق عملی" دارد. بنابراین آنگاه که سخن از "درمان غرور" یا هر بیماری یا صفت نکوهیده دیگری به میان می آید، باید به هر دو بُعد "نظری و عملی" آن توجه نماید؛ چه بسا بُعد نظری بهبود یابد، اما بُعد عملی، همچنان بیمار و حتی علیل باقی بماند! به قول امام خمینی رحمه الله علیه: «بسیاری اخلاق می نویسند، خوب هم می نویسند، اما خودشان متخلق نیستند»، این همان تفاوت بُعد نظری و عملی می باشد.

خداوند متعال در قرآن کریم، سؤالی برای "انسان مغرور" مطرح می نماید که تفکر برای یافتن پاسخ آن، بهترین راه درمان و از بین بردن "غرور"، البته به لحاظ "نظری" می باشد؛ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ - ای انسان چه چیز تو را در باره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته - یا - چه چیزی سبب فریبت در برابر پروردگار بزرگوارت گردیده است؟! / الإنفطار، ۶».

بنابراین، کافیست که آدمی کمی به خود توجه نماید و در باره خود تأمل و تفکر نماید که کیست؟ از چیست؟ به کجا می رود؟ خالق چیست؟ مالک چیست؟ چه حول و قوه ای از خود دارد و ...؟! تا دیگر نه تکبر و عجبی برایش باقی بماند و نه غروری!

آدمی که از یک اسپرم، از نطفه ای ناچیزی [به تعبیری آبی گندیده]، و آن همس از جای گرفتن در رحمی، و با تغذیه از خون به وجود آمده، سپس در دنیا نیز مقداری گوشت حیوان و سبزیجات خورده و آب نوشیده تا رشد کند، و به سرعت نیز فرسوده و پیر می شود و می میرد و دورن خاک ابتدا می گنجد و سپس می پوسد، به چه چیزی می نازد، تکبر نموده و فخر می نماید و مغرور [مسبب فریب خود و دیگران] می گردد؟! چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «عَجِبْتُ لِلْمُتَكَبِّرِ الَّذِي كَانَ بِالْمَسِّ نُطْفَةً وَيَكُونُ عَدَا جِيفَةً - در شگفتم از شخص متکبر، که دیروز نطفه ای بوده و فردا لاشه ای است. (نهج البلاغه [صبحی صالح]، ص ۴۹۱، حکمت ۱۲۶).

غرور در برابر خداوند و علت اصلی آن:

ابتدا بسیار دقت نمایم که خداوند متعال، هرگونه "غروری" را غرور در برابر خود بر می شمارد، چرا که اولاً همه مخلوقات او هستیم و او مالک است، و ثانیاً همه در محضر او هستیم؛ پس هرگونه تکبر، عُجب و غرور، در برابر اوست! لذا در قرآن کریم، به "بِاللَّهِ الْعُرْوُ" تصریح و تذکر داده شده است؛ می پرسد: «مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ».

● - همیشه گفته اند که نیمی از درمان، در شناخت درد است. پس باید بدانیم که چه چیزی سبب پیدایش رذیله ی غرور در انسان می گردد؛ تا بتوانیم راه درمان را بیابیم؟! سخن در اینباره بسیار است، اما تردیدی نیست که

خداوند خالق، بخت می‌داند که سبب پیدایش هر یک از حسنات و سیئات در انسان چیست و راه درمانش چیست؟

خداوند علیم و حکیم، در آیات متعدد تصریح نموده است که تنها علت "غرور انسان"، همین "حیات دنیا" و "آرزوهای" دور در آن است؛ و باید در نظر داشت که سخن گفتن در آنها «مثل تعریف بی‌جا از خود و دیگران، به قول ما "باد زدن" یا "هندوانه زیر بغل خود یا دیگران گذاشتن" نیز سبب بروز و ظهور بیشتر این "غرور" که حالتی درونی می‌باشد، می‌گردد.

می‌فرماید: در قیامت گفتگویی میان اهل ایمان و اهل نفاق در می‌گیرد؛ منافقین از نور مؤمنان طلب می‌کنند و به آنها گفته می‌شود که این نور بر شما حرام است و باید در دنیا و گذشته آن را به دست می‌آوردید، سپس:

«يُنَادُونَهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّكُمْ فَتَنْتُمْ أَنْفُسَكُمْ وَتَرَبَّصْتُمْ وَارْتَبْتُمْ وَغَرَّبْتُمُ الْأَمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَعَرَّكُمْ بِاللَّهِ الْعُرُورُ * إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (الحديد، ۱۴)

ترجمه: [دو رویان] آنان را ندا درمی‌دهند [و می‌گویند: آیا ما با شما نبودیم؟! [اهل ایمان] می‌گویند: چرا ولی شما خودتان را در بلا افکندید و امروز و فردا کردید و تردید آوردید و آرزوها شما را غره کرد (فریب داد)، تا فرمان خدا آمد و [شیطان] مغرورکننده (فریب دهنده) شما را در باره خدا بفریفت * در حقیقت شیطان دشمن شماست شما [نیز] او را دشمن گیرید [او] فقط دار و دسته خود را می‌خواند تا آنها از یاران آتش باشند.

راه درمان:

نظری: حال که منشأ درد و علت اصلی این بیماری [زندگی دنیوی، متاع دنیا و آرزوهای دنیوی] شناخته شد، راه درمانش نیز کاملاً مشخص می‌باشد که عبارتند است از: معرفت [شناخت] و ایمان به خداوند متعال، بالتبع شناخت و ایمان و تفکر بسیار در معاد، قیامت و زندگی اخروی، و نیز گذرا و مسیر دیدن دنیا، و دل را خوش نکردن به متاع قلیل دنیا، و کنار گذاشتن آرزوهای طول و دراز دنیوی که غالباً "اوهام" است، و بالاخره کنار گذاشتن تعاریف دروغین و غیر خدایی، از خود و دیگران. و البته ریشه در همان ایمان به الله و معاد است که تمامی حسنات اخلاقی را به دنبال می‌آورد.

عملی: و درمان عملی به این است که آدمی به حکم عقل و وحی، در راستای این شناخت و باورش حرکت کند و عمل نماید و آن چه مغایر است را کنار بگذارد.

دشمن گرفتن شیطان [چه ابلیس و سپاهیان لعین او باشند و چه انسان‌های شیطان]، فقط "نظری" نیست، بلکه در عمل باید محقق گردد. هر گاه آدمی احساس کرد که دچار غرور شده، بداند که هیچ نیست و هیچ ندارد و این وسوسه از شیاطین جنّ و انس است؛ پس از شرّ شیطان به خدا پناه ببرد «وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ

الشَّيَاطِينِ - و بگو پروردگارا از وسوسه‌های شیطان‌ها به تو پناه می‌برم / المؤمنون، ۹۷» و با آن شیاطین و وسوسه‌هایشان مخالفت و دشمنی نماید.

توجه و تفکر در خود، چیستی خود، دارایی خود، گذشته و حال خود، آینده‌ی خود تا قیامت؛ و انجام اعمال متناسب با حیات طیبه در دنیا و سعادت ابدی در قیامت، هیچ جایی برای غرور باقی نمی‌گذارد. حضرت سیده النساء، فاطمة الزهراء علیهاالسلام فرمودند که خداوند متعال نماز را برای شکستن "تکبر" قرار داد، پس کسی که متکبر نگردد، مغرور نیز نمی‌گردد. پس نماز با توجه و اخلاص، یکی از اصلی‌ترین و مؤثرترین درمان‌هاست.

محترم دیدن دیگران - دیگران را بندگان خدایی که چه بسا بهتر از من باشند دیدن - و نیز رشد و کمال خود را مرهون خدمت به زیردستان و گرفتاران در راه خدا دیدن، خود را در محضر خداوند سبحان دیدن و عبادت که در اطاعت از اوامر و نواهی محقق می‌گردد، همه مانع از بروز عارضه و رذیله‌ی "غرور = فریب" می‌گردند.



پاسخ‌های کوتاه-تابستان ۹۸

س ۴۶۶- در روایات گاهی می‌خوانیم که مثلاً هرکس فلان کار را انجام دهد عذاب جهنم از او برداشته می‌شود، یا هرکس فلان کار را انجام دهد بهشت بر او واجب می‌شود. آیا این طوری، نجات پیدا کردن از جهنم، و رفتن به بهشت، آسان نمی‌شود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا ناراحت و یا متعجب باشیم از این که خداوند رحمان و رحیم، نجات از جهنم و رفتن به بهشت را بر ایمان آسان نموده است؟!

آیا حتماً باید رفتن به جهنم آسان و رفتن به بهشت سخت و حتی نزدیک به غیر ممکن باشد؟! خداوند متعال ما را برای رفتن به بهشت آفریده است و زمین و آسمان و هر چه در آنهاست، و نیز هدایت تکوینی و هدایت تشریحی را برای رشد و کمال انسان آفریده و قرار داده است، پیامبران، وحی، کتاب و امامان را نیز برای همین هدایت به سوی کمال و بهشت فرستاده است و پیش از آن نیز عقل را به عنوان حجت درونی به انسان موهبت نموده و دین حق، محبت حق، عشق به کمال و نفرت از کجی و زشتی را در وجود آدمی سرشته است.

حجت درون (عقل):

«وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (النحل، ۱۲) ترجمه: و شب و روز و خورشید و ماه را برای شما رام گردانید و ستارگان به فرمان او مسخر شده‌اند؛ مسلماً در این [امور] برای مردمی که تعقل می‌کنند نشانه‌هاست.

حجج بیرونی:

« لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيُقِيمُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ ...» (الحديد، ۲۵)

ترجمه: به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و میزان [الگوهای] که خود را با آن میزان کنند] را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند ...

دین فطری:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (الرُّوم، ۳۰)

ترجمه: پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دینی کن که را فطرت مردم سرشته است، آفرینش خدای تبدیل پذیر نیست؛ این است همان دین پایدار ولی بیشتر مردم نمی دانند.

ثواب اعمال:

هم آیات و روایات بسیاری برای شاخصه های اهل بهشت داریم و هم آیات و روایات بسیاری برای شاخصه های اهل جهنم! و در تمامی آنها به دلایل ورود به بهشت یا جهنم تصریح شده است. طبق احادیث، دو رکعت نماز مقبول، بهشت را واجب می سازد - چنان که شرک یا ظمی که به نظر ما ناچیز و کوچک آمده است، جهنم را واجب می سازد.

مثال بهشت و جهنم، به تناسب اعمال را در همین دنیا می توانید ببینید! یک جنگل زیبا با انبوهی از درختان را در نظر بگیرید که طی یک یا چند میلیون سال به وجود آمده است. با یک ته سیگار، یک باقیمانده ی خاکستر آتشی کوچک برای بساط چای، یا کمی گرما و آتش گرفتن چند برگ خشک شده، هکتارها از آن جنگل زیبا و قدیمی، به خاکستر مبدل می گردد.

استغفار و توبه:

خداوند سبحان و کریم، نه تنها برای هر عمل با اخلاصی که به نظر ما کوچک می آید، اجر عظیمی قرار داده است، بلکه چون می داند بشر در این مسیر پر و پیچ و خم رشد، گاه زمین می خورد و ممکن است به غیر از آلوده و زخمی شدن، ناامید گردد و دیگر حرکتی نکند تا هلاک شود، لذا از روی علم، حکمت، رحمت، مغفرت، عفو، لطف، کرم و نیز محبتی که به بندگان دارد، راه استغفار و توبه را بازگذاشت، تا همگان بتوانند به راحتی وارد بهشت شوند و فقط کسانی که عناد و لجاج دارند و حتی از فرصت استغفار و توبه نیز استفاده نمی کنند، راهی جهنم گردند. لذا فرمود:

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (الرُّوم، ۵۳)

ترجمه: بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده روی روا داشته اید، از رحمت خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است.

● - دقت کنیم که بهشت و جهنم هر کسی، هم اکنون که در دنیا زندگی می کند، به دست خودش و متناسب با ایمان و عملش در حال ساختن و خراب کردن است، تا آخرش چه بماند؟!*

س ۴۶۸- کسی که در خانواده‌ای بدنیا می‌آید که از نوزادی تا مثلاً بلوغ اقتصادی و فکری (مثلاً ۲۵ سالگی) نان ربا یا دزدی خورده و استخوانش فقط با حرام سفت شده، لذا این شخص به خاطر خمیره‌ی نادرستش مستعد انواع گمراهی‌ها و معاصی و لجاجت در پذیرش حرف حق و محدود برای دریافت انوار الهی است. خوب با عنایت به اینکه این شخص ابداً در خراب شدن ذاتش مقصر نبوده، آیا می‌توان گفت مجازات این شخص برای فعل حرامش باید با تخفیف اساسی همراه باشد یا اصلاً موافق عدالت نیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

وقتی مختصات ژنتیکی حتی تا نسل‌ها ادامه می‌یابد، هیچ تردیدی نیست که "نطفه و لقمه" نیز تأثیر مستقیمی در ساختار شخصیتی، اخلاقی و رفتاری انسان می‌گذارد، چنان‌که تعلیم و تربیت و بافت محیطی نیز تأثیر مستقیم دارند.

اما اینها همه یک سری علل هستند که هر کدام معلول‌های خود را به وجود می‌آورند؛ اما گاه یک علت تامه وجود دارد که می‌تواند تمامی آن علل را کنار زده و خنثی نماید. از جمله این علل تامه، "اراده و اختیار" در هر کسی می‌باشد.

هر انسانی، عقل و فطرت دارد، چنان‌که نفس حیوانی و نفس مُسَوِّله و اماره نیز دارد و اختیار با خودش است که تابع کدام باشد.

البته همان‌طور که اشاره نمودید، شرایط برای کسی که از نطفه حرام متولد شده و یا با لقمه‌ی حرام رشد کرده، یا در محیط فاسد تربیت یافته، بسیار مشکل‌تر می‌شود و این ظلمی است که دیگران در حق او روا داشته‌اند؛ مثل کسی شراب بنوشد و فرزندش کور به دنیا آید، و یا سایر شرایط سلامت خود و جنین را رعایت نکنند، و فرزندش علیل و یا با قلب و کبد بیمار به دنیا آید.

خب، حالا این سؤال شما پیش می‌آید که پس تکلیف او در پذیرش حق، مؤاخذه و سؤال و کیفر و جزا چگونه خواهد بود و عدالت در مورد او چگونه رعایت خواهد شد؟

● - خداوند متعال در قرآن کریم، ضمن تأکید مؤکد و مکرر بر این که به هیچ‌کسی، حتی به اندازه‌ی نخک هسته خرمایی ظلم نمی‌شود، سه اصل را مطرح نموده است که پاسخ این سؤال برای جویندگان می‌باشد:

۱- «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا / البقره، ۲۸۶». یعنی خداوند هیچ‌کس را بیش از وسع و توانش مکلف نمی‌نماید، و بدیهی است که سؤال فقط در برابر تکلیف می‌باشد.

۲- «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا / الطلاق، ۷». یعنی خداوند هیچ‌کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند.

۳- «استضعاف» - مستضعف، یعنی کسی که ضعیف نگاهداشته شده است. خداوند می فرماید که وقتی فرشتگان مرگ می خواهند جان یک عده را بگیرند، از آنها می پرسند که چگونه گذراندید؟ آنها زود می گویند: «ما مستضعف بودیم» یعنی اگر قصور و تقصیری بوده، اراده و اختیار ما نبوده است، اما فرشتگان به آنها می گویند: «مگر زمین خدا فراخ و وسیع نبود؟!»، یعنی اگر در جایی امکان رشد نداشتید، به جای دیگری می رفتید و خود را نجات می دادید؛ پس این بهانه جویی آنها مقبول واقع نمی گردد.

اما، بی تردید واقعاً یک عده، از زن و مرد و کودک، مستضعف واقع می شوند [مانند مثالی که آوردید]! خب خداوند متعال به احوال بندگانش آگاه است و چه بسا آنان را مورد مغفرت و رحمت خویش قرار دهد. لذا در ادامه فرمود:

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا» (النساء، ۹۸)

ترجمه: مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند.

«فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا» (همان، ۹۹)

ترجمه: پس آنان [که فی الجمله عذری دارند]، باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است.

استعداد:

همگان مستعد اصلاح شدن، رشد و کمال می باشند، چون همگان عقل، فطرت و اختیار دارند؛ هم چنین همگان استعداد خراب (فاسد) شدن دارند، چرا که همگان از نیازهای حیوانی بدن و نیز نفس حیوانی و وسوسه های درونی و بیرونی برخوردار می باشند؛ حال کار در امری برای یکی دشوارتر است و برای یکی آسان تر و هر کدام نیز به اندازه وسع و داده ها، مکلف و مسئول (مورد سؤال) می باشند.

وقتی انبیا و رسولان الهی به سوی مردم آمدند، اکثر قریب به اتفاق آنها به لحاظ نظری کافر و مشرک بودند و به لحاظ عملی نیز فاسد و مفسد بودند؛ چه بسا بسیاری از آنها از نطفه حرام متولد شده بودند و بسیاری نیز با لقمه حرام رشد یافته بودند؛ اما در عین حال عده ای ایمان آوردند، مجاهدت کردند و حتی به مقام شامخ شهادت دست یافتند، و بسیاری دیگر در کفر و شرک خود عناد و لجاج ورزیدند و در فساد و افساد خود اصرار نمودند! اکنون نیز همین طور است.



اعتقادی-تابستان ۹۸

دلایل اثبات معادی که دین می‌گوید، چیست؟ و کلاً وجود معاد چگونه به اثبات می‌رسد؟ البته به زبان

ساده.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

معاد امر عظیمی است، قیامت «يَوْمَ عَظِيمٍ» است و ساده نیست که زیاد هم بتوان ساده بیان داشت و به اثبات رساند! اما می‌شود توضیحاتی را ایفاد نمود؛ و حتماً باید معاد را چون توحید، با دلیل شناخت، چرا که در اسلام عزیز، اصول دین، تحقیقی و مبتنی بر دلایل و براهین می‌باشد.

معنای اصلی معاد، "بازگشت به موطن اصلی" می‌باشد و پرسش از «معاد آن گونه که دین می‌گوید»، خود حاکی از آن است که هیچ کسی نمی‌تواند اصل معاد را منکر گردد، چرا که هر کسی کوتاهی بقای انسان در زمین و مرگ را به چشم می‌بیند و یقین دارد که خود نیز روزی طعم این مرگ را خواهد چشید و به عرصه‌ی دیگری ارجاع داده شده و منتقل خواهد شد. «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا تُرْجَعُونَ - هر نفسی (جانی) چشنده مرگ است آنگاه به سوی ما بازگردانیده خواهید شد / العنكبوت، ۵۷»

- - ماده‌گرا (ماتریالیست) می‌گوید: انسان چیزی جز ماده نیست، از خاک به وجود آمده است، پس موطن اصلی‌اش همان خاک است و به به خاک بر می‌گردد - عده‌ای از مرتبه‌ی جمادی حیات، به مرتبه حیوانی رسیده‌اند و می‌گویند: ما (انسان‌ها) در گذشته جاندارانی بودیم و در آینده نیز جانداران دیگری خواهیم بود، حال یکی به شکل کبوتر باز می‌گردد و دیگری عقاب و دیگری خفاش و ... - عده‌ای از مرحله‌ی حیات جمادی و حیوانی گذشته و به مرتبه‌ی "حیات روح حیوانی انسان" رسیده‌اند و قائل به تناسخ هستند و می‌گویند: ما مجدداً به شکل انسان‌های دیگر بر می‌گردیم و نتیجه‌ی بد و خوب زندگی خود را در دوره‌های دیگر خواهیم دید!
- - اما در جهان بینی توحیدی و اسلامی، معتقدیم که ما نه از خاکیم و به خاک بر می‌گردیم و نه خاک آخر کار است و نه به شکل دور تسلسل و باطل، به شکل حیوانات و یا انسان‌هایی دیگر، به همین دنیا بر می‌گردیم،

بلکه خداوند سبحان، علیم، حکیم و قادر ما را خلق نموده است و به سوی او بر می گردیم «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ».

دلایل:

یک - توحید / بنابراین، اولین دلیل بر اثبات معادی که اسلام تعریف کرده است، به اصل "توحید" و اعتقاد به خداوند سبحان بر می گردد. اگر اعتقاد به خدای نباشد، دیگر چه فرقی دارد که آدمی قبل از تولد به هیبت یک انسان، چه بوده است - اکنون چه هست - و سپس چه خواهد شد؟ چرا که همه پوچ در پوچ، بی معنا و بی هدف خواهند شد.

اما کسی که خداوند متعال را به نیروی عقل و علم شناخته است و به نور قلب به او ایمان نیز آورده است، به همان حکم عقل، نور فطرت و علم وحی می فهمد که خداوند سبحان، کار عبث نمی کند، بازی هم نمی کند، بنابراین، خلقتش حکیمانه و هدفدار می باشد، پس بازگشتی ترتیب داده است که هر کس را به جایگاه و مقامی که شایسته‌ی اوست برساند؛ او حق است و فعل او نیز حق است. چنان که فرمود:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ * فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ»

(المؤمنون، ۱۱۵ و ۱۱۶)

ترجمه: آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده‌ایم، و بسوی ما باز نمی گردید؟ * پس برتر است خداوندی که فرمانروای حق است (از اینکه شما را بی هدف آفریده باشد)! معبودی جز او نیست؛ و او پروردگار عرش کریم است!

●●● در اعتقادات اسلامی، این که کسی بگوید "من قبول دارم که جهان آفریننده‌ای دارد و آن الله جلّ جلاله می باشد"، شاخصه‌ی بینش و گرایش توحیدی و موحد بودن نیست، چرا که کفار و مشرکین نیز همین اعتقاد را داشتند و بعضا دارند؛ بلکه شاخصه‌ی اصلی، "اعتقاد" به معاد، قیامت، حشر و روز محاسبه، محاکمه و کیفر و پاداش است؛ و این اعتقاد است که "تکلیف و الزام" می آورد، انگیزه و اخلاق را درست می کند، خوف و رجا (ترس و امید) را ایجاد می کند؛ نه صرف این که عالم هستی خالق دارد!

دو - حرکت / آیا می توان مثلاً یک کیلو خاک ماسه را برداشت و مدعی شد که تک تک ذرات این ماسه وزن دارند، اما مجموع آن وزن ندارد؟! آیا می توان هنگام قدم زدن در یک جهتی، مدعی شد که تک به تک این قدمها جهت دارند، اما مجموع آنها جهتی ندارند؟!

حرکت نیز همین طور است، وقتی آدمی می بیند که جزء به جزء این جهان طبیعت، و حتی حرکت غیر طبیعی (مثل حرکت فکر روی معلومات برای رسیدن به مجهولات) حرکتی جهت دار، منظم، منسجم و مرتبط به یک دیگر دارند که همه نیز علیمانه و حکیمانه صورت می پذیرد، نمی تواند مدعی شود که مجموع عالم هستی، حرکتی منسجم، مرتبط، علیمانه و حکیمانه ندارد و به سوی پوچی می رود!

به هر حرکتی که بنگرید، تکاپویی است برای به فعلیت رساندن قوه‌ها؛ چنان که بذر رشد کرده و شاخه و گل می‌دهد، اما هیچ‌گاه مبدل به یک بچه فیل نمی‌شود، [چون چنین قوه و استعدادی ندارد!] و هر گاه این قوه‌اش به فعلیت رسید، آن حرکت آرام می‌گیرد و به ثبات خودش می‌رسد و حرکتی دیگر آغاز می‌شود. پس، کل عالم هستی و تمامی موجوداتش، از جمله انسان، حرکتی دارند تا نیروهای بالقوه‌ی آنها به فعلیت رسد و از آن حرکت آرام گیرند؛ ثبات جایگزین تغییرات و تحولات گردد و هستی دیگری آغاز شود.

پس، در این که این حرکت عظیم، منظم، منسجم و مرتبط، در کل به سوی یک غایت کلی و نهایی می‌رود، تردیدی نیست و معاد «لا ریب فیہ» می‌شود، اما این که حالا این حرکت به سوی کدام مقصد روان است؟ به همان اصل اول بر می‌گردد، یعنی به سوی همان کسی که عالم هستی را علیمانه و حکیمانه خلق نموده است و حرکتش می‌دهد و ربوبیت می‌نماید، و البته از چنین علیم، حکیم و قادری، کار پوچ، عبث و بازی سر نمی‌زند. **سه - رحمت / برهان رحمت** نیز به همان اصل توحیدی بر می‌گردد، چرا که اساساً معاد به معنای بازگشت به سوی خدا، مبتنی بر شناخت و باور خداوند متعال می‌باشد.

برخی گمان دارند که "رحمت" یعنی "مهربانی" که معادل عربی‌اش "رأفت" می‌شود و نه "رحمت"! بلکه "رحمت" یعنی "وجود بخشی"، چنان که کل عالم هستی را وجود بخشید و فرمود: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» - و رحمت من بر همه چیز وسعت دارد (همه چیز را فرا گرفته است) / الأعراف، ۱۵۶؛ و امیرالمؤمنین علیه السلام در اولین فراز دعای کمیل خداوند متعال را چنین می‌خواند: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» - خداونداً من از تو می‌خواهم به حق همان رحمت که همه چیز را فرا گرفته است».

بنابراین، رحمت یعنی وجود بخشی و رحمان همان وجود بخش است، و چون وجود بخشی استمرار دارد، "رحیم" یعنی کسی که به صورت دائم و مستمر وجود می‌بخشد.

پس، چون آدمی را با استعداد حیات ابدی آفرید، و دنیا را نیز برای حیات مادی و معنوی انسان در زمین آفرید که دار گذر و فنا می‌باشد، پس ابر و بی‌نتیجه نماندن رحمت بر انسان، وجود عالم دیگری که حیات در آن ابدی باشد را لازم نموده و به حکم عقل، به اثبات می‌رساند.

چهار - شوق و عشق انسان به ابدیت / به قول امام خمینی رحمة الله علیه که نقل یک حکم عقلی و فطری می‌باشد: «عشق واقعی و عاشق واقعی، دلیل بر وجود معشوق واقعی است».

اگر برخی از انسان‌ها، شوق و میل حیات جاودانه داشته باشند و برخی دیگر نداشته باشند، موضوع محل بحث می‌شود، اما وقتی همگان [از مؤمن، کافر، جوان، پیر، مرد و زن]، شوق به بقا و حیات جاودانه دارند، معلوم می‌شود که این یک گرایش و میل فطری است که در سرشت و خلقت همگان نهادینه شده است؛ چنان که حتی

کافری که به جز حیات دنیوی، هیچ عالم و حیاتی را قبول ندارد نیز مایل به خلود و بقای همیشگی در زمین می باشد!

بنابراین، به طور حتم و یقین، عالمی برای حیات ابدی وجود دارد که میل به بقا و حیات ابدی در فطرت انسان نهادینه شده است و عقلش نیز حکم به تداوم حیات می دهد؛ و چون زمین و زندگی در آن ابدی نیست، به حکم عقل و فطرت، انتقال به عالمی دیگر برای بقای حیات ضرورتی اجتناب ناپذیر خواهد بود که در جهان بینی اسلامی، آن عالم آخرت، معاد و بازگشت به سوی او می باشد.

... - براهین دیگری چون "برهان حقیقت"، "برهان عدالت"، "ضرورت بازگشت به عالم غیر ماده" و ... نیز به همان جهان بینی توحیدی - اسلامی، و شناخت و باور خداوند متعال که حقیقت هستی، اول و آخر است بر می گردد، چرا که بیان شد بدون اعتقاد به او، بحث از "معاد" به معنای دینی و اسلامی، بی منطق و بی مورد می باشد. لذا فرموده اند که "اصول دین، در اصل، دو محور دارد که عبارتند از توحید و معاد"، و اصولی چون نبوت و امامت؛ در راستا و ایجاب اعتقاد به توحید و معاد می باشد.



قرآن مجید و حدیث - تابستان ۹۸

سوالی در مورد خطبه‌ی یک نهج البلاغه داشتیم که در قسمتی از این خطبه حضرت علی (ع) در مورد قرآن می‌فرمایند برخی آیات وجوب چیزی را بیان می‌کند، در حالی سنت پیامبر آن را نسخ کرده و یا در سنت وجوب چیزی مطرح شده در حالی که قرآن به ترک آن دستور داده است. سوالی که داشتیم این است که آیا نمونه‌ای از این مسائل داریم که سنت با قرآن در تقابل باشند؟ و آیا وقتی روایات قابلیت جعل و تحریف دارند می‌شود به آنها اعتماد کرد و خلاف قرآن که تحریف ناپذیر است عمل نمود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

- اگر چه احکامی نیز با ذکر جزئیات در قرآن کریم مطرح شده است، اما عمل به احکام، منوط به علم اجتهاد (استنباط و استخراج احکام از قرآن و حدیث و انطباق با عقل و اجماع) و یا تقلید از فقیه مجتهد گردیده است. پس چنین نیست که هر کسی آیه‌ای بخواند و بگوید: «حکم این است و من غیر از این را قبول ندارم - مثل وهابیت» که آنان نیز در نهایت، به تفسیر به رأی و اجتهادهای من درآوردی دچار شده و می‌شوند!
- - پس زود و آن هم بدون هیچ علمی به قرآن مجید، احادیث، فقه، اجتهاد و ...، نتیجه به "احکام خلاف قرآن" نگیریم که در انجام احکام، دچار تردید گردیم!
 - - نه تنها احادیث و روایات، بلکه آیات قرآن کریم نیز قابلیت جعل و تحریف دارند، چرا که بالاخره جملاتی هستند که از کلمات رایج در ادبیات ما ساخته شده‌اند! اما، قابلیت جعل، با این که جعل واقع شود و آن تحریف جای حقیقت را بگیرد، متفاوت است. "قابلیت" یعنی امکانش باشد که کسی این کار را انجام دهد و البته که امکانش هست. اما "واقع شدن" به این است که مانند تورات و انجیل و یا بسیاری از متون دیگر، جعلی جای اصلی را بگیرد و مردم دیگر دسترسی به اصلی نداشته باشند، که قرآن کریم چنین نیست، احادیث نیز قابل بررسی بر اساس مبانی و معیارها، و شناخت محکم از مرفوع و مرسل، و اصلی از جعلی می‌باشند. مضافاً بر این که فرمود: کار یهود در تحریف این است که کلمات را از مواضعش تغییر می‌دهند! چنان که به امام حسین علیه السلام "خارجی" و به یزید لعنة الله علیه، "امیرالمؤمنین" گفتند!

● - بیان حضرت امیرالمؤمنین، امام علی علیه اسلام، در موضوع مورد سؤال چنین است:

«كِتَابَ رَبِّكُمْ فِيكُمْ: مُبَيَّنًا حَالَهُ وَ حَرَامَهُ، وَ فَرَائِضَهُ وَ فَضَائِلَهُ، وَ نَاسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ، وَ رُحْصَهُ وَ عَزَائِمَهُ، وَ خَاصَّهُ وَ عَامَّهُ، وَ عِبْرَهُ وَ أَمْثَالَهُ، وَ مُرْسَلَهُ وَ مَحْدُودَهُ، وَ مُحْكَمَهُ وَ مُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّرًا مُجْمَلَهُ، وَ مُبَيَّنًا غَوَامِضَهُ، بَيِّنًا مَأْخُودٍ مِيثَاقَ عِلْمِهِ، وَ مُوسِّعٍ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ، وَ بَيِّنًا مُثَبَّتٍ فِي الْكِتَابِ فَرَضُهُ وَ مَعْلُومٍ فِي السُّنَنِ نَسْخُهُ، وَ وَاجِبٍ فِي السُّنَنِ أَخْذُهُ، وَ مُرَحِّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَ بَيِّنًا وَاجِبٍ بِوَقْتِهِ، وَ زَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ...» (نهج البلاغه، خطبه اول)

ترجمه: او (پیامبر اسلام) کتاب پروردگار شما را در میانتان به یادگار گذاشت در حالی که حلال و حرام خدا و واجبات و مستحباتش را بیان کرده بود و همچنین ناسخ و منسوخ آن و مباح و ممنوع آن را روشن نمود، خاص و عام آن را توضیح داد و پندها و مثل‌هایش را روشن ساخت و مطلق و مقید آن را بیان کرد و محکم و متشابه آن را معین فرمود و مجمل آن را تفسیر و غوامض و پیچیدگی‌هایش را (با سخنان مبارکش) تبیین نمود؛ این در حالی بود که معرفت و فراگیری بخشی (مهم) از آن (بر همه واجب بود و) پیمان‌ش از همه گرفته شده بود و بخش دیگری، ناآگاهی از آن برای بندگان مجاز بود؛ و در حالی بود که قسمتی از آن در این کتاب الهی (برای مدت محدودی) واجب شده و نسخ آن در سنت پیامبر معلوم گشته بود و نیز احکامی بود که در سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمل به آن واجب بود ولی در کتاب خدا ترک آن اجازه داده شده بود و احکامی که در بعضی از اوقات، واجب ولی در زمان بعد زایل شده بود؛ و پس از انقضاء مدت زائل شدنی است.

● - ابتدا دقت نماییم که ما علت کمبود واژگان جایگزینی در فارسی (یا هر زبان دیگری)، هیچ ترجمه‌ی کامل و دقیقی نداریم، مگر آن که کلمات را تفسیر (باز) نماییم و همین رجوع اکتفای به ترجمه، خود دلیل به وجود آمدن برخی از سؤالات یا شبهات می‌گردد! به عنوان مثال در همین فرازها، جمله «وَ مُوسِّعٍ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ» چه معنا شود؟! در نهایت گفته شده «ناآگاهی از آن برای بندگان مجاز بود»! در حالی که ابتدای کلام، با وسعت (موسِّع) شروع شده است و سخن از آگاهی و دانایی نیست، بلکه از "جهل" است که در مقابل "عقل" قرار دارد! پس اگر بخواهیم درست‌تر معنا نماییم، باید بگوییم: «عدم **درک عقلی** مطالب و مسائل گسترده و بسیاری بر بندگان مجاز گردید»!

یک جا در موضوعی، عملش هست، اما عده‌ای نمی‌دانند، یک جا علمش داده نشده، به جز به عده‌ی قلیلی، یکجا هم علمش داده نشده، به جز مقدار قلیلی ...، اما همه اینها با "عقل و خرد" متفاوت است، اگر چه عقل به نور علم می‌بیند.

الف - اولین نکته‌ی این فراز ژرف، علیمانه و حکیمانه از مولا، این نیست که نتیجه بگیریم وحی و حدیث در تقابل با یکدیگرند! بلکه این است که بدانیم "کتاب الله و عترت"، قابل تفکیک و جدایی پذیر نیستند، و بدون

تعلیم کتاب از معلم و معلم هایش، فهم اصول و فروع آن ممکن نیست؛ لذا شعائری چون «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ - کتاب خدا برای ما کافیست» که خلیفه دوم در برابر قرآن جمع آوری و تفسیر شده توسط امیرالمؤمنین علیه السلام گفته بود و امروزه تحت جمالتی چون: «چه نیازی به حدیث و تفسیر داریم - خودمان عقل داریم و می فهمیم و ...» بیان می شود، همه و همه باطل و انحرافی است و سبب می گردد که آدمی از هر دو «کتاب و سنت»، غافل بماند و در نهایت به میل و هوای نفس خویش تعبیر و تفسیر و عمل نماید!

آیاتی چون: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ - اطاعت کنید از الله، و اطاعت کنید از رسول و اولی الامر / النساء، ۵۹» - «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ - هر کس رسول را اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است / النساء، ۸۰» - و «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا - و آن چه را رسول داد بگیرید، و آن چه را وا گذاشت (نهی کرد) دوری گزینید / الحشر، ۷» و ...، همه برای این بوده و هست که کسی نگوید: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ!»

ب - در کدام آیه به پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله فرموده بود که "بیت المقدس" را قبله قرار دهید؟ اما سنتی بود که یقیناً به امر خدا انجام شده بود، اما نسخ شد و آیه آمد که قبله را به سوی کعبه، تغییر دهید.

* - در کدام آیه آمده است که نماز صبح دو رکعت و ظهر چهار رکعت ... است و یا طواف کعبه هفت شوط می باشد؟ پس سنتی است که توسط ایشان تبیین شده و در آیه ای نیز نسخ نشده است؛ پس امر به اطاعت از ایشان، دلیل بر ارکان، ترتیب و وجوب رکعات نماز می باشد.

اما، پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز علیه منع ازدواج با همسر طلاق گرفته ای پسرخوانده، چیزی فرموده بودند و خود نیز چنین نمودند، تا این که آیه آمد و این سنت را باطل اعلام داشت و جواز آن را صادر نمود. چنان که ازدواج همزمان با دو خواهر رواج داشت، و طبق آیه حرام اعلام شد.

* - قرائت سوره حمد در نماز، بر هر مسلمانی واجب است و به حسب ظاهر و طبق حدیث نیمی از آن به خدا اختصاص دارد و نیم دیگرش به بنده ی خدا، اما پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در خطبه غدیر فرمودند که این سوره درباره من و علی و اولاد او علیهم السلام نازل شده است.

* - حروف مقطعه در قرآن کریم، تحت عنوان رمز و راز مطرح می گردد، اما بی تردید بی معنا و بی حکمت نیستند و معارفی در آنها نهفته است. به حسب ظاهر، بر همگان واجب نیست که به این رمز و رازها پی ببرند و در قرآن کریم نیز آیه ای دال بر وجوب علم نسبت به آنها نیست، اما امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه نورانیت، خطاب به سلمان و ابوذر می فرمایند: بر تمام شیعیان من واجب است که بدانند، منم طه، منم یس، و منم حوامیم (حاء میمها، "حم" های قرآن مجید).

*- در قرآن کریم، دستور به شدت با کفار و ظالمین به صراحت بیان شده است، و ما "صلح حدیبیه" را داریم و نیز دستور صلح و ملاحظت با برخی از کفار داده شده است، در حالی که در طی ده سال، بیش از شصت جنگ کوچک و بزرگ بر ایشان تحمیل شد و در همه با شدت مجاهده و جنگ نموده‌اند. پس تشخیص مصداق با ایشان، امامان و اولی الامر می‌باشد.

ج- اما بسیاری از مصادیق این فراز از بیانات ایشان، به "احکام" بر می‌گردد.

*- احکام گاه "خاص" هستند و عده‌ای خاص را شامل می‌گردند، مانند حج تمتع که بر مستطیع واجب است؛ و گاه "عام" می‌باشند، یعنی همگان را شامل می‌گردند، مانند امر به نماز «وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ»؛ و احکام همین نماز نیز برای مسافر، رزمنده در جنگ (نماز خوف)، و یا برای بانوان در ایام خاص، متفاوت می‌گردد؛ چنان که روزه ماه مبارک رمضان بر همگان واجب است، اما مسافر، بیمار، باردار، شیرده و ...، مستثنا می‌باشند و احکام دیگری بر آنها مترتب می‌باشد.

احکام گاهی "مطلق" هستند، مانند حلیت ازدواج و یا بیع (خرید و فروش) - و گاهی "مقید" می‌شوند، مانند تجارت از روی میل و رضایت. خرید و فروش اسلحه، هیچ منع شرعی ندارد، اما احکام حکومتی، به حاکم اسلامی، اجازه منع خرید و فروش می‌دهد که در این صورت حرام می‌شوند.

*- احکام روزه در آغاز تشریح، چنان بود که مسلمانان تنها می‌توانستند در آغاز شب افطار کنند و اگر پس از افطار ساعاتی می‌خوابیدند و بیدار می‌شدند، آن چه روزه را باطل می‌کند (یا مصداق افطار روزه) می‌شد (خوردن، نوشیدن و ...)، برای آنها جایز نبود ولی این سنت پیامبر صلی الله علیه وآله بعداً به وسیله آیه شریفه: «... وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ - بخورید و بنوشید تا زمانی که خط سفید صبح، از خط تاریک شب مشخص شود / البقره، ۱۸۷» نسخ شده است.

●●●- بنابراین، نام این موارد، "تقابل آیه و حدیث - یا سنت و قرآن کریم" و یا "نسخ قرآن به واسطه حدیث" نمی‌باشد [اگر چه این اصطلاح رایج است]، بلکه گاه بازگشت متشابه به محکّمات است - گاه تفسیر و تأویل آیه است - گاه تبیین احکامی است که روشن و تعیین نمودن جزئیاتش به ایشان سپرده شده است - گاه نسخ سنت به سبب آیه است [مانند بسیاری از سنن رایج و جایز آن زمان] - گاه برداشتن یکی از احکام که در قرآن مجید به آن تصریح شده است (مثل اعدام برای زنای محصنه و جایگزینی رجم) ... است؛ که البته در تمامی موارد، هم فروعش به اصولش بر می‌گردد و هم متشابهاتش به محکّماتش بر می‌گردد؛ یعنی احکام ایشان نیز طبق اجازه و به فرمان بوده است. اصل این است که:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (التّجّم، ۳ و ۴)

ترجمه: و از سر هوس سخن نمی‌گوید * این سخن به جز وحی که وحی می‌شود نیست.

آیا درست است که در آخرالزمان به طور کلی جهان به فساد کشیده شده و ظلم و تباهی همه جا را فرا خواهد گرفت و در آن حال، امام عصر ظهور خواهند کرد؟! در این صورت این سؤال مطرح می‌شود که اگر سرانجام و به طور طبیعی چنین فساد و طغیانی، جهان را فرا خواهد گرفت، پس چرا باید به سمت اصلاح خود و جامعه حرکت کنیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

تمام جهان، همیشه در طغیان، فساد و جنایت بوده و هست، پس چرا ایشان ظهور نمودند؟! چرا که هر قیامی، یاران و سپاهیان متناسب با اهداف و گستره‌ی خود را می‌خواهد. پس شرط اصلی ظهور، یاران هستند، نه ظلم و فساد. در ضمن، هیچ فساد و ظلمی، به طور طبیعی رخ نمی‌دهد.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (الروم، ۴۱)

ترجمه: فساد، در خشکی و دریا بخاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده است؛ خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمالشان را به آنان بچشانند، شاید (بسوی حق) بازگردند!

● - برخی دوست دارند فقط جنبه‌ی منفی یک قضیه را ببینند! اگر چند حدیث انگشت‌شمار در باره‌ی گستره‌ی ظلم و فساد داشته باشیم، چندین برابر آن درباره‌ی گستره‌ی عقل، بصیرت، ایمان، نور علم و خیزش مردمان داریم. از سویی دیگر، دشمنانی که اهل ظلم و فساد هستند نیز برای تخدیر و تحمیل خمودگی و تسلیم به مردمان و به ویژه منتظران، چنین القا کرده‌اند که تا چنین ظلم و فساد عالم‌گیر نشود، حضرت ظهور نخواهند نمود! پس نتیجه‌ی طبیعی‌اش این می‌شود که نه تنها کسی برای اصلاح خود و جامعه‌اش به پانخیزد و حرکتی نکند، بلکه کاملاً تسلیم و عبد مستکبران و ظالمان گردد و به آنها خدمت نیز بنماید، تا شاید ظهور برسد!

حدیث:

«... فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلَّتْ جَوْرًا وَظُلْمًا»

بله، در حدیث موثق و محکم آمده است که «وقتی ایشان ظهور می‌نمایند، زمین را پر از قسط و عدل می‌کنند، چنان که پر از ستم و ظلم شده است». نه این که باید پر از ظلم شود تا ایشان ظهور نمایند!

ما می‌پرسیم:

۱- آیا معنای این حدیث این است که باید ابتدا زمین پر از ظلم و جور شود، تا ظهور برسد؟!

۲- زمین (حیات و جامعه بشری)، در چه زمان و دوره‌ای، پر از ظلم و جور نبوده است؟! حتی در زمان خود پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله نیز زمین پر از ظلم و جور بوده است، چنان که به خود ایشان نیز بیش از هر کسی ظلم شد!

۳- آیا نقض بیعت همگانی با ایشان، آن هم در ساعات آخر زندگی و درست به هنگام رحلت، ظلم بزرگ و بزرگترین ظلم نبود؟!

«وَالَّذِينَ يَنْفُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ اللَّعْنَةُ وَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» (الرعد، ۲۵)

ترجمه: آنها که عهد الهی را پس از محکم کردن می‌شکنند، و پیوندهایی را که خدا دستور به برقراری آن داده قطع می‌کنند، و در روی زمین فساد می‌نمایند، لعنت برای آنهاست؛ و بدی (و مجازات) سرای آخرت! آیا تفسیر به رأی، تأویل من درآوردی برای آیات، تحریف معنا و مقصود آیات، ترویج خرافات به نام دین اسلام، این همه جنایاتی که به نام اسلام و قرآن کریم [از خوارج و صفینی‌ها گرفته تا کربلا و وهابی‌ها و داعشی‌های امروز] شده و می‌شود، که مصداق افترا بستن به خداوند سبحان می‌باشند، خود بزرگترین ظلم‌ها نیستند، در حالی که فرمود:

«وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ» (العنكبوت، ۶۸)

ترجمه: و کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد یا چون حق به سوی او آید آن را تکذیب کند آیا جای کافران [در] جهنم نیست.

● - بنابراین، ظلم فقط این نیست که سر کسی را بزنند، یا دستانش را قطع کنند، یا آب را به روی آنها بپندند، یا حتی با بمباران‌ها، خانه‌ها و شهرها را ویران کنند، و یا فساد و فحشای جنسی را اشاعه دهند! بلکه ظلم‌های بزرگتری وجود دارد که این فجایع و رذالت‌ها، نتیجه‌ی آنهاست.

آیات چه می‌فرمایند:

در قرآن کریم (سوره الواقعة) می‌خوانید که در میان مؤمنان، سبقت گیرندگان و مقربانی در آخر الزمان هستند که البته تعدادشان در آینده کمتر از گذشته است «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ... * ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ» - هم چنین می‌خوانیم گروهی اهل ایمان، یمن و برکت هستند که می‌فرماید: «چه اصحاب یمنی!» که گروهی از آنان اولی‌ها هستند و گروهی دیگر از آخری‌ها هستند (یعنی برابرند): «وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ * ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى * وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ».

در آیه‌ای خطاب به مؤمنان می‌فرماید که اگر شما از دین خودتان برگردید، خودتان ضرر می‌کنید و خداوند متعال سریع شما را بر می‌دارد و گروه دیگری را جای شما می‌گذارد که اولین ویژگی آنها این است که خداوند آنها را

دوست دارد و آنها نیز خداوند را دوست دارند و در راه او جهاد می کنند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (المائدة، ۵۴)

ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند؛ [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند (سرسختند و تسلیم نمی شوند)، در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامت گری نمی ترسند؛ این فضل خداست آن را به هر که بخواهد می دهد و خدا گشایشگر داناست.

احادیثی دیگر:

*- امام سجاد علیه السلام فرمودند که سوره‌ی توحید (اخلاص - که ظاهراً ساده نیز به نظر می رسد)، برای مردم ژرف اندیش آخر الزمان نازل شده است.

*- امیرالمؤمنین علیه السلام، درباره آن چه در مورد گنج‌های طالقان بیان شده [که الزاماً به کوچکی طالقان امروزی نیست]، می فرمایند:

«وَيَجَا لِكَ يَا طَالِقَانُ، فَإِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِهَا كُنُوزًا لَيْسَتْ مِنْ ذَهَبٍ وَلَا فِضَّةٍ، وَلَكِنْ بِهَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ عَرَفُوا اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ، وَهُمْ أَنْصَارُ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ» (الفتوح، ۳۲۰/۲)

ترجمه: زهی بر تو ای طالقان؛ خدای عز و جل در آن جا گنج‌هایی دارد که از زر و سیم نیستند، بلکه در آن مردان مؤمنی هستند که خداوند را چنان که باید، شناخته‌اند. اینان، یاران مهدی علیه السلام در آخر الزمان می باشند.

*- و هم چنین حضرت امام صادق علیه السلام، در توصیف چنین مؤمنانی می فرمایند:

«هِيَ رِجَالٌ كَانَتْ قُلُوبُهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ، لَا يَشُوبُهَا شَكٌّ، فِي ذَاتِ اللَّهِ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ...» (سرور أهل الإيمان، جلد ۱، صفحه ۹۶)

ترجمه: آنها (یا در آنجا) مردانی (مردمانی) هستند که دل‌هایشان مانند پاره‌های آهن است، هیچ گونه تردیدی در آنها راه ندارد، در اعتقادشان به خدا از صخره و سنگ محکم‌ترند ...

***- حال ما چرا از اینان نباشیم و یا سعی ننماییم که باشیم، و مرتب بگوییم که زمین را ظلم و فساد پر می کند؟! زمین (جوامع بشری)، همیشه پر از ظلم و فساد بوده و هست، و نه تنها تا زمان ظهور نیز چنین خواهد بود، بلکه شدیدتر هم خواهد شد، تا برسد به پیروزی ایشان و استقرار نظام حکومت عدل الهی بر سرتاسر جهان.

سنخیت:

تا کسی از ورزش چیزی نفهمد، با ورزش آشنا نمی شود و نسبت به ورزشکاران نیز شناخت و علاقه ای پیدا نمی کند - همین طور است وضعیت کسی که به کسب علم علاقه ای ندارد و یا به تجارت علاقه ای ندارد و بنابراین، تقرب، همراهی، همسویی و هم گرایی، سنخیت می خواهد، چنان که غیر مؤمن، وارد بهشت نمی شود و از مقامات، کرامات و نعمات بهشتی، هیچ نصیبی نمی برد.

*- انتظار و همراهی و تبعیت از امام مهدی علیه السلام، چه در دوران غیبت و چه در دوران ظهور و پس از آن نیز همین طور است. تا کسی مؤمن نشود، امام را که رأس مؤمنان و مصداق تام و کامل مؤمن است، نخواهد شناخت و بهره ای از او نخواهد برد، چنان که خداوند سبحان فرمود: «بَقِيْتُ اللَّهُ حَيَّرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ... - بازگذاشته ی خدا (بقیة الله)، خیر است برای شما، اگر از مؤمنان باشید / هود علیه السلام، ۸۶».

پس، کسی که صالح نباشد، و در جهت اصلاح خود و جامعه گام بر ندارد، نه تنها هیچ نقشی در تعجیل ظهور نخواهد داشت، بلکه هرگز مصلح جهانی، "ابا صالح المهدی علیه السلام" را درک نخواهد نمود؛ چنان که مردمان گذشته، امامان علیه السلام را درک نکردند، و حتی عده ای که ادعای اسلام، ایمان، قرآن و ... داشتند نیز علیه ایشان به جنگ برخاستند و حتی اقدام به کشتن آنها نمودند.

● - حال چه کنیم؟ آیا بگوییم: «اسلام و قرآن و دستوراتش تعطیل تا حضرت تشریف بیاورند»؟! و یا آن که باید در شناخت، ایمان، عمل صالح، رشد، کمال و اصلاح خود بکوشیم و قدمی برای مساعد نمودن زمینه ها و شرایط برای ظهور برداریم و در دنیا و آخرت رستگار گردیم؟! *

آیا "لعن کردن"، در قرآن، ادعیه، زیارات و از جمله زیارت عاشورا یا ...، انرژی منفی نمی دهد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

"لعن" یعنی چه و "انرژی منفی" چیست که گفته شود لعن کردن انرژی منفی می دهد و یا نمی دهد؟! و اگر اعلام موضعی، حرفی و یا سخنی انرژی منفی بدهد، چه می شود؟! "زندگی"، به ویژه اگر در قالب "حیات معقول" باشد [نه بازی و باری به هر جهتی]، "خندوانه" نیست که بشود در آن فقط خندید، هر چند به صورت مصنوعی؛ بلکه آسانی و سختی دارد، خوشی و ناخوشی دارد، رفاه و مشقت دارد، بالا و پایین دارد، موفقیت و شکست دارد، وصال و فراق دارد ... و از همه مهم تر آن که "منفعت و ضرر" و نیز در هر موضعی که قرار گیرید، "دوست و دشمن" دارد.

حال چه کنیم؟ آیا همیشه الکی لبخند و یا گاهی فهقه نیز بزنیم؟! آیا منفعت و ضرر را یکسان ببینیم؟! حق و باطل را مساوی بدانیم؟! عدل و ظلم، ارزش و ضد ارزش را بی معنا و مصداق بدانیم و بر ایمان دوست و دشمن فرقی نکنند و در کنار یا مقابل هر دو، لبخند زنان و با انرژی مثبت قرار بگیریم؟! پس، بدانیم که این واژه‌ها و شعارها، دروغ‌هایی برای عوام‌فریبی، به ویژه در موضع‌گیری آگاهانه و استفامت و مقابله‌ی سرسختانه، در برابر خسران، ضرر، انحراف و دشمن می‌باشد.

● - البته دشمنان نگران این نیستند که شما در زیارتی، یزید و شمری که ۱۴۰۰ سال پیش جنایات هولناکی را مرتکب شدند، "لعن" می‌کنید یا خیر؟ بلکه از آنجا شروع کرده‌اند که القا کنند: امروزه نیز دشمنان خدا، اسلام، مسلمین، انسان و انسانیت را لعن نکنید، و یا به زبان ساده‌تر «مرگ بر امریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر اسرائیل، مرگ بر رژیم کافر، وهابی و ظالم سعودی» نگویید که به خودتان "انرژی منفی" می‌دهد!

لعن:

لعن، یعنی دور دانستن از رحمت الهی و منفور داشتن؛ و بدیهی است که تا آدمی ضرر، خسران، انحراف، ظلم، بدی و باطل را منفور نداند، خود را برابر آنها صیانت نمی‌کند، با آنها مقابله نمی‌کند و به سرعت به تسلیم، ذلت و هلاکت کشانده می‌شود.

لعن‌های زیارت عاشورا:

در زیارت عاشورا، چه گروه‌هایی، چه جریان‌هایی، چه منطقی، چه عملکردهایی و در آخر چه اشخاصی لعن شده‌اند؟! و آیا قرار است که در موضع‌گیری‌های عاقلانه، آگاهانه، بصیرانه، مؤمنانه و صادقانه خود، نسبت به آنها، و امثال یزید و شمر، خوش‌بینی و انرژی مثبت داشته باشیم؟!!

در زیارت عاشورا، پس از سلام‌ها و ذکر عظمت مصیبتی که به خاطر آن همه کفر و عناد و وحشی‌گری کفار و جنایات وحشتناک در کربلا، بر ما و بر اهل اسلام، بر اهل زمین و آسمان وارد شده است، آغاز به لعن می‌کند؛ یعنی می‌گوید: این نیست که من فقط دوست را بشناسم، فقط شما را بشناسم، فقط مصیبت را و آن هم اشکال ظاهری‌اش را بشناسم و بدانم، بلکه «من، دشمن‌شناس نیز هستم و از دشمن حق و عدالت، بیزاری می‌جویم».

اولین لعن‌های زیارت عاشورا:

«فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً أَسَسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَ الجُورِ عَلَیْكُمْ أَهْلَ البَیْتِ»

در اعلام مواضع، هنگام زیارت امام حسین علیه السلام، آن هم در موقعیتی عاشورایی، ابتدا یک "امت" لعن شده و دور از رحمت خوانده شده‌اند، آن هم نه با سطحی‌نگری، بلکه با نگاهی آگاهانه و بصیرانه. می‌گوید: خدا آن مردمی را که بنای این ظلم و جور را نهادند، لعن نماید.

«و لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ، وَ أَرَاةَكُمُ عَنْ مَرَاتِبِكُمُ الَّتِي رَزَبَكُمُ اللَّهُ فِيهَا، وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلَتْكُمْ، وَ لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهَّدِينَ لَهُمْ بِالْتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ، بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكُمْ مِنْهُمْ وَ (مِنْ) أَشْيَاعِهِمْ وَ أَتْبَاعِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ...»
 در دشمن شناسی و بالتبع موضع گیری علیه آنها، اولین لعن ها در زیارت عاشورا، به احزاب شناخته شده، به جریان ها و یا به اشخاص نمی باشد، بلکه به یک "امت" است! «و لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً»، یعنی به یک گروه از "مردم"، که به دنبال امیال و اهداف انسان مستکبر، زیاده خواه و ظالمی به راه افتاده اند! او "امام اینها شده است و اینها امت او، اختصاص یافته است.

● - حالا چرا یک امت لعن شده اند؟! چرا که نه امامان حق، و نه امامان باطل، هیچ کدام نمی توانند به تنهایی، اهداف خود را در یک جامعه محقق نمایند و این مردم هستند که با انتخاب، حمایت و کمک های خود، تحقق اهداف آنان را ممکن می سازند.

در این زیارت می گوئید: خداوند لعن کند، [دور از رحمت الهی باشند]، آنان که امکانات برای چنین ظلم و جنگی را با شما مهیا کردند «و لَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهَّدِينَ لَهُمْ بِالْتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ». اگر انتخاب غلط و حمایت مردمی نبود که از یزید، عمر سعد، عبیدالله بن زیاد، شمر، خولی و ... لعنة الله عليهم اجمعین به تنهایی که کاری بر نمی آمد!

مواضع منفی و خصمانه:

حال چه کنیم؟ آیا بگوئیم: «ای وای، این لعن ها انرژی منفی می دهد، پس لعن نکنیم»؟! این که یک القای دروغ و فریبنده، جهت به گمراهی و ذلت کشاندن است!
 سیدالشهداء علیه السلام فرمودند:

«فَصَاحَ وَيْلَكُمْ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَ كُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ...»
 (اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰)

ترجمه: وای بر شما ای پیروان خاندان ابوسفیان؛ اگر دین ندارید و از روز رستاخیز نمی ترسید پس در دنیای خود آزاد باشید.

بی تردید فرمایش ایشان فقط با آن چند هزار نفر نبوده است، بلکه خطاب به تمامی انسان ها در تمامی اعصار می باشد. بالاخره انسان یا باید با قوهی عاقله و قلب سلیم خود، خداپاور و معادگرا باشد و از اسلام و قرآن بیاموزد، و یا باید دست کم، به حد همین زندگی دنیوی خودش، عقل، شعور، وجدان، اخلاق و شخصیت داشته باشد و از جهل، استکبار و ظلم بدش بیاید و نگوید: «من هرگز به دشمنی دشمنان و ظلم ظالمان توجهی نمی کنم و از آنها بیزار می جویم، چون انرژی منفی می دهد»! چرا که چنین نگاه و اندیشه و موضعی، اوج حماقت است که سبب می گردد دشمن به سرعت و به راحتی، انسان را تحقیر کرده و به رذالت و هلاکت بکشاند.

از این رو، آیاتی چون «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ» و «لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ» در قرآن کریم، و یا فرازهایی چون: «اللَّهُمَّ فَضَاعِفْ عَلَيَّهِمُ اللَّعْنَ مِنْكَ وَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ»، به آدمی هدف، جهت، بینش، دانش، بصیرت، انگیزه و حرکت می دهد و بیانگر بغضی است که آدمی باید نسبت به جهل، کفر و ظلم داشته باشد تا بتواند از آنها بیزاری و دوری [تبرا] جوید و به سوی ولایت الله، رسول و امامان علیهم السلام، قرب و نزدیکی [تولا] جوید. حال خواه نامش را "انرژی منفی" بگذارند، یا هر چیز دیگری.

WWW.X-SHOBBHE.IR



سیاسی-تابستان ۹۸

اوضاع کنونی سیاسی و اجتماعی جهان، چقدر منطبق با علائم آخرالزمان و ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام که در احادیث بیان شده می باشد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

اگر چه ما باید به دنبال فراهم نمودن شرایط و مساعد نمودن زمینه های ظهور و قیام ایشان باشیم و ندیدن علائم، اما حق مطلب همین است که اوضاع مردمان در رابطه با غیبت و ظهور، باید از منظر "سیاسی - اجتماعی" مورد توجه و مطالعه قرار گیرد، چرا که ظهور حضرت امام مهدی علیه السلام، یک امر "سیاسی و اجتماعی" است، منتهی سیاست، مدیریت و حکومتی الهی، که عین دیانت اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله می باشد.

"آخر الزمان"، در آیات و احادیث به دو معناست: یکی پایان حیات انسان در زمین و پس از آن [شاید پس از قرن ها]، نابودی کل عالم طبیعت و وقوع "قیامت" است و دیگری پایان دوران جهل و سلطه ی نظام های استکباری و ظلم عمومی است که با ظهور و قیام حضرت امام مهدی علیه السلام، محقق می گردد و البته چه بسا حیات بشر در زمین، قرن ها پس از ظهور نیز ادامه داشته باشد؛ چنان که طبق احادیث محکم، "رجعت" حق است، یعنی امامانی می آیند و حکومت می کنند، تا وقتی که حیات بشر در این عالم، به پایان برسد.

علامات ظهور:

علائم ظهور نیز بر دو قسم می باشند، یکی علائم حتمیه و دیگری علائم غیر حتمیه. یعنی ممکن است که اتفاق بیفتند و ممکن است که اتفاق نیفتند؛ چرا که بستگی به رویکردها و عملکردهای مردم جهان دارد.

- - علائم حتمیه عبارتند از: ۱- خروج سفیانی؛ ۲- خسف در بیداء [فرو رفتن لشکر سفیانی در زمین، در منطقه ای میان مکه و مدینه]؛ ۳- خروج یمانی؛ ۴- قتل نفس زکیه؛ ۵- صیحه ی آسمانی.
- - اما علائم غیر حتمی [ممکن است واقع شوند و ممکن است واقع نشوند] نیز بسیارند که بیشتر آنها واقع شده اند.

اوضاع امروز جهان:

بدون تردید، علائم کلی، همیشه و در هر زمانی وجود داشته است؛ چرا که اگر چنین نبود، کسی نمی‌توانست "منتظر واقعی" واقعی باشد و مردم در ذهن خود، امر ظهور را بسیار دور از زمان خود می‌دیدند، در حالی که شیعه باید هر روز و هر لحظه منتظر باشد.

بنابراین، این علائم کلی، همیشه وجود داشته است، منتهی در برخی از دوران‌ها [مثل دوران ما]، بسیار گسترده‌تر و بیشتر می‌باشند. چنان که نه مسلمانان جهان در هیچ دوره‌ای اینقدر آگاه‌تر، بصیرتر، متحدتر و مجاهدتر بوده‌اند، و نه ظلم کفار و ستمگران در هیچ دوره‌ای به این گستردگی بوده است! حتی اگر مصداق ظلم را فقط در جنگ افروزی و کشتار ببینند، امروزه آتش‌افروزی و نسل‌کشی مسلمانان و نیز قتل غیر مسلمانان در طول تاریخ بی‌سابقه است؛ چه رسد به این که مصداق ظلم، در اقتصاد، فرهنگ، امنیت و زندگی اجتماعی مردم نیز دیده شود!

خوف [وحشت و ناامنی]:

از منظر "سیاسی و اجتماعی"، دو مقوله از همه مهم‌تر است، یکی "امنیت" که مقابلش "خوف" است و دیگری "اصلاح" که مقابلش "افساد = تباهی" می‌باشد.

الف - امنیت

● - "امنیت"، از مهم‌ترین شاخصه‌های یک جامعه‌ی سالم، پیشرفته و کامل می‌باشد؛ چنان که برای یاران خدا، اهل ایمان و تقوا، که همان‌ها اهل بهشت هستند، فرمود:

«أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ» (یونس علیه السلام، ۶۲ و ۶۳)

ترجمه: آگاه باشید که بر دوستان خدا نه بیمی است و نه آنان اندوهگین می‌شوند * همانان که ایمان آورده و پرهیزگاری ورزیده‌اند»

"امنیت"، یکی از مهم‌ترین خواسته‌های بشری می‌باشد؛ حال خواه امنیت جانی باشد، یا امنیت شغلی، یا امنیت شخصیتی و اعتباری و ...؛ و مؤمنان نیز برای رسیدن به امنیت ابدی تلاش می‌کنند.

"امنیت"، در امر ظهور، قیامت و سپس حکومت جهانی حضرت امام مهدی علیه السلام، در چنان درجه‌ای از اهمیت قرار دارد که خداوند متعال آن را به عنوان یکی از وعده‌های حتمی خود، در نتایج ظهور و اوضاع عمومی مردم در پس از حکومت، بیان می‌دارد: «... وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا - بیم‌شان را به ایمنی مبدل می‌گرداند / النور، ۵۵»

بنابراین، یکی از بارزترین علائم عمومی نزدیک بودن زمان ظهور، "خوف"، یا همان وحشت عمومی از ناامنی می‌باشد؛ که امروزه بیش از هر زمان و دوران دیگری، سایه‌ی شوم خود را بر جان و روان مردمان، انداخته است. در عرصه‌ی "امنیت جانی"، هیچ کس در امنیت نیست، به ویژه مسلمانان که یا در جنگ‌های مستقیم [ایران، فلسطین، لبنان، یمن و ...] کشته شده و می‌شوند - یا در قتل عام‌های عمومی [میانمار، هندوستان، کشمیر ...

و از این پس هر کجا که بودائیان قدرت دارند] - یا در ترورهای نظامی و غیر نظامی [مباران مجالس عروسی و عزای] - یا به واسطه‌ی تحمیل قحطی - و یا در جنگ‌های بیولوژیکی شناخته شده و شناخته نشده [در مصرف خوراکی‌ها، داروها، لوازم آرایشی، آدام، محصولات تراریخته‌ای ...] و در تمامی این موارد، "نسل‌کشی" بیش از "آدم‌کشی" وجود دارد.

البته چنین نیست که غیر مسلمانان در امان باشند. در امریکا روزانه حدود ۵۰ نفر، فقط به واسطه‌ی تیراندازی در خیابان‌ها، مدارس و پارک‌ها کشته می‌شوند؛ و البته قتل‌های دیگر نیز بسیار است. قتل با چاقو، بین نوجوانان و جوانان انگلیس، موجب نگرانی همگان شده است. طبق آمار خودشان، تعداد این قتل‌ها از ۲۷ هزار ۶۰۰ نفر در سال ۲۰۱۷، به ۴۵۰۰۰ نفر در سال ۲۰۱۹ که هنوز پایان نیافته رسیده است!

در عرصه‌ی "امنیت شغلی"، تمامی مردمان دنیا، در گرفتاری و تنگنای شدید قرار گرفته‌اند. در امریکا و اروپا، همه ساله، صدها هزار نفر شاغل بیکار می‌شوند و ده‌ها میلیون نفر نیز اصلاً شغل نمی‌یابند و همه ساله تعداد بسیاری به خاطر اخراج، یا آدم می‌کشند و یا خودکشی می‌کند! و البته وضعیت بی‌کاری در کشورهای دیگر (حتی ایران) نیز به حد بحران رسیده است.

ب - فساد

● - "فساد"، یعنی "تباهی". حالت سکونی وجود ندارد، لذا هر کجا "اصلاح" نباشد، حتماً افساد و تباهی فرصت‌ها و نعمت‌ها هست. حال خواه فساد سیاسی باشد، یا اقتصادی، یا اخلاقی، یا فرهنگی، یا اجتماعی و ...!

احادیث و روایات درباره‌ی گسترش "فساد" در آخر الزمان و نزدیک به ظهور بسیار است و اساساً اصلاح مفساد، از مأموریت‌های اصلی حضرت می‌باشد، لذا یکی از القاب ایشان «آبا صالح» می‌باشد. حال آیا با مطالعه‌ی وضعیت سیاسی و اجتماعی نسل‌های گذشته، آیا دورانی را می‌شناسیم که در آن "فساد همه جانبه"، اینقدر گسترش یافته باشد؟!!

نشانه‌های دیگر:

البته نشانه‌های دیگری نیز در احادیث و روایات بیان شده است که همگی امروزه چنان واقع و فراگیر شده‌اند که برای همگان مشهود و ملموس می‌باشند. به عنوان مثال: پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در علائم آخر الزمانی (نزدیک به ظهور)، به سلمان رحمة الله علیه فرمودند:

«فَلَا الْكَبِيرُ يَرْحَمُ الصَّغِيرَ وَلَا الْقَوِيُّ يَرْحَمُ الضَّعِيفَ، وَ حِينَئِذٍ يَأْذُنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ / بحار الانوار، ۵۲، ص

ترجمه: در آن روزگار، بزرگترها و به زیر دستان و کوچکترها ترحم نمی‌کنند و قوی بر ضعیف ترحم نمی‌نمایند. در آن هنگام خداوند به او [مهدی علیه السلام] اذن قیام و ظهور می‌دهد.

امام باقر علیه السلام، در بیان یکی از اوضاع مردمان که خبر از نزدیکی ظهور می‌دهد، به نشانه‌ای اشاره می‌فرماید که فقط در این روزگار و آن هم در سطح گسترده به وقوع پیوسته است:

«إِذَا تَشَبَّهُ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ، وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ، وَ اِكْتَفَى الرَّجَالُ وَ بِالرِّجَالِ، وَ النِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ» (کمال الدین، جلد ۱ ص ۳۳۱)

ترجمه: هنگامی که مردها خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان کنند. آن گاه که مردان به مردان اکتفا کرده و زنان و به زنان اکتفا کنند.

در هیچ دورانی از تاریخ حیات بشر، مردان و زنان اینقدر شبیه به هم نشده‌اند. رذیله‌ی همجنس‌بازی، همیشه بوده، اما در هیچ دوره‌ای به عنوان یک حق و حتی فضیلت شمرده نشده و ازدواج آنان نیز به صورت یک لایحه‌ی قانونی، در مجالس به تصویب نرسیده و به مردم تحمیل نشده است!

*** - امیرالمؤمنین، حضرت امام علی علیه السلام، در مورد چنین دورانی می‌فرماید:

وَ عَظُمَتِ الطَّاعِيَةُ، وَ قَلَّتِ الدَّاعِيَةُ،

گروه ستمگر (طاغوت‌های زمان) بزرگ (معظم و قدرتمند) شوند، و دعوت کننده به حق کم شود؛

وَ صَالَ الدَّهْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ، وَ هَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُطُومِ،

و روزگار همچون وحشی گزرنده حمله نماید، و شتر باطل پس از سکوت عربده کشد و قوت گیرد؛

وَ تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ، وَ تَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ،

و مردم بر معصیت پیمان برادری بندند، و بر دین از هم دوری نمایند؛

وَ تَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ، وَ تَبَاعَضُوا عَلَى الصِّدْقِ.

و بر دروغ با یکدیگر دوست شوند، و بر راستی با هم دشمنی ورزند.

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا، وَالْمَطَرُ قَيْظًا، وَ تَفْيِضُ اللَّغَامِ قَيْضًا، وَ تَغْيِضُ الْكِرَامِ غَيْضًا.

در چنین دورانی، فرزند باعث خشم پدر، و باران عامل حرارت گردد، و مردم پست فراوان، و خوبان کمیاب شوند.

وَ كَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا، وَ سَلَاطِينُهُ سِبَاعًا، وَ أَوْسَاطُهُ أَكَالًا،

مردم (توانمند - یا هم‌رنگ و هم‌سو با این شرایط در) آن روزگار همچون گرگ، و حاکمانشان درنده، و میانه

حالشان (قشر متوسط) طعمه خواهند بود،

وَ فُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا، وَ غَارَ الصِّدْقُ، وَ فَاضَ الْكُذِبُ،

و نیازمندان شان مردگان خواهند بود، راستی ناپدید شود، و دروغ فراوان گردد،
 وَ اسْتُعْمِلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ،
 مردم به زبان اظهار دوستی، و به دل دشمنی کنند، فسق
 وَ صَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا، وَالْعَفَافُ عَجَبًا، وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْقَرْوِ مَقْلُوبًا.
 عامل نسبت، و عفت باعث شگفتی شود، و اسلام را همچون پوستین وارونه پوشند.
 (نهج البلاغه - خطبه ۱۰۷)

● - کدام یک از این اوصاف، امروزه بیش از هر زمان دیگری ظهور پیدا نکرده است؟! و البته توجه داشته باشیم که آگاهی و بصیرت مردم، اتحاد مردم، تنفر مردم از نظام سلطه، به میدان آمدن مردم، اتحاد بیشتر مسلمانان، رشد علمی بشر و ... نیز بیش از هر زمان دیگری ظهور یافته است که از نشانه‌های نزدیک ظهور می باشند.
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

چرا مسلمانان در استضعاف هستند و از شیاطینی مثل آمریکا شکست می‌خورند؟ آیا نباید در پیروزی قیام

امام حسین علیه السلام تردید نمود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (یکس - شبهه):

به نظر می‌رسد که غایت و هدف این شبهه که در قالب سؤال طرح شده، برای القای پیروزی امریکا و شکست امام حسین علیه السلام و شکست همیشگی سایر مسلمانان می‌باشد! و البته دروغ است.

● - چرا همیشه قضایا معکوس دیده شود و سؤالات به گونه‌ای [شبهه افکن] طرح شود که قبل از پاسخ، نتایج نادرست و ضربه زنده به حق و تقویت باطل را در بر داشته باشد؟!

● - چرا نمی‌پرسیم: «به چه دلیل کفار همیشه در موضع و جبهه‌ی استکبار و ظلم هستند» و پرسیده می‌شود که «چرا مسلمانان در استضعاف هستند»؟! بالاخره اگر "استکبار" نباشد، "استضعاف" نیز نخواهد بود و اگر "ظلم" نباشد، "مظلوم" نیز نخواهد بود.

● - فرض کنید که مستکبران ظالم و جنایتکاری، چون امریکا، انگلیس، اسرائیل، سعودی و ...، با پمپاها یا هواپیماهای جنگی خود، به یکی از شهرهای مسلمانان حمله هوایی کنند و با بمباران‌ها، ده‌ها کودک، زن، مرد، پیر و جوان غیر نظامی را قتل عام کنند [مانند: فلسطین (غزه)، لبنان، سوریه، یمن، افغانستان و ...]؛ حال آیا در مقام بررسی و تحلیل، سؤال اینگونه طرح می‌شود که «چرا این بدبخت‌ها، مظلوم واقع شده و همگی کشته شدند»؟! یا اینگونه مطرح می‌شود که «چرا نظام سلطه، مسلمانان را قتل عام می‌کند»؟!

● - در امریکایی که به حسب ظاهر قدرتمندترین کشور دنیاست و پنجه‌ی ظلم خود را به جان تمامی مردم جهان، از جمله مسلمانان فرو برده است، روزانه متوسط ۴۰ نفر، در تیراندازی‌های داخلی کشته می‌شوند! حال آیا سؤال اینگونه مطرح می‌شود که «چرا این روزانه ۴۰ نفر، از افراد تروریست، مست، لابی‌بالی، عقده‌ای، کینه‌ای، روانی ... (و سایر صفاتی که خودشان نسبت می‌دهند)، شکست خورده‌اند؟! یا باید پرسیده شود که «چه جو، فرهنگ، نامنی، جهل و امکاناتی ایجاد شده است که از جوان تا سالخورده، همه مسلح هستند و هر گاه بخواهند، یک عده را می‌کشند و چرا در امریکا حمل سلاح ممنوع نمی‌شود»؟!

مسلمانان:

● - مسلمانان، اگر مسلمان باشند، به هیچ وجهی شکست نمی‌خورند؛ اگر چه ممکن است کشته، مجروح و آوار شوند. چنان که خداوند متعال فرمود که کفار، مشرکین، مستکبران و ظالمان، فقط می‌توانند به شما "آزار" برسانند، اما نمی‌توانند به پیروزی قطعی برسند و شکست قطعی بدهند؛ که اگر چنین نبود، پس از چهارده قرن جنگ‌افروزی، قتل عام مسلمانان در جهان و نسل‌کشی، امروزه نه از اسلام اثری مانده بود و نه از مسلمانان کسی باقی مانده بود؛ در حالی که جمعیت‌شان به یک و نیم میلیارد نفر رسیده است و همه روزه جمع‌کثیری در امریکا، اروپا و سایر کشورها و ملت‌ها، به اسلام می‌گروند!

● - مسلمانان، اگر مسلمان باشند، به هیچ وجهی شکست نمی‌خورند؛ چون هیچ‌گاه حق از باطل شکست نمی‌خورد، و باطل پیش از آن که بخواهد غلبه کند، خودش فانی شده است. «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا - و بگو: «حق آمد، و باطل نابود شد؛ یقیناً باطل نابود شدنی است / الإسراء، ۸۱».

● - مسلمانان، اگر مسلمان باشند، به هیچ وجهی شکست نمی‌خورند؛ چرا که فرمود: اولاً کید شیطان ضعیف است، و ثانیاً خداوند متعال کیدشان را محو می‌نماید و به خودشان بر می‌گرداند.

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (النساء، ۷۶)

ترجمه: کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می‌کنند؛ و آنها که کافرند، در راه طاغوت [= بت و افراد طغیانگر]. پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید!) زیرا که نقشه شیطان، (همانند قدرتش) ضعیف است.

«ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ» (الأنفال، ۱۸)

ترجمه: [ماجرای] این بود و [بدانید که] خدا نیرنگ کافران را سست می‌گرداند!

● - مسلمانان، اگر مسلمان باشند، و به امر الهی مبنی بر «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا - و همگی به ریسمان خدا [= قرآن، ولایت]، چنگ زنید، و پراکنده نشوید / آل عمران، ۱۰۳» عمل نمایند، حتی به صورت ظاهری و مقطعی نیز شکست نخواهند خورد.

● - مسلمانان، اگر مسلمان باشند، در بصیرت افزایی خود و جامعه می کوشند، لذا ظاهریین و لحظه گرا نخواهند بود، پس فریب نخورده و شکست نخواهند خورد:

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (یوسف علیه السلام، ۱۰۸)

پس، مسلمانی و ایمان نیز تعریف، توصیف، چارچوب، خط مشی و ضوابط معینی دارد. در عرصه‌ی تحصیل علم، همه محصل و دانش آموز هستند، اما دانش آموزان دوره‌ی ابتدایی، نمی توانند خودشان، کشور و ملت را اداره کنند. مسلمانی نیز همین طور است. همه مسلمانند، اما نهضت امام حسین علیه السلام، حضرات عباس، زینب، علی اکبر و ... می خواهد و پیروزی مقابل دشمنان کینه‌ورز و وحشی صفت، افراد مؤمن، بصیر، در میدان و مقاوم می خواهد.

مشکل در چگونگی مسلمانی است:

مسلمانی، تسلیم امر خدا شدن، در تمامی شئون و امور فردی و اجتماعی می باشد، نه صرفاً اسم گذاری "مسلمان" روی خود و یا در نهایت نماز خواندن و روزه گرفتن و انجام برخی دیگر از عبادات و رعایت برخی از احکام!

اصل، ریشه و اساس مسلمانی، به "ولایت پذیری" است. چقدر در قرآن کریم، به ضرورت پذیرش ولایت الله جل جلاله و بالتبع ولایت رسول الله و حجج الهی علیهم السلام تأکید شده است؟ چقدر در قرآن مجید، به نپذیرفتن ولایت کفار و مشرکان و ظالمان، و حتی اهل کتاب تصریح و تأکید شده است؟ مگر نفرمود حتی ولایت (سرپرستی و دوستی) کسانی که دین شما را مسخره می کنند را گردن ننهید؟! ولایت دشمن من و خودتان را نپذیرید؟ «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ... - ای کسانی که ایمان آورده اید دشمن من و دشمن خودتان را به [سرپرستی و دوستی] برنگیرید / الممتحنة، ۱».

● - پس آن که هم ادعای مسلمانی دارد و هم ولایت کفار، مشرکان، مستکبران و ظالمان را گردن می نهد، اول خودش را فریب داده و به گمراهی انداخته است و سپس جامعه را فریب می دهد و با مشکلات عدیده و حتی انحراف و شکست مواجه می کند.

● - مشکل اصلی مسلمانان از گذشته همین بود و اکنون نیز همین است. هم ادعای مسلمانی داشتند و هم به امثال معاویه، یزید، عمر سعد ...، هارون، مأمون و سایر خلفا و سلاطین ظلم و جور، امیرالمؤمنین می گفتند و

دست و پایشان را می‌بوسیدند! درست مانند مسلمانانی که امروزه حتی با شنیدن نام امریکا، انگلیس، فرانسه و ... آب دهان‌شان راه می‌افتد و به صورت مستقیم و غیر مستقیم، خود را تسلیم اسرائیل جنایتکار می‌کنند؛ حال خواه از سلاطین، امرا و مسئولین و یا ثروتمندان باشند، و یا مردم عادی و یا حتی بدبخت، بیچاره، فقیر و مستضعف!

پیروزی مسلمانان:

اما، نظام خلقت و هدایت خداوندی، پیروزی مسلمانان [تسلیم شدگان به هدایت و امر الهی] را از آدم تا خاتم علیهم السلام و تا آخرین نفر، مقدر و حتمی نموده است. هم فرمود: «لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ - هرگز خلقت خدا مبدل نمی‌گردد / الرّوم، ۳۰» و هم فرمود: «وَلَنْ نَّجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا - و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت / الأحزاب، ۶۲».

از سویی او به مؤمنان وعده فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُيَسِّبْ أَقْدَامَكُمْ - ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر (آیین) خدا را یاری کنید، شما را یاری می‌کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد / محمد صلوات الله علیه و آله، ۷»؛ از سویی دیگر، عقل سلیم نیز این منطق الهی را تصدیق می‌کند که اگر خداوند قادر و مالک یاری نماید، دیگر کسی نمی‌تواند غلبه نماید:

«إِنَّ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (آل عمران، ۱۶۰)

ترجمه: اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما پیروز نخواهد شد (غلبه نمی‌یابد)! و اگر دست از یاری شما بردارد، کیست که بعد از او، شما را یاری کند؟! و مؤمنان، تنها بر خداوند باید توکل کنند!

بنابراین، مسلمانان حقیقی، همیشه پیروز بوده، هستند و خواهند بود. نه معاویه و یزید و شمر لعنة الله عليهم اجمعین توانستند هیچ غلطی بکنند و نه امریکا و انگلیس می‌توانند هیچ غلطی بکنند؛ البته به شرطی که ما مسلمان باشیم. اگر مسلمانان، کمی به اسلام توجه و عمل کنند، کدام قدرتی می‌تواند نزدیک به یک و نیم میلیارد انسان معتقد را شکست دهد؟!

تجربه‌ی ملت مسلمان ایران:

تجربه‌ی ملت بزرگ ایران که بیشتر آنها مسلمان بوده و می‌باشند، خود نه تنها دلیل بر مدعا، بلکه درس و عبرت خوبی برای تمامی مسلمانان جهان می‌باشد، چنان که امروزه بسیاری این ملت را الگو قرار داده‌اند.

ملت ایران، نه تنها از همان ابتدا، بلکه حتی در طی چهارده قرن گذشت از اسلام و مسلمان شدن‌شان، همیشه گرفتار سلسله‌های پادشاهی، و سلطنت حکام جاهل، جابر و در بسیاری از برهه‌ها، ضعیف، ذلیل و خود فروخته بوده‌اند.

این مسلمانان، اگر مسلمان واقعی بودند، جرأت بروز نداشتند و اگر عوام الناس بودند، در عین اعتقاد به توحید، اسلام، قرآن، معاد و حتی ولایت و امامت اهل بیت علیهم السلام، شعار "جاوید شاه" سر می دادند! اما ناگهان خداوند متعال، قلوب صاف آنها را متحول نمود؛ زمینه که فراهم شد، همه رو به "ولایت" کردند و "الله اکبر" گفتند و به میدان آمدند، در صفوف متحد مبارزه کردند، شهید و مجروح دادند و در عین ناباوری جهانیان، رژیم سلطنت طاغوت را ساقط کردند.

در طی چهل سال گذشت از انقلاب و استقرار نظامی جمهوری اسلامی ایران، امریکا به عنوان "شیطان بزرگ" با یاری متحدان اروپایی و نوکران منطقه‌ای و جهانی‌اش، از هیچ ظلم، ستم، فشار، جنگ، ترور، تهدید و تحریمی علیه این نظام و این ملت، فروگذاری نکرد، و البته نتوانست «هیچ غلطی بکند»!

تجربه‌ی سایر ملل مسلمان:

تجربه‌ی فلسطین، لبنان، بحرین، یمن و ... نیز درس و عبرتی بزرگ و تاریخی است. ملت‌هایی که از مسلمانی به جز نماز و روزه و ... چیزی نمی‌دانستند و به ولایت امریکا، انگلیس، فرانسه و حاکمیت سرسپردگان داخلی آنها گردن نهاده بودند؛ سرزمین‌هایشان را از دست دادند - از شهر و دیار و خانه و کاشانه آواره شدند - نوامیس مادی و معنوی‌شان به غارت رفت - هدف قتل‌عام‌ها و نسل‌کشی‌های بسیار وحشتناک قرار گرفتند و ...؛ اما ناگهان، با نیم‌نگاهی به ملت ایران، متوجه نقش ولایت، اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، و ایمان شدند و به چند دستور قرآنی، از جمله: وحدت، به میدان آمدن، نترسیدن، تن به ذلت ندادن و ...، عمل نمودند. اکنون، سوریه در مقابل آن هجمه‌ی قدرت‌های جهانی، باقی مانده و تجزیه نشده است - توان مقاومت اسرائیل، از غضب بدون مقابله‌ی سرزمین‌های فلسطین، به ۳۳ روز، ۲۲ روز و حتی دو روز و دو ساعت تقلیل یافته است - مردم یمن با قدرت تمام ایستاده‌اند - مردم بحرین تسلیم نمی‌شوند - عراق، مستقل شد و داعش را نیز بیرون راند و

پیروزی امام حسین علیه السلام:

شاید هدف اصلی از القای اینگونه شبهات، همان نتیجه‌گیری آخرش، مبتنی بر القای شک و تردید در پیروزی امام حسین علیه می‌باشد، البته ضمن آن که امریکا را پیروز نشان می‌دهد!

● - اما، به این بیندیشید که واقعاً برای این کفار و دشمنان امروز اسلام و مسلمین و بشریت، چه فرقی می‌کند که آیا امام حسین علیه السلام، در ۱۴۰۰ سال پیش، شکست خورد یا پیروز شد؟! پس، این دشمنی شدید و همه‌جانبه در جنگ سخت و نرم [ضد تبلیغ و ایجاد تردید و تشکیک]، برای آن است که خودشان به وضوح "پیروزی سید الشهداء ابا عبدالله الحسین علیه السلام" را می‌بینند و آثار این پیروزی را با تداوم راهش در جهت‌گیری، بیداری، حرکت و مقاومت مسلمانان را با تمام وجود درک و حس می‌کنند. از

آوردن نام امام حسین علیه السلام، اگر چه فقط در عزاداری و ذکر مصیبت باشد می‌ترسند و از اجتماع مردم، تحت بیرق ایشان و تظاهرات چند میلیونی در عزاداری‌ها و اربعین، وحشت دارند. پیروزی یعنی همین.

www.x-shobhe.ir



گوناگون-تابستان ۹۸

در جایی گفته شده که امام زمان وقتی ظهور خواهد کرد که جامعه پر از بی عدالتی و ظلم خواهد بود و نافرمانی خدا گسترش می یابد و در جایی دیگر آمده: امام زمان وقتی ظهور خواهد کرد که مردم شایستگی آن را داشته باشند و خود را برای آن آماده کنند. همانطور که می دانید جمع نقیضین محال است.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبه):

جامعه‌ی انسانی، در چه دوره‌ای پر از ظلم و ستم نبوده است؛ پس چرا ظهور و قیامی اتفاق نیفتاد؟! این که فرموده باشند: «جهان را پر از عدل می کنند، همان گونه که پر از ظلم شده است»، معنایش این نیست که هنوز پر از ظلم نشده و هرگاه شد، ظهور اتفاق می افتد. همین برداشت‌های نادرست سبب می شود که عده‌ای بگویند: «اگر ظلم علت است و ظهور معلول آن»، پس برویم بر ظلم و فساد بیفزاییم یا دست مقابله نکنیم، تا ایشان زودتر قیام نمایند!

پس احادیث را باید با دقت بیشتری مطالعه نمود.

زود حکم ندهیم که "نقیض شد و جمع نقیضین محال است"؛ چرا که به هر تفاوت و یا حتی اختلافی، نقض و جمع نقیضین نمی گویند. جمع نقیضین وقتی گفته می شود که دو موضوع ضد و نقیض، از یک منظر واحد مورد نظر قرار گیرند و البته که محال است. به عنوان مثال: اگر عدم و وجود، به یک چیز و در یک زمان و حالت نسبت داده شود، جمع نقیضین گفته می شود. اگر بگویید: «اکنون در این لحظه و این نقطه‌ای که من ایستاده‌ام، هم شب است و هم روز»، جمع نقیضین می شود؛ اما اگر بگویید: اکنون در این لحظه و این مکان روز است و ساعتی دیگر شب است، دیگر جمع نقیضین نمی باشد.

● - در حدیثی آمده: «بِمَلَأُ اللَّهُ بِهٖ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» یعنی: «خداوند زمین را پر از عدل و داد می کند، چنان که پر از ظلم و ستم شده است» و در حدیث دیگری آمده است، «او (قائم آل محمد علیه السلام) که حجت خداست، چنین خواهد کرد و در احادیث دیگری نیز به همین مضمون آمده است.

●- در احادیث دیگری نیز به ضرورت آمادگی منتظران برای ظهور تأکید شده است و یا به همراهی ۳۱۳ تن به هنگام ظهور اشاره شده است که حضرات عیسی و خضر علیهماالسلام، از جمله آنان می باشند.

ظلم و ظالم:

اما در هیچ حدیثی نیامده که ظلم و بی عدالتی از سوی جمیع مردم است و آمادگی نیز باید از سوی همین ظالمان باشد! لذا "جمع نقیضین" نشده است که گفته شود: «محال است»!
همیشه ظالمانی که بی عدالتی و جور را بر مردم تحمیل می کنند، عده‌ی معدودی هستند که تعدادشان نسبت به جمیع مردم، بسیار ناچیز است. همیشه و همه جا، سران نظام سلطه، و صاحبان قدرت و ثروت نسبت به جمیع مردم، تعداد اندکی هستند که حتی قابل شناسایی و شمارش می باشند. اما مردم گروهی دیگر می باشند. بنابراین، همیشه مستضعفان و مظلومان یک گروه‌اند، و ظالمان گروه دیگری هستند که آنها را به استضعاف کشانده‌اند و به آنها ظلم می کنند؛ و همیشه مسلمانان، شیعیان و منتظران، یک گروه‌اند اما کفار گروهی دیگر و سران ستمگر آنها، گروهی دیگرند. پس "جمع نقیضین" صورت نپذیرفته است.

یک مثال قرآنی:

در قرآن کریم، از یک سو می خوانید که قرآن مجید ذکر و بیانی برای همگان است «إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ» - این [قرآن] جز پندی برای جهانیان نیست / ص ۸۷؛ و از سوی دیگر می خوانید که فقط مسلمانان را هدایت می کند:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ» (النحل - ۸۹)

ترجمه: این کتابی که بر تو نازل کرده‌ایم، توضیح همه چیز و هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان می باشد. و هم چنین می خوانید که فقط برای هدایت متقیان می باشد: «ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ» - این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه‌ی هدایت تقواییان است / البقره، ۲. چنان که می خوانید برای مؤمنان شفا و رحمت است، اما به ظالمان، چیزی جز خسران بیشتر نمی افزاید!
حال آیا ضد و نقیضی بیان شده و یا جمع نقیضین ضرورت پذیرفته است؟ خیر. آنجا که فرمود برای جهانیان است، سخن از "انذار" دارد و آنجا که فرمود مسلمانان و متقیان، سخن از "هدایت" دارد - آنجا که فرمود شفا و رحمت است، برای مؤمنان را قید نمود و آنجا که فرمود جز بر خسران نمی افزاید، برای ظالمان را متذکر گردید.
مضافاً بر این که می فرماید این رحمت و نعمت را برای همگان فرستاده‌ام، اما بدیهی است که فقط مسلمانان، مؤمنان و متقیان از آن بهره می برند و به واسطه‌ی آن هدایت می شوند.

یک مثال اجتماعی:

مثل این است که بگویید: «این پزشک برای معالجه‌ی تمامی بیماران است، اما فقط مراجعین به خودش را معالجه می‌کند و هر کس به تشخیص او باور داشته باشد و به تجویزش عمل نماید، بهبود می‌یابد».

آمادگی برای ظهور و مقابله با ظلم:

- - آمادگی مردم برای ظهور، سخن از شرایط و اوضاع مردم قبل از ظهور دارد و قیام و سرنگونی نظامات سلطه و گردنکشان، به پس از ظهور اختصاص دارد؛ پس جمع نقیضین نمی‌باشند.
- - پر شدن زمین از ظلم و ستم توسط کفار، مستکبران و ظالمین فاسد، یک مقوله است؛ و آماده شدن مردم برای قیام و مقابله با ظلم و ظالم و استقرار حکومت عدل الهی، مقوله‌ی دیگری است، پس جمع نقیضین صورت نگرفته است.

- - آیا اگر بگویند: همانگونه که شهر تخریب و آلوده شده است، بازسازی و سالم‌سازی خواهد شد - یا همانگونه که ناامنی فراگیر شده است، امنیت به مردم باز می‌گردد، جمع نقیضین است؟! بله، اگر گفته شود که "ظالمان" در عین ظلم، عدالت را برپا می‌کنند، می‌شود جمع نقیضین!

آمادگی عمومی:

مردم در آمادگی برای ظهور و قیام نیز به دو بخش عمده تقسیم می‌شوند: یک گروه مسلمانان، شیعیان و منتظران می‌باشند که آمادگی آنها، از نوع کار، تلاش و جهاد در مسیر فراهم سازی شرایط و مقدمات ظهور می‌باشد. این عده از هم اکنون ایشان را می‌شناسند و به ایشان به عنوان امام اعتقاد دارند و در رکابش خدمتگزارند، به وقت ظهور نیز به سوی یاری ایشان می‌شتابند.

اما گروه دیگر، عموم مردم در سرتاسر جهان می‌باشند و آمادگی آنها چنین نیست که همه قبل از ظهور ایشان، مسلمان و شیعه اثنی عشری و منتظر شده باشند، بلکه از یک سو ناامیدی از تمامی مدعیان نجات بشر آنها را آماده‌ی پذیرش منجی الهی می‌کند و از سویی دیگر خودشان خواهان وحدت عمومی و خیر عمومی و عدالت جهانی می‌شوند و در این راه می‌کوشند.

* - سخن از "حکومت واحد جهانی"، در قرون گذشته، مطرح نبود و حتی تخیل و تصورش نیز به اذهان خطور

نمی‌نمود؛ اما اکنون نه تنها اندیشمندان در جهان، بلکه بیشتر مردم خواهان برداشته شدن مرزها و یکی شدن جوامع و عمومی شدن امکانات هستند؛ فرقی این است که نظام سلطه [امریکا] مدعی است که «من باید رهبر

این حکومت واحد جهانی باشم»!

* - گسترش ارتباطات مردمی، رشد علمی بشر در علوم گوناگون، دشمن شناسی مصداقی (نظام سلطه) و مخالفت با آن و ...، همه گام‌هایی در جهت آمادگی عمومی می‌باشد. از تظاهرات ۹۹ درصدی‌ها در امریکا گرفته تا قیام

جلیقه زردها در فرانسه، یا تظاهرات مردمی در انگلیس، آلمان و ...، همه گام‌هایی در آمادگی برای قیام عمومی علیه استکبار جهانی و ظلم و در راستای استقبال از حکومت عدل جهانی می‌باشد.

"آمادگی عمومی"، یعنی مردم به قابلیت شناخت حق و باطل می‌رسند و نظریات ضد ارزشی [بد و خوب نداریم، حق و باطل نداریم، اینها همه اعتباری است و ...] همه در اذهان عمومی رنگ می‌بازد.

"آمادگی عمومی"، یعنی مردم به قابلیت شناخت خداوند متعال، بندگی او و نجات از بندگی طواغیت می‌رسند و بالتبع از فرستاده‌ی او استقبال می‌نمایند؛ نه این که همه نماز شب می‌خوانند!

"آمادگی عمومی"، یعنی مردم به قابلیت دشمن‌شناسی می‌رسند و برای قیام به قسط و مقابله با هر گونه جهل، ظلم و فساد در عالم قابلیت و آمادگی پیدا می‌کنند.

زمینه سازی:

فرض کنید که در منطقه‌ای وسیع و پرجمعیت، مردم نیاز به محصولات کشاورزی دارند، اما نه علمش را دارند و نه از امکانات لازم برای کشت برخوردار می‌باشند و گاه حتی خود نیز نمی‌دانند که چه نیازی دارند! حال یک مدیر قدرتمندی بگوید: من برای شما بذر، ماشین‌آلات، آب و سیستم‌های آبرسانی می‌آورم و حتی شما را تعلیم می‌دهم؛ اما لازمه‌اش این است که اولاً خودتان بخواهید - ثانیاً در میدان عمل حاضر شوید - ثالثاً سعی کنید تا جایی که می‌توانید، سنگ‌ها را بردارید و زمین را تسطیح کنید - رابعاً نسبت به تعلیم و فراگیری رغبت و اهتمام نشان دهید ... و البته مقابل زمین‌خواران، غاصبان، ظالمان و مزاحمان، صف آرایی کنید و خود را برای هر گونه مقابله آماده نمایید. آیا این جمع نقیضین می‌شود؟!

ظهور نیز همین طور است، ما هر کاری کنیم، نمی‌توانیم عدالت و عدل الهی را حتی در یک شهر کوچک محقق و اجرا نماییم، اما حداقل باید خواهان آن باشیم و جهت تحقق آن، زمینه‌سازی کنیم، به میدان بیاییم و از خداوند متعال تعجیل در ظهور آن منجی عالم بشریت را مسئلت نماییم.

امام خمینی رحمه الله علیه:

«ما همه انتظار فرج داریم و باید در این انتظار خدمت کنیم. انتظار فرج، انتظار قدرت اسلام است و ما باید کوشش کنیم تا قدرت اسلام در عالم تحقق پیدا کند و مقدمات ظهور آن شاءالله تهیه بشود». (صحیفه امام؛ ج

۸، ص ۳۷۴)

با توجه به فرا رسیدن محرم، در مورد "مطلق عزاداری" و این که می گویند "اثر منفی در روان جامعه دارد و افسردگی می آورد"، توضیح دهید.

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

آیا آنان که می گویند: «هر گونه عزاداری اثر منفی دارد»، خودشان تا کنون در هیچ مصیبتی عزادار نشده اند؟! خب اگر چنین باشند که یا هنوز "آدم" نشده اند، یا به لحاظ روحی و روانی تعادل ندارند و "بیمار" هستند و حتماً باید با مراجعه به متخصصین گوناگون، برای مداوای هر چه سریع تر خود اقدام نمایند!

روان آدمی، هم خوشحالی و شمع دارد و هم ناراحتی و غم و اندوه، بنابراین ممکن است در مواردی از خوشحالی جشن بگیرد و در مواردی از غم و اندوه عزاداری نماید.

موضوعات خوشحالی و شمع و نیز ناراحتی، غم و اندوه را نیز می توان به طور کلی به دو دسته تقسیم نمود:

یک - تمامی دستاوردهای مطلوب - اعم از مادی و معنوی - سبب خوشحالی می شوند؛ حتی اگر آن دستاوردها به ظاهر مطلوب باشند، اما خود سبب مصائب بزرگ در آتیه گردند و یا حتی اگر باطل باشند. در یک جمله، تمامی دستاوردهایی که به نزد آدمی "نعمت" محسوب می گردد [ولو در باطن نعمت باشند]، سبب خوشحالی می گردند.

دو - تمامی موارد از دست دادن "نعمت ها"، سبب ایجاد ناراحتی و غم می گردند، هر چند که ظاهرش از دست دادن باشد و آن از دست دادن، خودش یک نعمت بزرگی برای رسیدن به نعمات بعدی باشد و هر چند که اندوه برای از دست دادن چیزی بی مورد و یا حتی باطل باشد.

جشن و عزا:

ممکن است که آدمی در دل و درون خودش، به دلایلی خوشحال و یا ناراحت و مغموم باشد، و ضرورتی نبیند که آن را بروز و ظهور دهد؛ و حتی ممکن است که در ظاهر خلاف آن را نشان دهد. مانند مردی خسته، ناراحت و درگیر، که با روی خوش وارد خانه می شود و یا مانند عزاداری که برای تولد دیگری، خوشحالی بروز می دهد.

اما، "جشن و عزا"، یعنی ظهور و بروز این خوشحالی یا ناراحتی، در انظار و به دیگران؛ و این ظهور و بروز هنگامی اتفاق می افتد که خوشحالی یا ناراحتی، فردی نباشد و برای گروه و عده ای کم و یا زیاد، موضوعیت داشته باشد. مثل جشن ها و عزاهای ملی یا مذهبی، که در سرتاسر عالم رواج دارد.

بنابراین، این "جشن و عزا"، از مسئله شخصی خارج شده و گاه حتی صبغهی "فرهنگی" و حتی "سیاسی" به خود می‌گیرد؛ چنان که برگزاری جشن‌های عید نوروز، برای خودمان جلوه‌ی فرهنگ ملی دارد، اما برگزاری آن در ده‌ها کشور دیگر، برای ما وجهه‌ی سیاسی نیز دارد.

اعلام مواضع:

گاهی برگزاری "جشن یا عزا"، که گفته شد جنبه‌ی عمومی دارد، کاملاً "اعلام مواضع" می‌باشد، خواه برای پیروزی یک تیم فوتبال باشد، یا یک انتخابات ملی، و یا حماسه‌ی کربلا و عاشورا، و یا بخش عزای شب‌های قدر و یا جشن‌های سوم و نیمه شعبان و یا تظاهرات اربعین حسینی علیه السلام. در برپایی "جشن و یا عزا"ی عمومی، چه در یک جمع کوچک باشد و چه در یک کشور و یا بخشی از جهان، شرکت کنندگان "اعلام مواضع" می‌کنند که در کدام جبهه قرار دارند و طرفدار کدام گروه یا جناح هستند؛ حرف‌شان چیست و هدف و راه‌شان کدام است؟

عزاداری برای ابا عبدالله الحسین علیه السلام:

بنابراین، عزاداری گسترده در ماتم ترور و شهادت اهل بیت پیامبر اعظم صلوات الله علیهم اجمعین، ضمن آن که صبغهی فرهنگی و سیاسی دارد، و نیز "اعلام مواضع" یک جمع، و یا یک ملت، و یا یک امت می‌باشد، پویایی آن حرکت را نیز تداوم می‌بخشد؛ چرا که ماجرای رویایی حق و باطل، هم چنان ادامه دارد. مردم با برپایی مراسمات عزاداری در محرم [به ویژه تاسوعا و عاشورا] و یا راهپیمایی و تظاهرات روز اربعین، چه در فاصله نجف و کربلا و چه در هر کشور و شهر دیگری، به خودشان و به همگان اعلام می‌کنند که از فاجعه، جنایت و مصیبت، به شدت ناراحت و مغموم هستند، چرا که در جناح اهل بیت علیهم السلام و جبهه‌ی حق قرار گرفته‌اند؛ امام‌شان، سیدالشهداء امام حسین علیه السلام است و در مقابل تمامی یزیدها و یزیدیان زمان، صف‌آرایی کرده‌اند.

● - در واقع یکی از مصادیق و مظاهر «إِنِّي سَلَّمْتُ لِمَنْ سَأَلْتُمْ وَحَزْبٌ لِمَنْ حَارَبْتُمْ وَوَلِيٌّ لِمَنْ وَالَاكُمْ وَ عَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ - من در صلح با کسی که با شما در صلح باشد و در جنگ هستیم، با کسی که با شما در جنگ باشد؛ و دوستم با کسی با شما دوست باشد و دشمنم، با کسی که با شما دشمن باشد» که در زیارت عاشورا می‌خوانیم و اعلام می‌نماییم، همین عزاداری‌های گسترده و با شکوه، در مصیبت‌های کربلا و عاشورا می‌باشد.

آثار این عزاداری‌ها:

بنابراین، این نوع از عزاداری، و عزاداری برای از دست دادن بزرگترین نعمت الهی، که همان "امام" می‌باشد، و عزاداری در مصیبت‌های وارده بر ایشان، و عزاداری در آن چه مستکبران، ظالمان و جاهلان در گذشته و حال بر

سر ما آورده‌اند؛ و تظاهر شناخت‌ها، باورها، محبت‌ها و مودت‌ها و بالتبع اعلام اعلان مواضع، نه تنها "اثر منفی" ندارد، بلکه از جوانب گوناگون، آثار مثبتی دارد که ابعاد آن قابل شمارش و اندازه‌گیری نمی‌باشند.

- - سالی یکبار، صدها میلیون انسان، حول یک محور تجمع می‌کنند؛
- - سالی یکبار و در یک دوره‌ی زمانی کوتاه و معین، قلوب صدها میلیون انسان، متوجه یک "محبوب" می‌گردد و فرمان «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا - همه با هم به حبل الله اعتصام بجوید / آل عمران، ۱۰۳» محقق می‌گردد.
- - سالی یکبار، صدها میلیون انسان که در شرایط گوناگونی قرار دارند و چه بسا گرفتار بسیاری از جهل‌ها و معاصی شده باشند، با نور "مصباح الهداه" به سوی "سفینه النجاة = کشتی نجات"، سیدالشهداء علیه السلام می‌روند تا خود و جامعه بشری را از گرداب‌ها و سیل‌ها و طوفان‌های مهلک ظلم زمان خود، خارج نموده و نجات دهند.

- - سالی یکبار صدها میلیون انسان، با لبیک به دعوت امام حسین علیه‌السلام، آن هم لبیکی که مبتنی بر شناخت عقلی و علمی، و محبت و عشق قلبی و بصیرت است، همه با هم شعار "هَيْهَاتَ مِنَّا الذِّلَّةُ" سر می‌دهند و از عرصه‌های ذلت و خواری، به سوی قله‌های عزت و سربلندی رهسپار می‌شوند.
- - سالی یکبار جماعت چند صد میلیونی، در مقابل یزیدیان زمان صف‌آرایی می‌کنند و بیش از پیش نزد خداوند متعال، محبوب و برگزیده می‌گردند:

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنِيَانٌ مَرْصُورٌ» (الصف، ۴)

ترجمه: محققا خدا دوست می‌دارد کسانی را که در راه او به صف کارزار می‌ایستند، (صفوفی چنان محکم که تو گویی) بنیانی (آهنین) ساخته شده از قلعدن.

ترس دشمنان امروز:

نظامات استکباری و جبارانه‌ی کفر، همیشه از انسان‌های برحق، حق‌طلب و حق‌جو، که در رأس آنها "امامان علیهم السلام" قرار داشته و دارند، می‌ترسیده و می‌ترسند؛ لذا برای سرکوب آنها، و دور کردن آنها از مردم و نیز مردم از آنها، از هیچ حيله، ترسند و جنایاتی فروگذار نکرده و نمی‌کنند. بایکوت، ترور شخصیت، ضدتبلیغ، دروغ‌پراکنی، تهمت، مسخره کردن ... و بالاخره ترور و قتل بزرگان و طرفداران آنها. این ظلم و فساد (تباهی)، همیشه بوده، هست و خواهد بود.

معاویه و یزید علیهما اللعنة، حتی وجود و حیات امام حسن و امام حسین علیهما السلام را برنتافتند و یکی را به زهر کینه و دیگری را به شمشیر ظلم، ترور کرده و به شهادت رساندند و پس از آن نیز یاران و طرفداران آنها را در محاصره و تحریم‌های گوناگون قرار داده و بالاخره کشتند. تا جایی که چه در گذشته (دوران اموی) و چه اکنون

(توسط سعودی، وهابیت و داعش و امثالهم)، اسم گذاری فرزندان به نام اهل بیت علیهم السلام، جرمی سنگینی شمرده شده که مجازاتش مرگ است!

● - بنابراین، آنان به شدت از این "عزاداری‌های" زنده کننده، بصیرت بخش، جهت دهنده و حرکت‌زا، به سمت خدا و با دشمنی مظاهر گوناگون طاغوت، وحشت داشته و دارند.

نه سران امریکا، انگلیس و اسرائیل و متحدان و نوکران آنها دل‌شان برای ما و عزاداری‌های می‌سوزد، و نه این منافقان با نقاب و بی‌نقاب، نفوذی یا رسوا و اخراج شده، نگران ماتم‌ها و اشک‌های ما هستند؛ چرا که همین‌ها هستند که هر نقطه‌ای را به کربلایی مبدل نموده و هر روزی را برای گروهی از مسلمانان، عاشورا کرده و عزیزان‌شان را از کودک شیرخواره گرفته تا پیرمرد کمر خم شده، به خاک و خون می‌کشند؛ بلکه آنها به شدت از این عزاداری‌ها نگرانند و می‌ترسند. ترس‌شان از همین جمع شدن مردم، زیر بیرق امامان و به ویژه ابا عبدالله الحسین علیه السلام است که منجر به قیام عمومی و ظهور خواهد شد. ان شاء الله.

در مورد طول عمر انسان، آیا خدا اگر بداند کسی ده سال بعد اصلاح می‌شود یا ایمان می‌آورد آنقدر او را نگه می‌دارد تا ایمان بیاورد؟ یا اگر کسی حتی به امید توبه گناه کند، این که می‌گویند ممکن است اجل او را مهلت ندهد چه می‌شود؟ آیا یعنی خدا با وجود اینکه می‌داند این آدم توبه خواهد کرد باز فرصت زندگی را از او می‌گیرد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

فرض کنید که به نوجوان یا جوانی متذکر می‌گردید که از هم اکنون تحصیل علم و ادب کن و او گوش نمی‌کند، اما شما می‌دانید که در هفتاد سالگی متوجه تذکر شما می‌شود و می‌خواهد تحصیل علم و ادب نماید! آیا باید در هفتاد سالگی دوباره نوجوان و یا جوان شود؟! پس در نظام خلقت و هدایت فرصت سوزی و یا غنیمت شمردن فرصت و نعمت نیز یک اصل است.

پرسش و پاسخی که هیچ نقش و رهنمونی برای رشد و هدایت ندارد، به جز اتلاف وقت و آشفته‌گی ذهن، حاصلی نخواهد داشت. فرض کنید کسی بگوید که «بله خداوند به او ده سال دیگر عمر می‌دهد تا اصلاح شود»، حال از کجا معلوم می‌شود که خداوند متعال راجع به چه کسانی می‌دانسته که ده سال بعد اصلاح می‌شود یا نمی‌شود و این کسی که اکنون از دنیا رفته، آن ده سال را نداشته یا به پایان رسانده است، و اگر ده سال دیگر می‌ماند چه می‌شد و از کجا معلوم می‌شود که عمر آدمی چقدر است و ...؟! پس این بحث به جایی نمی‌رسد و فایده‌ای ندارد! اما دانستن اموری بسیار مهم می‌باشد.

الف - نظام هدایت نیز مانند نظام خلقت، علیمانه، حکیمانه، و بر اساس مقدرات (اندازه‌ها)، منظم و زمان‌مند خلق شده و نیز اداره و ربوبیت می‌شود. بنابراین، آنگاه که فرصت‌ها و امکانات برای حصول به امری سپری شد، دیگر گذشته است. مانند درختی که در بهار و تابستان میوه نهد - مانند شخصی که در کهنوت ازدواج کند و انتظار بچه‌دار شدن و تربیت او را تا سن ازدواجش داشته باشد - مانند کسی که جوانی را به تنبلی و غفلت گذرانده و حال در میانسالی و پیری می‌خواهد زندگی را شروع کند و ...! وقتی شب شد، دیگر روز نیست، نور نیست و همه جا روشن نیست؛ پس دیگر کسی نمی‌تواند بگوید: اگر روز دو ساعت بیشتر طول می‌کشید، من راه می‌یافتم.

بنابراین، هدایت یافتن، به طول عمر نیست، بلکه به بسته نشدن ابواب هدایت و ضایع نشدن شرایط هدایت‌پذیری می‌باشد؛ ممکن است کسی در سن ۲۵ سالگی، مانند مرگ مغزی، به مرحله‌ی مرگ درکی برسد و ختم الله شود و شصت سال دیگر نیز عمر کند:

«حَتَّمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَهُمْ عَدَابٌ عَظِيمٌ» (البقره، ۷)

ترجمه: خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده‌ای است و آنان را عذابی دردناک است.

و البته ممکن است کسی در غفلت بوده باشد، اما به مرحله‌ی مرگ عقلی، درکی، فهمی و ایمانی نرسیده باشد، هنوز قلبش زنده باشد و در سنین بالاتر راه یابد و هدایت شود. بنابراین، هدایت نیز مانند خلقت قانونمند است. در عالم فیزیک و پزشکی، می‌گویید: ممکن است که دستی که به علی از کار افتاده، روزی به کار افتد؛ اما هیچ‌گاه نمی‌گویید: «ممکن است به جای دست قطع شده، دست جدیدی بروید!» بنابراین، بر اساس قاعده‌ی «اگر علت نباشد، معلول نیز نخواهد بود»، گاه تمام امکان‌ها و راه‌ها برای هدایت بسته می‌شود، چنان که خالق و رب عظیم در مورد کسانی که در عین شناختن راه صحیح و حتی باور و قبول آن، تغییر مسیر می‌دهند و دوباره به سوی باطل و ظلم می‌روند، می‌فرماید: «دیگر چگونه هدایت شوند» یعنی دیگر هیچ راهی برای هدایت شدن آنها باقی نمانده است؟!

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»

(آل عمران، ۸۶)

ترجمه: چگونه خداوند قومی را که بعد از ایمانشان کافر شدند هدایت می‌کند با آنکه شهادت دادند که این رسول بر حق است و برایشان دلایل روشن آمد و خداوند قوم بیدادگر را هدایت نمی‌کند.

ب - دقت نماییم که لطف، رحمت، مغفرت و عفو الهی، هیچ‌گاه با علم، حکمت و عدل او منافات ندارد؛ چنان که علم او، با قوه‌ی عاقله و اختیار و انتخاب و عمل بشر منافات ندارد؛ لذا در مقوله‌ی "هدایت" نیز هیچ امری

خارج از نظامات حاکم بر خلقت صورت نمی‌پذیرد «لَا تُبَدِّلُ خَلْقَ اللَّهِ - خلقت خدا مبدل نمی‌گردد / الروم، ۳۰» - و اندازه‌های معلوم (علمی) که همان مقدرات می‌باشند، به هم نمی‌ریزد:

«وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ» (الحجر، ۲۱)

ترجمه: و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ماست و ما آن را جز به اندازه‌ای معین (علمی) فرو نمی‌فرستیم.

ج - مهم‌تر آن که بدانیم در نظام هدایت، به هیچ کس ظلمی نمی‌شود و خداوند متعال حجت را بر همگان تمام می‌کند. البته مقصود از "اتمام حجت"، این نیست همگان به درجات عالی توحیدی برسند، اما به همگان عقل داده است و عقل طبق فرمایش امام کاظم علیه السلام، "حجت درونی" می‌باشد. شاید بتوان گفت که مهم‌ترین معیار برای این که به کسی ظلمی نمی‌شود، این است که از هیچ کس بیش از آن چه به او داده شده، انتظاری نمی‌رود و مطالبه‌ای صورت نمی‌پذیرد: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا - خدا هیچ کس را جز [به قدر] آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند / اطلاق، ۷».

طول عمر:

طول عمر، معلول "ایمان و کفر" نمی‌باشد؛ اگر چه زمان مرگ به واسطه عبادات و یا گناهان، عقب یا جلو می‌افتد! امروزه علم تجربی می‌گوید: هر یک ترمزی که ناگهانی در رانندگی انجام می‌شود، نزدیک به دو دقیقه از عمر می‌کاهد، و یا هم چنین مصرف دخانیات و یا مشروبات الکلی و آن چه که امروزه در این رابطه، به واسطه علوم تجربی کشف شده و بیان می‌شود، در آموزه‌ای اسلامی، به صورت جامع‌تر بیان گردیده است، چنان که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ وَ مَنْ يَعِيشُ بِالْإِحْسَانِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَعِيشُ بِالْأَعْمَارِ» (بحار ۳۵۴/۷۰)

ترجمه: آنها که بر اثر گناه می‌میرند از آنها که با مرگ طبیعی از دنیا می‌روند بیشترند!، و آنها که بر اثر نیکوکاری عمر می‌کنند از آنها که با عمر طبیعی زندگی می‌نمایند زیاده‌ترند.

لابد می‌پرسید: چگونه ممکن است که هم طول عمر و مرگ مقدر باشد و هم به دلایلی عقب و جلو بیفتند؟! بی‌تردید خداوند متعال برای هر کسی حداکثر طول عمری را مقدر نموده است که اجلش حتی یک ثانیه نیز به تأخیر نمی‌افتد. حال فرض کنید که برای حد اکثر عمر کسی، ۲۰۰ سال مقدر شده باشد [که زیاد هم نیست]، اما گناهان فردی و اجتماعی، کمبودها و نارسایی‌های محیطی و ...، عمر او را به ۵۰ سال کاهش می‌دهد و عباداتش، صلح ارحام و صدقاتش، دعاهایش و ...، سی سال از این کاهش را جبران نموده و عمرش به ۸۰ سال می‌رسد. اما اگر هیچ مشکلی پیش نیاید نیز بیش از همان ۲۰۰ سال عمر نخواهد نمود.

بی تردید آنگاه که به واسطه‌ی بمباران، کودکانی در فلسطین، ایران، لبنان، کشمیر، یمن و ... قتل عام می‌شوند، عمر آنها همان سه، پنج یا هفت سال نبوده است؛ یا وقتی جوان ۲۵ ساله‌ای در جهاد فی سبیل الله، در جبهه‌ها نبرد، دفاع از حرم‌ها و یا مرز و بوم خودش و یا برای نجات سایر مسلمانان عالم به شهادت می‌رسد، حداکثر عمرش همان ۲۵ سال نبوده است؛ بلکه به واسطه‌ی ظلم ظالمان، مقدرات (اندازه‌هایی) رقم خورده که مرگ او را زودتر رسانده است!

ایمان و اصلاح:

سن تکلیف، فقط بلوغ جنسی نیست، بلکه در اصل روح انسان و "عقل و قلب" او به حدی از بلوغ (کمال) رسیده می‌رسد که قابلیت می‌یابد مخاطب هدایت و کلام الهی، اوامر و نواهی الهی قرار گیرد. بنابراین، شرط این نیست که چقدر عمر می‌کند، بلکه شرط این است که از همان ابتدا در شناخت، باور، ایمان و عمل صالح بکوشد و اگر تأخیری در فهم، درک، معرفت، باور و عمل او رخ داد، به عمد خود را به غفلت نزند و هرگاه که فهمید، از قصور و تقصیرش استغفار و توبه کند، و سریعاً جهت خود را تغییر دهد. حال خواه صد سال بعد نیز زنده باشد، و خواه چند ساعتی بیشتر زنده نماند. مانند حرّ سلام الله علیه که اندک مدتی پس از تغییر جهت و اقدام برای اصلاح خود، به شهادت رسید و در همین فاصله چنان تغییر یافت، که از نامیان عاشورا، در دنیا و آخرت گردید!

گناه حرّ کم نبود و اگر بر نمی‌گذشت، در دنیا و آخرت، در زمره‌ی عمر سعد، شمر و خولی بود. او راه امام را در کربلا سد کرده بود و در زمینه‌سازی وقوع عاشورا نقش داشت، اما بازگشت و به مقام شهادت و آن هم در رکاب سید الشهداء علیه السلام رسید.

گناه به امید توبه در آینده:

ارتکاب گناه، به امید توبه در آینده، مصداق بارز خودفریبی و ظلم به خویشتن است، چرا که اولاً شخص مرتکب گناه عمدی می‌شود، یعنی می‌داند که گناه است و انجام می‌دهد و ممکن است که این عمد و لجاجت، اثری بگذارد که دیگر امکان استغفار و توبه نیابد - ثانیاً چه کسی از یک ثانیه‌ی بعد خودش خبر دارد که به امید توبه در آن لحظه گناه کند؟!!

علم خداوند سبحان:

خداوند متعال به تمامی احوال بندگانش علم دارد و علم او "اگر" ندارد. او هم می‌داند که چه نعمات و موهباتی به بنده‌اش داده است، هم می‌داند که بنده‌اش چگونه از این نعمات و موهبات استفاده کرده و می‌کند. لذا می‌فرماید: «من راه هدایت را به رویت باز کردم، خواه بپذیر و خواه نپذیر»، اما بدان که فرصت تو همیشگی

نیست، یک لحظه‌ای سوت پایان را می‌زنند و دیگر هیچ امکانی نخواهی داشت! اینجا دیگر "اگر - شاید - چه بسا و ... " ندارد؛ لذا فرصت‌ها را غنیمت بشمار و نعمات را شاکر باش.

می‌فرماید: گناهکار به محض این که می‌میرد و چشمش به حقایق باز می‌شود، می‌گوید: «خدایا مرا برگردان تا آدم شوم و جبران کنم»؛ اما خداوند متعال می‌فرماید که چنین امری اتفاق نمی‌افتد، و این نیز حرف و شعار است، یعنی اولاً چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد و ثانیاً اگر صدبار هم باز گردد، باز هم همان است، چنان که هر روز بعد از خواب، بیدار می‌شود، بر می‌گردد، اما باز هم همان است:

«حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ * لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ» (المؤمنون، ۹۹ و ۱۰۰)

ترجمه: تا آنگاه که مرگ یکی از ایشان فرا رسد می‌گوید پروردگارا مرا بازگردانید * شاید من در آنچه وانهادم کار نیکی انجام دهم؛ نه چنین است؛ این سخنی است که او گوینده آن است و پشاپیش آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته خواهند شد.

امام حسین هدف از حرکت‌شان به سمت کوفه را قیام عنوان کردند و زمان حرکت‌شان ماه‌های حرام ذیحجه و محرم که خونریزی و قتال با کافران در آنها حرام است بود و لازمه‌ی قیام خونریزی است حال آیا امام حسین کار حرامی مرتکب نشدند؟!

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه تمامی تحرکات امامان علیهم السلام، به ویژه در برابر ظلم و جور، یک "قیام" است، اما مقصود در این سؤال، قیام مسلحانه است که مستلزم جنگ و خونریزی می‌باشد. حال در کجا و طبق چه سندی، امام حسین علیه السلام، هدف از حرکت‌شان را "قیام و آن هم قیام مسلحانه برای جنگ" اعلام نموده‌اند؟! هیچ‌گاه صورت مسئله غلط، به پاسخ نمی‌رسد! آیا در ایامی که باید بیشتر در "امام‌شناسی" تدبر و تفکر نماییم، ذهن بدین سو رفته است که آیا امام حسین علیه السلام، فعل حرام انجام داده است یا خیر؟!

● - از آنجا که رویارویی "حق و باطل" همیشه تداوم دارد، فکر کنید که در آن زمان و موقعیت قرار دارید، اسلام یزیدی، یزید، عمر سعد و شمر و خولی لعنة الله عیهم در یک جبهه و امام حسین و اصحاب و یاران علیهم السلام نیز همه در جبهه مقابل؛ و قرار است که شما انتخاب کنید. اما به جای آن که نگاه به "ولایت الهی" نمایید، و نیز جهل، کفر و ظلم جبهه‌ی مقابل را ببینید، بگویید: «بگذارید اول فکر کنم و که آیا فعل امام معصوم علیه السلام، حرام است یا خیر»؟!

● - اگر برسید: «چرا امام در این ایام حرکت نمودند؟» یک پرسشی می باشد که پیدایش آن برای هر ذهنی جایز است؛ اما وقتی با "قیام و آن هم در ماه های محرم" شروع می شود و پرسیده می شود: «آیا حرکت امام حرام نبود؟» دیگر سؤال نیست، بلکه یک "شبهه" است، یعنی حق و باطل چنان به هم نزدیک و شبیه می شوند که ذهن دچار شبهه می گردد!

● - همیشه در مواجهه با هر پرسش و یا شبهه ای که به ذهن خطور می کند و یا به طرق مختلف به آن القا می شود، به جوانب آن نیز بیندیشید. چه بسا در اندیشه مسائلی برای ذهن باز شود که بسیار مهم تر از اصل آن سؤال یا شبهه و پاسخش می باشد. از جمله جوانب همین شبهه، که بیانگر ضعف و اشکال اساسی در امام شناسی و باور امام می باشد، و مسائلی چون کربلا و عاشورا و ... همه فرع بر آن است.

آیا [العیاذ بالله] امام حسین علیه السلام علم به قرآن کریم و احکام نداشتند؟! یا آن که تقوای رعایت قرآن و احکام را نداشتند؟! آیا ما به این ضعف علمی، اعتقادی، ایمانی، نظری و عملی؛ فهمیدیم که چه کاری حلال است و چه کاری حرام، اما امام حسین علیه السلام نفهمیده بودند و اتفاقاً در مسیری حرام و باطل، جان خود و خاندان رسول اکرم صلوات الله علیه و آله، و بهترین بندگان خدا و یاران را فدا می نمایند؟!!

●●● - پس، شبهه را به یک پرسش معقول مبدل می نماییم که «چرا این حرکت و واقعه ی کربلا، در ماه های حرام اتفاق افتاد؟!»

الف - امام حسین علیه السلام دانستند که قرار است در یک عملیات تروریستی، خون ایشان در حال طواف کعبه ریخته شود، و گفته شود: «ما که با ایشان مشکل نداشتیم، لاید یکی دشمنی شخصی داشته که ایشان را ترور نموده و در بین جمعیت گم شده است...»، لذا از انجام مناسک حج صرف نظر نمودند، تا این توطئه خنثی شود.

ب - به امام حسین علیه السلام، در مدینه گفته شد که دستور یزید است که یا از تو بیعت بگیریم و یا تو را بکشیم! پس مجبور شدند از مدینه نیز خارج شوند، یا از مسیر حج به آن باز نگردند.

ج - بزرگان کوفه در دعوتنامه هایی نوشتند: «حال که الزاماً نمی توانید در مدینه، مکه و سرزمین حجاز بمانید، به سوی عراق و کوفه، که مرکز حکومت پدرتان بود تشریف بیاورید، که ما همه طرفدار شما و مخالف یزید هستیم، اما امام نداریم و با جان و دل منتظر شما هستیم، تا به ولایت و امامت شما، در مقابل زیاده خواهی های یزید و لشکرکشی او از شام بایستیم.»

اهداف خروج:

ایشان نفرمود کن "من قیام می‌کنم"، بلکه فرمود: «من خروج می‌کنم = خارج می‌شوم» - و نفرمود که هدف من قیام است، بلکه فرمود: «هدف من اصلاح امت جدم می‌باشد» - و نفرمود که می‌خواهم بچنگم، بلکه فرمود: «می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم» - و نفرمود که قصد دارم این هدف را به روش جنگ سخت در میدان محقق نمایم، بلکه فرمود: قصد دارم این کار را به سیره‌ی پدرم و جدم رسول الله صلوات الله علیه و آله انجام دهم».

● - بنابراین، این چنینش که گفته شود: «ایشان قیام نمود - لازمه قیام خونریزی است - جنگ در ماه‌های حرام، حرام است» تا نتیجه‌گیری شود که «ایشان فعل حرام انجام داده‌اند»، کلاً خطاست.

نکته:

یک - چرا گفته نمی‌شود که «این یزید کافر، شرابخوار، میمون‌باز، ظالم و جنایتکار، در ماه حرام، راه امام و همراهانش را سد کرد و همگی را ترور و قتل عام نمود»! بلکه گفته می‌شود: «امام قیام کرد، لازمه قیام خونریزی است و...»!

دو - به هیچ وجهی لازمه‌ی "امر به معروف و نهی از منکر" جنگ و خونریزی نمی‌باشد، حتی لازمه‌ی مقابله با آن، یا ایجاد جوّ خفقان نیز جنگ و خونریزی نمی‌باشد، مگر این که دشمنان خدا، اسلام، مسلمین، انسان و انسانیت، یعنی همان نظام سلطه‌ی استکباری، حتی وجود و حیات نیکان و خیرخواهان و بیدارگران یک امت را برتابند و چون همیشه‌ی تاریخ، قصد ریختن خون آنان و قتل عام و یا ترورشان را نمایند. درست مانند زمان معاصر.

سه - مواضع و بیانات سیدالهدشاء علیه السلام، به خوبی نشان می‌دهد که هدف ایشان یک قیام مسلحانه نبود و اگر چنین هدفی داشتند، راه و رسم تشکیل و تجهیز سپاه و آرایش جنگی را خوب بلد بودند. وقتی در راه کوفه، راه ایشان و همراهان را در کربلا سد می‌کنند، می‌فرمایند: «من به دعوت بزرگان کوفه به این سمت آمدم، اگر نمی‌خواهند بر می‌گردم»، گفتند: نمی‌شود! فرمودند: «راه سومی را می‌روم»، گفتند: خیر، نمی‌گذاریم. ما دستور داریم که یا بیعت بگیریم و یا تا آمدن سپاهیان شام تو را در اینجا نگه داریم که نتیجه‌اش مرگ است. پس ایشان مبنی بر منطق والای «هَيِّهَاتَ مِنَّا الدَّلَّةُ»، یعنی که به ذلت و در نهایت باز هم به ترور و کشته شدن می‌انجامید، تن ندادند.

● - حال ما در بررسی وقایع، به منظور جهت‌گیری خودمان، چه کنیم؟ آیا از خود و تاریخ بپرسیم: «معاویه و یزید، عمر سعد و شمر و خولی که بودند، چه می‌خواستند، چه کردند و چرا؟! یا بپرسیم: «چرا امام حسین، در ماه حرام قیام کرد، آیا فعل ایشان حرام نبود»؟!»

جنگ در ماه حرام:

خداوند متعال، به هیچ بهانه‌ای، اجازه ذلت، خواری، تسلیم، توسری خوری و اطاعت از طواغیت را به بندگانش نمی‌دهد، لذا هیچ‌گاه به بندگان مؤمن و مطیعش نمی‌فرماید که «اگر این طرف صورتت را سیلی زدند، آن طرف را بیاور تا یکی دیگر هم بزند» و یا «اگر دشمن در ماه حرام به شما حمله کرد، و یا به مکه که شهر امن است و جنگ در آن حرام است، حمله کرد، شما دست روی دست بگذارید و به تحمل و تماشای ظلم‌هایش بنشینید و بگویید: «جنگ در این مکان حرام است - جنگ در این ماه حرام است و...»! بلکه همان خدایی که فرمود: مکه شهر امن است، جنگ در این چهار ماه حرام است؛ فرمود: اگر به شما حمله کردند، به شدت مقابله کنید. و در همین آیه است که می‌فرماید: «فتنه [جنگ نرم با توطئه، فریب و ...] از جنگ سخت در میدان بزرگتر است»!

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُعَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزُودَكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

ترجمه: از تو، در باره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می‌کنند؛ بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است؛ ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهمتر از آن است؛ و ایجاد فتنه، (نامساعد نمودن محیط برای رشد، آلوده نمودن فضا، شبهه افکنی، فضا سازی برای انحراف، زمینه سازی برای براندازی حق ...) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیین‌تان برگردانند؛ ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او، در دنیا و آخرت، برباد می‌رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

آیا اگر کسی بعد از ترور و شهادت امام حسین (ع) توبه واقعی می‌کرد و پشیمان می‌شد، آیا آن موقع هم پذیرفته می‌شد؟! آیا آنان که ظلم‌هایی که بر خاندان پیغمبر صلوات الله علیه و آله روا داشته‌اند (به هر میزان)، حق الناس نیست؟! وجه تمایز حرّ چه بود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا لازم است که به نکته‌ای بسیار مهم توجه شود: در برخی از سخنان اشخاصی که دیگر وضعیت‌شان بر همگان آشکار شده است (مثل همان که در متن سؤال به نقل از او مطلبی نوشته شده بود و به تازگی خلع لباس

شده است) و نیز در فضای مجازی، به ویژه در این ایام، جوّ و فرافکنی عجیبی برای دلسوزی، توجیه و تطهیر امثال معاویه، یزید، شمر و ... لعنة الله عليهم اجمعين به راه افتاده است!

در این جوّسازی، که طراحی اولیه‌ی آن توسط بھائیان در اسرائیل و ایران شکل می‌گیرد، اصلاً کاری به ماجرای عاشورا، اسباب و علل پیدایش و وقوع چنین فاجعه‌ای، حوادث و مصیبت‌ها، مرزبندی‌های حق و باطل، آثار این حرکت و ... ندارند و تمام همّ و غمّ آنها این است که قلوب مؤمنان را نسبت به دشمنان خدا، رسول، اسلام، قرآن و اهل بیت علیهم السلام، تلطیف نموده و از بغض آنها بکاهند! لذا سعی می‌کنند هر طوری که شده، القا کنند که آنان نیز شاید توبه کرده و بخشوده شده باشند و نه فقط به جهنم نروند، بلکه به قول آذری‌های «بیر ضرب» وارد بهشت شوند!

- - البته دل آنان برای امثال یزید، شمر و خولی نسوخته است، بلکه می‌خواهند اولاً مرز بین "حق و باطل" و "عدل و ظلم" را مخدوش و مشتبه کنند، و ثانیاً نگاه و موضع خصمانه‌ی مؤمنان و مظلومان را نسبت به جانیان و یزیدهای امروز تلطیف بخشند، تا باورهای آنان سست و متزلزل شود و مقاومت‌ها بشکند.
- - استراتژی این ترفند چنین است که ابتدا می‌پرسند: «آیا اگر یزید، شمر، خولی و ... استغفار و توبه می‌کردند، مقبول واقع می‌شد یا خیر؟»؛ پاسخ ابتدایی که به ذهن می‌رسد، این است که «بله، مقبول واقع می‌شد - که البته چنین نیست»؛ بعد کلی اخبار و مستندات تاریخی جعلی می‌آورند که آنها استغفار و توبه کرده‌اند؛ پس شما بی‌خود نسبت به آنان موضع دشمنی نگیرید، لعن نکنید و ... ! اگر بجوید که «حالا درد شما از این مسئله چیست؟!» خواهند گفت: «نسبت به امریکا، انگلیس، اسرائیل و سایر جنایتکاران عالم، موضع دشمنی نگیرید، "مرگ بر نگویید و لعن نکنید"، چرا که ممکن است بخشوده شده باشند و یا در آینده بخشوده شوند!»

استغفار و توبه:

موضوع و امر استغفار (طلب مغفرت) و توبه (بازگشت از گناه به سوی خدا و اصلاح)، در عین راحتی، مسئله‌ی ساده‌ای نیست و البته با اکتفا به لفظ و لفاظی هم نه استغفاری صورت می‌پذیرد و نه توبه‌ای واقع می‌شود و نه به استجابت می‌رسد. بلکه استغفار، پس از توجه عقل و قلب به خطا [ظَلَمْتُ نَفْسِي] و شرمندگی در محضر حق و نگرانی از آخرت و شوق به لقاء الله و قرب و سعادت صورت می‌پذیرد و توبه نیز یک "عزم راسخ مبتنی بر درک عقلی و تصمیم قلبی" صورت می‌پذیرد و لفظ «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»، بیان این حالت، درک و عزم راسخ به زبان می‌باشد. به قول معروف: "خطبه‌اش است و نه خودش".

- - خداوند متعال، به واسطه‌ی انبیايش، به بندگانش فرمود که ابتدا استغفار کنید تا پاک شوید، و سپس توبه کنید و برای اصلاح باز گردید؛ چرا که بی‌تردید شخصی که به باتلاقی فرو رفته و کثیف و مجروح شده، با آن

حال نمی تواند برگردد. پس باید ابتدا استغفار نماید و سپس توبه نماید، که اگر چنین نماید، خداوند رحمان و رحیم را نزدیک و اجابت کننده می یابد:

«وَالِی ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوَبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ» (هود علیه السلام، ۶۱)

ترجمه: و بسوی قوم «ثمود»، برادرشان «صالح» را (فرستادیم)؛ گفت: «ای قوم من! خدا را پرستش کنید، که معبودی جز او برای شما نیست! اوست که شما را از زمین آفرید، و آبادی آن را به شما واگذاشت! از او آمرزش بطلبید، سپس به سوی او بازگردید، که پروردگارتان (به بندگان خود) نزدیک، و اجابت کننده (خواسته های آنها) است!»

● - خداوند سبحان، رحمان، رحیم، غفور، کریم، ستار و غفار می باشد، پس استغفار را اگر جداً استغفار باشد و توبه را اگر حقیقتاً توبه باشد، می پذیرد و وعده داده که تمامی گناهان را یکجا می بخشد و آن چه هرگز نمی بخشد، پس از شرک، همان ناامیدی از رحمتش می باشد، که البته اهانت و افترابی بزرگ و نابخشودنی است.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (الزمر، ۵۳)

ترجمه: بگو: «ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است.

پیامبر اعظم صلوات الله علیه و آله، "رحمة للعالمین" هستند و امامان همگی "امام الرحمة" می باشند، پس آن کریمان نیز نه تنها ظلم شخصی به خودشان را می بخشند، بلکه برای دیگران نیز طلب مغفرت می نمایند. منتهی در این مسئله، توجه به چند نکته بسیار مهم است:

یک - امام زمان علیه السلام فرمودند: «قلب های ما ظرف مشیت الهی است؛ چون او بخواد، ما می خواهیم»؛ پس برای دشمن خدایی که هم اسکتبار، ظلم و فساد کرده و هم قصد بازگشت به سوی خدا را ندارد، استغفار نمی کنند.

دو - به پیامبرش فرمود که حتی اگر تو [که اعظم و احب مخلوقات و اشرف بندگانم هستی] نیز هفتاد بار برای کفار استغفار کنی، من نمی بخشم. این یعنی برایشان استغفار نکن، چرا که خودشان عزمی ندارند و استغفار تو نیز به حال آنان سودی نمی بخشد. استغفار و توبه، زمینه ای برای هدایت است و آنان هدایت نمی شوند، چون اصلاً قصد و میل به هدایت شدن ندارند:

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (التوبة، ۸۰)

ترجمه: چه برای آنان آمرزش بخواهی یا برایشان آمرزش نخواهی [یکسان است حتی] اگر هفتاد بار برایشان آمرزش طلب کنی، هرگز خدا آنان را نخواهد آمرزید، چرا که آنان به خدا و فرستاده‌اش کفر ورزیدند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.

سه - "حق الناس"، یعنی حقوق ضایع شده‌ای که بخشش یا عدم بخشش آنان، حق دیگران (صاحبان حق) است و خداوند متعال، رسولش و امامانش علیهم السلام، هیچ‌گاه حقوق دیگران را ضایع نمی‌کنند. "ظلم"، همیشه "حق الناس" است، خواه به یک نفر باشد و یا به یک جمع و یا به کل جهان. بنابراین هرگونه سد کردن راه رشد و کمال مردم، هدایت و سعادت مردم، امنیت و رفاه مردم، یک ظلم عمومی می‌باشد، لذا فرمود که خداوند ظالم را هدایت نمی‌کند و نمی‌بخشد. ظالم حتی اگر شبانه روز هم قرآن بخواند، بیشتر بر خسارانش افزوده می‌شود «... وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا».

چهار - پرسش این است که حالا اگر کسی به یک نفر یا یک جمع ظلم کرد، اما جداً و حقیقتاً پشیمان شد و قصد اصلاح خود و ظلم‌هایش را نمود چه؟ آنوقت اگر شرایط دیگرش را نیز داشته باشد، خداوند سبحانه می‌بخشد. چه آن که حتی بسیاری از گناهان را بدون استغفار و توبه نیز بخشیده و می‌بخشد.

پنج - گاهی پشیمانی، استغفار و توبه، دیگر فایده‌ای ندارد. مثل کسی که یک عمر سرقت کرده، حالا دستش قطع شده و نمی‌تواند سرقت کند - یا کسی که یک عمر هیزی کرده، حالا چشمش کور شده و اگر بخواهد هم نمی‌تواند هیزی کند - و یا کسی که به حالت احتضار رفته و مرگ را می‌بیند. پس اگر کسی امام را کشت و سپس پشیمان شد، این پشیمانی دیگر سودی ندارد.

شش - اما نکته‌ی مهم دیگر این است که گاهی برخی از گناهان، توفیق و امکان هر گونه استغفار و توبه‌ای را از آدمی می‌گیرد و انسان را به مرتبه‌ی «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ...» می‌رساند؛ چنان که یا اصلاً به فکر استغفار و توبه نمی‌افتد - یا آن قدر امروز و فردا می‌کند که دیگر وقتش می‌گذرد و یا قبل از هر گونه تحول، استغفار و توبه‌ای می‌میرد!

● - از امام سجاده علیه السلام پرسیدند: آیا اگر شمر نیز توبه کند، مقبول واقع می‌شود؟ فرمودند: بله، ولی موفق به این کار نمی‌شود. چرا که اگر کسی امام زمانش را بکشد، به دلش قفل زده شده است و تقریباً محال است که توفیق توبه حاصل کند.

● - در دعای کمیل، استغفار شده از گناهانی که پرده‌های عصمت (حفظ و نگهداری) را می‌درزد - گناهانی که دعاها را حبس می‌کند - گناهانی که بلا را نازل می‌کند و یا نعمت را به نعمت مبدل می‌سازد. پس هر گناه، اثر و آثار خودش را دارد.

امتیاز حرّ:

استغفار (طلب بخشش و پوشش) و توبه (بازگشت) شخصیتی چون "حرّ بن یزید ریاحی رحمة الله"، درس و عبرت خوبی برای همگان، و ویژه افراد ساده، صاف، ولی غافل و گناهکار می باشد.

او، امتیاز خاصی نداشت. فرمانده یک لشکر بود و گمان می کرد که مشغول انجام وظیفه است! حرّ نه تنها هیچ دشمنی قلبی با اسلام، قرآن کریم و امام حسین علیه السلام نداشت، بلکه بسیار معتقد بود و امام را دوست داشت و احترام ویژه ای برای حضرت فاطمه زهراء علیها السلام قائل بود. چنان که به هنگام اذان ظهر، به لشکرش فرمود که برویم پشت سر پسر پیامبر و فاطمه علیهما السلام نماز بخوانیم که چنین فرصت هایی کم پیش می آید.

او می گفت: به من ستور داده شده که شما را اینجا متوقف کنم، و البته هیچ نمی دانست که لشکر عمر سعد و لشکریان شام، به قصد ترور و قتل عام امام و اهل بیت و اصحابش می آیند؛ گمان می کرد که کار به مذاکره و مصالحه ای ختم می شود.

حرّ، از آن جهت حقیقتاً حرّ بود که وقتی سخنان دو طرف را شنید، حق و باطل را شناخت، از قصد دشمن با خبر شد و ...، حقیقتاً از کرده ی خویش پشیمان شد، به همراه پسرانش، سپاه را دور زده و نزد حضرت آمدند، کفش ها برگردن آویخت، نادم و گریان، سر پایین انداخت و نزد امام زمانش و حجت خدا، طلب غفو و مغفرت الهی را نمود.

امام الرحمة، حسین بن علی علیه السلام که این حال را در او دیدند، دستشان را زیر چانه او بردند و سرش را بالا آوردند و فرمودند: «ارْفَعْ رَأْسَكَ يَا شَيْخ!» یعنی: سرت را بالا بگیر ای مرد؛ [و در این "ارْفَعْ رَأْسَكَ" برای اهل معرفت، نکات بسیاری هست]. حرّ عرض کرد من نگذاشتم که به مدینه برگردی. والله نمی دانستم که این ملاعین این طور با تو خواهند کرد. الان توبه کرده ام. توبه ام قبول است یا نه؟ ترسش از آن بود که مبادا توبه اش قبول نشود. پس نگران معادش بود.

اما حضرت به او مژده قبول توبه اش را داد. گفته اند که حر بن یزید ریاحی به امام حسین (ع) عرض کرد؛ چون من نخستین کس بودم که راه را بر تو بستم، اجازه فرما تا اولین شهید راه تو من باشم، شاید فردای قیامت از افرادی باشم که با جدّت محمد (ص) مصافحه می کنند؛ که مقصود حرّ از اولین شهید راه حسین، اولین شهید در جنگ های تن به تن بود، و گر نه پیش از او نیز عده ای در جنگ های گروهی به شهادت رسیده بودند.

وقوع عاشورا یک تراژدی بزرگ در حیات بشری است که بهترین انسان‌ها با بدترین وضعیت روبرو می‌شوند. حال سؤالاتی که در این مورد مطرح است به شرح زیر به عرض می‌رسد ۱- داستان کربلا از زمان حضرت آدم وجود داشته آیا امکان تغییر این جریان در طول تاریخ وجود نداشته است؟ ۲- چنانچه اتفاقاتی در طول مسیر تاریخ رخ می‌داد که این اتفاق نیفتد، پاسخ پیشگویی‌هایی که پیامبر و ائمه اطهار صلوات الله علیهم شده چیست؟ ۳- اگر این اتفاق به هر صورت باید عملی می‌شد آیا حادثه کربلا دال بر جبری بودن آن نخواهد بود؟ ۴- چنانچه یزیدیان مأمور به چنین رفتاری بودند چه سرزنشی بر آنها می‌رود؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

اگر چه مسئله در مورد واقعه، فاجعه و تراژدی عاشورا مطرح شده است، اما موضوع و پرسش‌های پیرامونش عام است و در مورد هر اتفاق بزرگ، کوچک، خوشایند و یا ناخوشایند دیگری نیز می‌تواند مصداق داشته باشد؛ هر چند یک جرعه آبی باشد که می‌نوشیم! که در واقع این همان بحث "جبر یا اختیار" می‌باشد.

بنابراین، لازم است ابتدا با معانی و تعاریف واژگانی چون: جبر، اختیار، قضا، قدر، سرنوشت، خداوند ازلی و بالتبع علم ازلی او و ... آشنا شویم و سپس به سراغ مصادیق گوناگون، و از جمله کربلا و یا هر حادثه‌ی دیگری برویم؛ که در این موارد، پیش از این مطالب بسیاری درج شده است که از طریق درج کلمات مرتبطی [چون: قضا، قدر، سرنوشت و ...] در بخش جستجو در سایت، می‌توانید دسترسی یافته و مطالعه نمایید.

● - حالا مسئله را برای خودمان، با مثال زدن از تراژی کربلا، متفاوت و متغیر نماییم و از خود پرسیم: آیا این یک لیوان آبی که نوشیدم، در ازل معین بود یا خیر؟ و اگر معین بود، این جبر است یا خیر؟! باید دقت نماییم که علم داشتن به چیزی که هنوز اتفاق نیفتاده، چه در علم الهی باشد و چه در علوم دیگران، دلیل وقوع آن اتفاق نمی‌باشد و اتفاق نیز معلول آن علم نمی‌باشد. اگر کارشناس هواشناسی علم پیدا کرد که فردا باران می‌بارد، این بارش به علت علم او صورت نگرفته است، بلکه میلیون‌ها علت و معلول دیگری دارد که مقدرات (اندازه‌ها) را برای بارش فراهم نموده و بارش باران حتمی (قضا) شده است؛ منتهی دانشمند به آن علل و مقدرات علم دارد.

بنابراین، خداوند علیم، علم دارد که بندگان او، در هر زمان، با توجه به شرایط، امکانات، موهبات، نعمات، مشکلات، عقل، وحی و اختیارات، چه خواهند کرد؛ نه این که بندگانش چون او علم دارد، مجبور شده‌اند که این کارها را بکنند.

● - پرسیده شده که اگر تمامی علل و اسباب تغییر می‌نمود، آیا این اتفاق تغییر می‌نمود؟ بله، وقتی علت‌ها متغیر شوند، معلول‌ها نیز متغیر می‌گردند، و این منافاتی با علم خدا و یا پیشگویی ندارد، چرا که علیم می‌داند که چه

تغییراتی رخ خواهد داد و اگر بخواهد، آن را می گوید. لذا شما نباید اصل خبر یک اتفاق را ثابت فرض کنید و سپس پرسید: «آیا اگر علل تغییر می یافت، معلول نیز تغییر می یافت؟»، بله هم معلول تغییر می یافت، و هم اخبارش؛ نه این اخبارش ثابت می ماند، اما وقایع متغیر می گردید.

سرنوشت:

اموری در سرنوشت بشر، جبری هستند. مانند به دنیا آمدن و یا از دنیا رفتن و مرگ در زمانی که به عنوان حداکثر عمر برای یک نفر در نظر گرفته شده است؛ اما ممکن است زودتر خودکشی کند و یا به قتل رسد. اما اموری دیگری نیز در سرنوشت اختیاری می باشند و توسط خود انسان تقریر می گردند [حال یا خود شخص، یا اجبار شرایط محیطی و ...]، مانند هر تصمیم و اراده ای که می نمایم و خود علل می شود برای معلول های بسیار. اگر کسی اراده نمود که دنبال تحصیل علم برود، یا دنبال کسب حلال برود، یا تشکیل خانواده دهد و ...، اراده ای اوست که به اذن الله محقق می گردد و برای او سرنوشتی را تقریر می نماید. لذا حتی در مورد سرنوشت اقوام و جوامع بشری فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» - در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند / الرَّعْدُ، ۱۱».

اگرها:

در قرآن کریم، می خوانیم که وقوع بسیاری از امور، مشروط است و "اگر" دارد. اگر مؤمن باشیم و عمل صالح انجام دهیم به بهشت می رویم - اگر کسی کافر و مشرک گردد و مرتکب ظلم و گناه شود، به جهنم می رود - باز گذارده ای خدا (امام زمان علیه السلام) خیر است برای شما، اگر مؤمن باشید «بَقِيْتُ اللَّهُ حَيَّرَ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و

بنابراین، اگر پرسیم: «آیا اگر مردم ایمان می آوردند - آیا اگر مردم مسلمان، ولایت شناس و امام شناس نیز می شدند - آیا اگر عده ای بسیاری از مسلمانان مکه و مدینه که امام علیه السلام و یزید لعنة الله عليه را خوب می شناختند، امام را همراهی می کردند - آیا اگر خواص کوفه خیانت نمی کردند - آیا اگر عوام شامی و کوفی، کمی شعور و مردانگی به خرج می دادند و ...، این اتفاق رخ می داد یا رخ نمی داد؟ پاسخ این است که رخ نمی داد، چرا که علل، اسباب و مقدراتش فراهم نشده بوده که قضایش حتمی گردد. با اخبار و پیشگویی نیز منافات ندارد، چرا که در این صورت این پیشگویی گفته نمی شد و چیز دیگری گفته می شود، مانند اخبار ظهور و پس از آن.

پس، شناختها، بصیرت ها، اراده ها، عزم ها، مواضع و عملکردها، همه در تقریر سرنوشت های فردی یا اجتماعی، اثر مستقیم دارند و می توان گفت: «اگر چنان نمی شد، چنین نیز نمی شد!»

یزیدیان لعنة الله عليهم اجمعين:

اگر خط سؤالات و شبهات از چند قرن پیش تا کنون را مطالعه نمایید، می بینید که شکل و جمله بندی و چگونگی طرح موضوع متفاوت است، اما همه یک خط را دنبال می کنند که آن هم "توجیه و تطهیر یزیدیان و جبری نشان دادن حادث می باشد".

● - البته این "توجیه و تطهیر" یزید و یزیدیان در آن زمان، که برای توجیه جنایات و تطهیر یزیدیان این زمان طرح می شود، ترفند جدیدی نیست، بلکه خطی بسیار قدیمی است که از گذشته های دور امتداد داشته است! چنان که بت پرستان می گفتند: «آن خدای بزرگ که الله است، بت پرستی ما را می بیند و عذاب نمی کند؛ پس معلوم است که اشکالی ندارد و او نیز قبول دارد»!

لابد در ماجراهای پس از عاشورا شنیده اید که وقتی کاروان اسرا را وارد قصر یزید کردند و ابن زیاد ملعون، حضرت زینب علیها السلام را شناخت، ضمن بددهنی های فراوان، نگفت: «آیا دیدی که ما چطور برادرانت و همگان را قتل عام کردیم»، بلکه گفت: «كَيْفَ رَأَيْتَ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ - کار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟!» یعنی: این جنایات کار ما نبود، یک جبر الهی بود و ما نیز مأمور بودیم! لذا ایشان پاسخ منطقی دادند، در برابر همان کار و صُنْع خدا فرمودند: «ما رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا - من جز زیبایی، چیزی ندیدیم»؛ اما کار آنها و جنایت آنها را به شدت محکوم نمود. چرا که همه اختیاری بود.

جبر و هدایت:

بی تردید نظام تکوین جبری است. نه ما زمین، ماه و خورشید را پدید آورده و باد و باران را آفریده ایم، و نه ما می توانیم مسیر آنان در فلک را تغییر دهیم و ربوبیت عالم هستی را در دست بگیریم، اما تردیدی نیست که حتی تصور "جبر" نیز با "هدایت تشریحی" منافات دارد، چرا که اگر جبر باشد و اختیاری در کار نباشد، دیگر ارسال انبیا و رسولان، دعوت به خدا و پذیرش حق و دوری و اجتناب از باطل، طاغوت، حلال و حرام، واجب و حرام، و توصیه و تأکیدهای شدید بر چنین باشید، و چنین نباشید و ... هیچ معنا، مفهوم و مصداقی نخواهد داشت، و هم چنین دستور بر گناه نکنید و اگر احیاناً مرتکب گناه شدید، استغفار و توبه نمایید نیز بی معنا خواهد شد و بالتبع، حشر، سؤال، حساب، پاداش و مکافات نیز موضوعیتی نخواهد داشت.

پس اعتقاد به "جبر محض"، به منزله ی کفر و شرک و تعطیل دین خواهد بود، چنان که اعتقاد به "اختیار محض" نیز چنین است. لذا اعتقاد شیعه، طبق فرمایش امام صادق علیه السلام، بر این است که «نه جبر محض است و نه تفویض و اختیار محض، بلکه امریست بین این دو». مثل این که کسی که می تواند به اختیار خودش نمازش را اقامه کند و یا ترک نماید، اما نتایج هیچ کدام در اختیار خودش نمی باشد؛ چنان که مختار است آب بنوشد و یا زهر بنوشد، اما آثار و نتایج جبری است و در اختیار او نمی باشد.

عاشورا:

بنابراین، طبیعی است که اگر تمامی شرایط، علل و اسباب وقوع عاشورا تغییر می یافت، این فاجعه نیز اتفاق نمی افتاد؛ اما فعلاً که چنین نشده است. پس بررسی این "اگرها" فقط برای درس و عبرت خوب است، وگرنه واقعه را تغییر نمی دهد.

● - امام خامنه ای:

«اگر خواص امری را که تشخیص دادند به موقع و بدون فوت وقت عمل کنند، تاریخ نجات پیدا می کند و دیگر حسین بن علی ها به کربلاها کشانده نمی شوند. اگر خواص بد فهمیدند، دیر فهمیدند، فهمیدند اما با هم اختلاف کردند؛ کربلاها در تاریخ تکرار خواهد شد». (۱۳۷۵/۳/۲۰)

چگونه به زندگی مان رنگ و بوی مهدوی (علیه السلام) بدهیم؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

از آنجا که حضرت امام مهدی سلام الله علیه، حجة الله، خلیفة الله، بقیة الله و امام زمان می باشند، رنگ و بوی "مهدوی"، همان رنگ الهی است که فرمود:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (البقره، ۱۳۸)

ترجمه: [بگوئید] ما رنگ خدایی بخود می گیریم و چه رنگی بهتر از رنگ خداست و ما تنها او را عبادت می کنیم. بدیهی است که نه خداوند سبحان، رنگ و بوی خاصی دارد و نه انسانیت و آدم شدن (رشد و کمال) رنگ و بوی مادی دارد و نه عبادت (بندگی خالصانه) رنگ شیمیایی خاصی دارد؛ بلکه مقصود همان متصف شدن به صفات الله، متخلق شدن به اخلاق الله، و تجلی اسمای حسناى الهی در آدمی می باشد.

● - «وَاللَّهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى - تمامی اسمهای نیکو، از آن خداوند است / الأعراف، ۱۸۰»، بنابراین، هر چه انسان و جامعه، بیشتر علیم، حکیم، قادر، عزیز (نفوذ ناپذیر)، سمیع، بصیر، رحمان (وجود بخش)، جمیل، جواد، کریم، مؤمن و ... گردد، بیشتر رنگ خدایی و رنگ و بوی مهدی [علیه السلام] به خود گرفته است.

رنگ و بوی مهدوی [علیه السلام]:

یک - رنگ و بوی مهدوی، همان رنگ و بوی بندگی خالصانهی خداوند متعال است که فرمود:

«وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ» (البينة، ۵)

ترجمه: و به آنها دستوری داده نشده بود جز اینکه خدا را بپرستند در حالی که دین خود را برای او خالص کنند و از شرک به توحید بازگردند، نماز را برپا دارند و زکات را پردازند؛ و این است آیین مستقیم و پایدار!

"اخلاص"، یعنی خداوند متعال را بشناسی، به او ایمان بیاوری، او را دوست داشته باشی و تمامی مواضع و عملکردهایت و تمامی وجنات و سکناات، جهت خدایی داشته باشد، فقط برای او باشد، چنان که به حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام فرمود:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (الأنعام، ۱۶۲)

ترجمه: بگو: «نماز من، و تمام عبادات [سلوک] من، و زندگی من، و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.

دو - پس از این شاخصه‌ی زیرساختی و عمومی، بارزترین ویژگی "مهدوی بودن" و از رنگ و بوی امام زمان علیه السلام برخوردار شدن، "انتظار" است، چنان که ایشان خود هم **منتظر** و هم **منتظر** می‌باشند. یعنی هم خود انتظار رسیدن فرمان الهی برای قیام را می‌کشند، و هم در هر عصری، مردمان فراوانی، منتظر ظهور و قیام ایشان می‌باشند.

فرهنگ انتظار:

فرهنگ انتظار، دقیقاً مانند "فرهنگ توحید و فرهنگ دین" می‌باشد؛ یعنی یک فرهنگ و یک ساختار شخصیتی است، نه یک لفظ! نه هر که نام دین اسلام را بر خود گذاشت، مسلمان حقیقی است و نه هر که در دوران غیبت زندگی کرده و می‌کند، الزاماً مصداق "منتظر" می‌باشد و از فرهنگ انتظار برخوردار است.

● - گام نخست در فرهنگ انتظار، همان "ولایت شناسی و امام شناسی" می‌باشد. کسی که نمی‌داند "ولایت و امامت" یعنی چه؟ و امام زمانش کیست؟ غیبت و ظهور و قیام و ... یعنی چه و پس از ظهور چه خواهد شد؟ منتظر کیست و در انتظار چیست؟!

● - گام بعدی که مترادف، ملازم و بال دوم در "تولا و تبرا" می‌باشد، همان "**دشمن شناسی**" است. کسی که مرتب و روزی چندبار در اذان، نماز و ذکرهایش، دم از "لا إله الا الله" بزند و نداند که هم اکنون چه "إله"هایی از درون و بیرون، او را به بندگی خود می‌کشانند؛ چه توحیدی دارد؟! کسی که شعار «فَمَنْ يَكْفُرُ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا - پس هر کس که به طاغوت کفر بورزد و به خداوند ایمان بیاورد، پس یقیناً به ریسمان الهی چنگ زده است که گسستنی نیست / البقره، ۲۵۶» سر دهد، اما نداند که طاغوت یعنی چه؟ طاغوت درونی و بیرونی او کیانند؟! طاغوت زمانش کیست و اکنون زیر سلطه‌ی کدام طاغوت است؟ چگونه می‌تواند او را تکفیر کند، به خدا ایمان بیاورد و به این ریسمان الهی چنگ زند؟! بنابراین دشمن شناسی لازم است که خود مستلزم، علم و آگاهی و بصیرت می‌باشد.

● گام بعدی، انطباق اخلاق نظری و عملی، به اخلاق محمدی صلوات الله علیه و آله، به ویژه در نوع نگاه، ارتباط و رویکرد نسبت به دوستان و دشمنان می باشد. چنان که فرمود: «او و کسانی که با او هستند، چنین مواضعی دارند»:

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...» (الفتح، ۲۹)

ترجمه: محمد (صلوات الله علیه و آله) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است ...

رسیدن به مراتب اولیه و نیز طی مراتب بالاتر و عالی در این امر، مستلزم معرفت، محبت و مودت (بروز و ظهور محبت در عمل)، به ویژه نسبت به اهل بیت علیهم السلام می باشد. چنان که فرمود: بگو آن بشارت بزرگ همین است، و بگو: «لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ...» - «من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز مودت نزدیکانم [= اهل بیت]؛ (محبت قلبی و بروز و ظهور آن در عمل نسبت به ایشان) / الشوری، ۲۳».

توجه، محبت و دوستی نسبت به یاران ایشان:

لابد شنیده اید که برخی به دورغ و برای فریب خود و دیگران، شعار «فقط خدا - ما فقط خدا را قبول داریم و ...» سر می دهند! این شعارها، برای فرار از باورها، اطاعت از اوامر و نواهی الهی، انجام تکالیف و مسئولیت های فردی و اجتماعی می باشد!

قبول و باور داشتن خدا، مستلزم اطاعت از رسول خدا و اطاعت از اولی الامر می باشد و هم چنین دوست داشتن خدا نیز مستلزم دوست داشتن بندگان اوست.

در موضع گیری هایی که در زیارت عاشورا، خدمت سید الشهداء، امام حسین علیه السلام عرض می کنید، هم به نفرت و دوری از دشمنان، شیعیان (پیروان) و دوستان (اولیای) آنها تصریح می کنید و هم به دوست داشتن و نزدیکی و محبت و مودت، نسبت به امام حسین علیه السلام، شیعیان و اولیای ایشان.

موقعیت شناسی و به میدان آمدن به موقع:

عاشورا برای ما درس ها و عبرت های فراوانی دارد. یک عده مسلمان در مکه و مدینه، در عین حال که به کرامت (بزرگواری) امام حسین علیه السلام واقف بودند، ایشان را دوست داشتند، و یزید را نیز کافر، مستکبر، ظالم، فاسد، فاسق و جانی می شناختند، به جای حضور در میدان و پیروی و حمایت از امام زمان شان، مرتب ایشان را نصیحت می کردند که "شما نروید!" گویی حکمت، مصلحت، تکلیف و وظیفه را آنها بهتر از امام زمان شان

تشخیص می‌دادند! و نتیجه آن شد که نباید می‌شد! یک عده هم بعداً گریه و زاری کردند که نه تنها فایده‌ای به حال‌شان نداشت، بلکه مورد نکوهش و عتاب حضرات امام سجاد و زینب کبری علیهما السلام و هر انسان عاقل دیگری در طول زمان قرار گرفتند! و یک عده هم بعداً تائب شدند که دیگر هیچ فایده‌ای نداشت. باید به موقع حضور می‌داشتند.

بنابراین، موقعیت‌شناسی، زمان‌شناسی و شرایط‌شناسی است که سبب شناخت "تکالیف، وظایف و مسئولیت‌ها و نیز چه باید کردها" در هر موقف، موضوع و موردی می‌گردد. ما نه تنها همیشه زنده نیستیم، بلکه همیشه نوجوان، جوان و میانسال نیستیم، و همیشه توان لازم برای هر کاری را نداریم، لذا باید زمان و موقعیت‌شناس باشیم، فرصت‌سوزی ننماییم، و در هر روز و هر لحظه، در میدان حاضر باشیم و با اخلاص کامل، زیر پرچم و رکاب ایشان، به جهاد [تلاش دشمن‌ستیز] بپردازیم، حال خواه در عرصه‌های علمی باشد، یا اقتصادی، یا جنگ‌های نرم و سخت ... و یا جهاد اکبر و خودسازی.

دعا:

و بالاخره نوبت به دعا می‌رسد، که صرفاً لفظ نیست، بلکه از قلب برآمده و بر زبان جاری می‌شود. "دعا" خواندن کسی و خواستن از اوست؛ چنان که ما ابتدا خدا را می‌خوانیم، و سپس از او می‌خواهیم. "دعا"، نه تنها بیانگر خواسته است، بلکه وسعت بینش، دانش، بصیرت، و عمق‌گرایش، و اوج ایده‌آل‌ها و آرمان‌ها را نشان می‌دهد.

بنابراین، دعای خالصانه برای ایشان و تعجیل در امر ظهور و قیام ایشان، هم خودمان را رشد و کمال می‌بخشد، و هم ما را به ایشان بیشتر متصل می‌نماید، و هم سبب اجابت و تعجیل در امر ظهور ایشان می‌گردد، چنان که ایشان خود فرمودند:

«أَكثِرُوا الدُّعَاءَ بِتَعْجِيلِ الْفَرَجِ فَإِنَّ ذَلِكَ فَرَجُكُمْ». (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۰)

ترجمه: برای تعجیل فرج زیاد دعا کنید، چرا که فرج و گشایش خود شماست.

حضرت امام مهدی، عَجَّ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيف:

«مَا أَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ بِشَيْءٍ مِثْلَ الصَّلَاةِ فَصَلِّهَا وَ أَرْغَمَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ» (بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۲)

هیچ چیز مثل نماز بینی شیطان را به خاک نمی‌مالد و او را خوار نمی‌کند، پس نماز بخوان و بینی شیطان را به خاک بمال.

«إِنْ اسْتَرَشَدَتْ أَرْشَدْتُ، وَ إِنْ طَلَبْتَ وَجَدْتُ» (بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۳۹)

ترجمه: اگر خواهان رشد و کمال باشی هدایت می‌شوی، و اگر طلب کنی (جویا شوی) می‌یابی ***



پاسخ‌های کوتاه-تابستان ۹۸

س ۴۷۳ - در مورد اصل استقبال از مسئولین نظام اسلامی که بعد از انقلاب در میان مردم رواج یافته، بعضی‌ها شبهه‌ای می‌کنند که برگرفته از کلام امیرالمؤمنین خطاب به مردمی است که به استقبال ایشان آمده بودند. حضرت آن‌ها را از این کار نهي فرمودند. نظر شما در این باره چیست؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

ابتدا دقت شود که ما در باره‌ی "اصل استقبال" سخن می‌گوییم، نه مسئولین خوب یا بد [به ویژه آنان که عمداً یا سهواً، موجبات آزار و نارضایتی مردم را فراهم آورده و می‌آورند].

بدیهی است که دشمنان اسلام، مسلمانان، کشور و این ملت، با چند اصل اساسی که موجبات استحکام، رشد و ترقی را فراهم می‌سازند مخالفند که از آن جمله است: "وحدت" و ظهور و بروز آن به هر شکلی؛ که البته تحقق این وحدت، مستلزم هم‌هدفی و همسویی، محبت و مودت به یک دیگر و نیز شور، نشاط، اشتیاق، حمایت، تحرک و ... می‌باشد. حال خواه این "وحدت" بین مردم، اقوام و جماعات گوناگون باشد و یا بین مردم و مسئولان.

بنابراین، استقبال مردم از مسئولان، خار چشم و استخوان در گلوئی دشمنان می‌باشد!

به لحاظ سیاسی نیز این استقبال، معانی و پیام‌های بسیاری دارد؛ به طوری که ترامپ صریحاً حرص و تأسف خود را از این که پس از صرف هزاران میلیارد دلار هزینه، مجبور می‌شود مخفیانه به عراق سفر کند، اعلام می‌دارد!

امروزه کدام یک از مسئولین کشورهای بزرگ، می‌توانند بین مردم حاضر شوند و مورد استقبال صمیمانه‌ی مردم نیز قرار گیرند؟! ترامپ، ملکه الیزابت، بوریس جانسون، مکرون، رئیس سیاه، فرمانده پنتاگون و یا ...؟!

بنابراین، دشمن برای ایجاد اختلاف از یک سو، و کمرنگ کردن ظهور و بروز اتحاد بین حکومت، دولت و مردم از سویی دیگر، از هر راهی وارد می‌شود؛ خواه ایجاد اختلافات، دو و چند دستگی‌ها، سیاه‌نمایی، ضد تبلیغ، جو سازی و شایعه پراکنی و ترویج بدبینی باشد؛ و خواه تمسک به سیره‌ی اهل عصمت علیهم السلام؛ و اگر بتوانند، حتی به آیات قرآنی نیز استناد خواهند نمود!

● آن گروهی که امیرالمؤمنین علیه السلام، بدرقه‌ی آنان را مورد نکوهش و عتاب قرار داد، گروهی بودند که برای ایشان مقام "الوهیت" قائل شدند که این نه تنها گناهی بزرگ، بلکه شرک است! اما آیا استقبال مردم مدینه (انصار)، از مهاجرین مکه، یا استقبال مردم مکه، از پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله در فتح مکه، مورد نکوهش قرار گرفته، یا حتی در آیات قرآن کریم، مورد تعریف و تحسین قرار گرفته است؟! آیا استقبال عجیب مردم از حضرت امام علی علیه السلام، برای این که حکومت را بپذیرند، مورد نعی و نکوهش ایشان قرار گرفت؟! خود می‌فرمایند: فشار هجمه‌ی مردم مقابل خانه‌ی من، به حدی بود که کم مانده بود حسن و حسینم (علیهما السلام) زیر دست و پا بمانند و لباسم از پهلوی شکافت!

آیا ما [به لحاظ عقلی، قلبی، شرعی، سیاسی و ...]، دوست داشتیم که وقتی امام حسین علیه السلام، عازم کوفه شدند، مردم به استقبال بیایند، و یا این که مانند ماجرای مسلم بن عقیل، پس از استقبال شدید، به خانه‌ها بجزند و آن فجایع و جنایات پیش آید و یا او را تنها گذارند و سپس نادم و تائب گردند؟! مؤمن وقتی به زیارت می‌رود [هر چند زیارت ارحام یا اقوامش باشد]، یا وقتی به میداین جهاد قدم می‌گذارد، یا حتی وقتی برای اقامه نماز قیام می‌نماید ... و بالاخره وقتی در بستر احتضار می‌افتد و نفس آخر را می‌کشد تا به عالمی دیگر منتقل شود، مورد بدرقه و استقبال فرشتگان الهی قرار می‌گیرد.

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ»
(فصلت، ۳۰)

ترجمه: به یقین کسانی که گفتند: «پروردگار ما خداوند یگانه است!» سپس استقامت کردند، فرشتگان بر آنان نازل می‌شوند که: «نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است!»

● پس اصل استقبال، اگر به حق و از حق باشد، نه تنها خوب است، بلکه ظهور و بروز معرفت، شعور، محبت، مودت، ادب، وحدت و قدردانی می‌باشد و بسیار ممدوح است. چنان که اگر عزیزی از سفر بازگردد و یا به عنوان میهمان وارد خانه شود، به استقبالش می‌رویم.



تاریخی-تابستان ۹۸

چرا امام حسین علیه السلام، پس از شنیدن خبر شهادت مسلم و هانی (بی وفایی کوفیان)، بازنگشتند؟ چرا قبل از دیدار حر که مدام خبر منفی از کوفه می شنیدند، بر نگشتند

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شهبه):

اگر ایشان به هر دلیلی باز می گشتند، امروزه پرسیده می شد که «اصلاً چرا حرکت کردند و خروج نمودند و اگر هدف معین و والایی داشتند، چرا بازگشتند»!؟

اینگونه سؤالات و گاه شبهات، مبتنی بر دو علاقه شدید و یک نگاه و یا موضع گیری نادرست می باشد:

علاقه به امام: محبت و علاقه شدید به امامان علیهم السلام، سبب شده تا بسیاری گمان نمایند که امام باید در هر حالت و شرایطی، زنده، سلامت و در امنیت می ماند! لذا مرتب سؤال می کنند که چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد رفت، چرا امام حسن علیه السلام جعه را طلاق نداد، چرا امام حسین علیه السلام برنگشتند و ... ب

بله، مردم باید در حدی از علم، بصیرت، شعور و ایمان و نیز حضور در میدان و عمل به موقع باشند که رهبران صادق آنها به مسلخ کشیده نشوند، ترور و شهید نگردند و در امنیت کامل آنها را هدایت نمایند؛ اگر خواص فریب خوردند و عوام نیز در خواب غفلت فرو رفتند، این حوادث رخ می دهد!

علاقه به خود: علاقه ی شدید دوم که شاید حتی از علاقه ی اول شدیدتر هم باشد، علاقه ی به خود و به جان، سلامت، آسایش و رفاه خود می باشد؛ حال چه شخص خودش شدت این علاقه را بفهمد و بداند، و خواه نفهمد و نداند!

این شدت علاقه به خود، سبب شده که برخی گمان نمایند "حفظ جان"، از اوجب واجبات است، و نسبت به هر امری، در اولویت قرار دارد، حتی نسبت به "دین"! و همین اندیشه غلط است که سبب سستی در دینداری و تزلزل و شکست در برابر مصائبی می گردد که مقابله با آنها، مستلزم "صبر و پایداری (استقامت) می باشد.

اما، اصول آدم شدن، به رشد و کمال و قرب الهی رسیدن، و منطق اسلام و مسلمانی، غیر از این است. منطق "حیات معقول" و "زندگی مطلوب اجتماعی" و "استقرار عدل" که مستلزم مقابله با ظلم می باشد نیز غیر از این است.

چرا برنگشتند؟

این پرسش را می توان در مورد تداوم حرکت هر یک از اولیای الهی و یا هر مجاهد دیگری مطرح نمود. مثل این که گفته شود: «وقتی در حمله عراق به ایران، لشکریان اسلام، ارتشیان، سپاهیان و بسیجیان دیدند که شصت کشور بزرگ و کوچک جهان، در یک جبهه (صدام) جمع و متحد شده اند و به آنان حمله می کنند، چرا برنگشتند؟! در واقع جان و منطق این پرسش چنین است: «چرا رهبران، فرماندهان، مجاهدان و عموم مردم، وقتی می بینند که کار سخت شده و فشار زیاد است، تسلیم نمی شوند؟! و همین منطق است که در طول تاریخ و عصر حاضر، شاهد خواری، ذلت و تسلیم برخی از حکام و دولت ها بوده و هستیم!

●●● پاسخ این پرسش، نسبت به دیدگاه ها، شخصیت ها، افراد و ملت های متفاوت، فرق می کند. پاسخ اسلامی و انسانی شخصیت بزرگی چون امام حسین علیه السلام و هر کسی که با اوست، این است که «**تهیات من الذلّة**».

امام حسین علیه السلام:

اصل حرکت امام حسین علیه السلام، مبتنی و متکی بر وجود شخصیت های بزرگی چون مسلم و هانی نبود که با به شهادت رسیدن این دو، منتفی گردد.

اصل حرکت امام حسین علیه السلام، برای پیروزی در میدان جنگ سخت نبود که علم به شکست ظاهری و شهادت خود و یارانش، سبب انصراف و بازگشت ایشان گردد.

اصل حرکت امام حسین علیه السلام، حتی به خاطر دعوت مردم کوفه نبود که وقتی از خیانت و عهدشکنی آنان آگاه شدند، از اهداف خود دست بردارند و بازگردند.

دعوت بزرگان اقوام و مردم کوفه، سبب گردید تا امام حسین علیه السلام، در خروج خود، آن مسیر را انتخاب نمایند، نه این که به خاطر آن دعوت خروج نموده باشند!

هدف:

هدف از این حرکت و خروج، چنان که خودشان فرمودند، اصلاح امت اسلامی، با امر به معروف و نهی از منکر، به شیوه رسول الله و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین بود. بنابراین، وقتی این ضرورت برای امام زمان علیه السلام ایجاد گردد، هیچ یک از اسباب مادی، مانع از آن نمی شود.

سپاه امام را ضعیف نبینیم:

نگاه برخی، فقط مادی و فیزیکی می باشد! چون دیدند که این طرف فقط ۷۲ نفر رزمنده و سی چهل نفر خانواده هستند که آنها نیز برای جنگ بیرون نیامده بودند، و آن طرف سی هزار جانی صف بسته اند، گفتند: این طرف بسیار ضعیف و آن طرف بسیار قوی بود! اما این نگاه کاملاً نادرست است و سپاه امام حسین علیه السلام، اگر چه به نظر عده کم بودند، اما نه تنها قوی، بلکه قوی تری لشکر تاریخ بشریت بوده اند. امام حسین علیه السلام، از اسباب، امکان و نیروهای لازم، برای احیای اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، پرده برداری از انحراف و رذالت اسلام معاویه ای و یزیدی، نمایش تمام اسلام در مقابل تمام کفر و آن هم در چند روز و در نهایت در یک نیم روز و یک میدان، و نشان دادن راه نجات به تمامی انسان ها و امت ها (ملت ها) تا آخر الزمان، برخوردار بودند، پس حرکت را آغاز نمودند.

وجود شخصیت هایی چون مسلم و هانی و شهادت آنها، و از آنها برتر، وجود شخصیت هایی چون ابوالفضل العباس، زینب کبری، حضرت علی اکبر، سکینه، رباب، ۱۷ برادر دیگر به غیر از حضرت عباس از فرزندان امیرالمؤمنین، شخصیت های نوجوانی چون قاسم بن الحسن و عبدالله بن الحسن علیهما السلام، فرزندان عقیل مانند مسلم بن عقیل و برادرش جعفر بن عقیل ... و اصحاب بزرگی چون حبیب بن مظاهر، زهیر بن لبشر الخثعمی، نافع بن هلال الجملی و نزدیک به یکصد نفر انسان والامقام و ارزشمند دیگر، برای این حرکت بزرگ، تاریخی و تاریخ ساز کافی بود.

●●●- اگر هر امام دیگری از چنین نیروهایی برای چنین حرکتی که آثار حیات بخشش تا قیامت باقی بماند برخوردار بود، حتماً علیه نظام سلطه و دستگاه ظلم و کفر، چنین حرکتی می نمود، چنان که امام سجاد علیه السلام فرمودند: پدر من ۷۲ یار داشت، من اگر هفت یار داشتم، قیام می نمودم. و امام صادق علیه السلام فرمودند اگر ۱۷ یار داشتم قیام می نمودم و حضرت مهدی علیه السلام، برای قیام علیه نظامات سلطه ی کفر و ظلم در جهان، ابتدا با ۳۱۳ نفر قیام می نمایند.

●●●- از نمودها و مصادیق قداست و عظمت سید الشهداء علیه السلام و نیز تعلیم راه و رسم ایمان، مسلمانی، بصیرت، حرکت، جهاد و نجات به مسلمانان جهان، همین بود که هرگز و به هیچ بهانه ای، از عزم راسخ خود "بر نگشتند".

اجبارها:

اما در طول حرکت، گاه برخی از حوادث تحمیلی و اجباری رخ می دهد. مثل این که حضرت امام حسین علیه السلام، به واسطه دعوت هایی که حجت را بر ایشان تمام می کرد، راهی کوفه شدند، اما ایشان را در کربلا متوقف کردند، نه اجازه دادند که به مدینه برگردند و نه اجازه دادند که راه سومی را بروند؛ و آنها را در یک بیابان متوقف

کردند، تا بتوانند در همان بیابان همگی را قتل عام نمایند. پس دیگر امکان بازگشت فیزیکی از یک نقطه به نقطه‌ی دیگر نیز نبود.

هزینه تحقق اهداف:

سیدالشهداء، امام حسین علیه السلام، برای تحقق اهدافی "خروج" نمودند، [البته نه خروج فیزیکی، از مدینه و مکه، به سوی کوفه؛ که اگر مجبور نمی‌شدند نیز در همان مدینه و ... این حرکت و خروج را انجام می‌دانند]. اما، تحقق هر هدفی، کار و تلاش و هزینه دارد، و گاه هزینه‌ها بسیار سنگین است، مانند دفاع مقدس؛ و گاه حتی به قیمت به شهادت رسیدن شخصیت مقدس و والامقامی چون امام حسین، خاندان و یارانش علیهم السلام تمام می‌شود. زیادتی این هزینه، رابطه مستقیمی با سنگینی خواب و غفلت مردم دارد. هر چه غفلت بیشتر و خواب عمیق‌تر و زاویه انحراف وسیع‌تر باشد، هزینه‌ی بیدار شدن‌شان نیز سنگین‌تر است. گاه، تا امامی به مسلخ کشانده نشود و با ترور به شهادت نرسد و خونش ریخته نشود، مردم بیدار نمی‌شوند؛ و این هزینه‌ای است که مردم می‌پردازند، وگرنه آنها و تمامی شهدا به اوج رشد، کمال، سعادت و قرب الی الله رسیده‌اند.

در مورد ایستادن اسب امام حسین (ع) در منطقه و پرسیدن اسامی آن منطقه توسط امام بسیار می‌پرسند و شبهه می‌کنند که مگر ایشان علم نداشتند آنجا چه نام دارد؟

پایگاه پاسخگویی به سؤالات و شبهات (ایکس - شبهه):

این که اسب ایشان خودش ایستاده باشد و یا تحت امر راکبش که امام بودند ایستاده باشد، چه فرقی در نهضت کربلا می‌کند؟!

اگر سؤال داشته باشند خوب است و پاسخ کمک‌شان می‌شود، اما اگر قصدشان ایجاد شبهه و ضدتبلیغ باشد، هیچ پاسخی به دردشان نمی‌خورد، چرا که قبل از دانش، موضع خود را گرفته‌اند. به همین خاطر می‌بینید که این همه مسائل معرفتی، دوست‌شناسی، دشمن‌شناسی، جامعه‌شناسی، امام‌شناسی، هدف‌شناسی و واقعه‌شناسی و دست‌آورد هایش را رها می‌کنند، راجع به ایستادن اسب امام حسین علیه السلام در منطقه کربلا سؤال می‌کنند تا ذهن مخاطب گیج و منحرف شود! و یا شبهه می‌کنند که چرا نام منطقه را پرسید، مگر علم نداشتند؟! اما، اتفاقاً هر دو پاسخ دارد که خدمت پژوهشگران و جویندگان علم ایفاد می‌گردد.

آیا خود ما، هر سؤالی که می‌کنیم، به این دلیل است که پاسخش را نمی‌دانیم؟! خداوند متعال، در قرآن کریم، این همه سؤال از کفار و مشرکان و یا حتی مؤمنان پرسیده است، آیا [العیاذ بالله] پاسخش را نمی‌داند، یا می‌داند، بلکه متذکر می‌گردد.

«أَأَنْتُمْ مَخْلُوقُونَ أَمْ مَخْنُ الْحَالِقُونَ - آیا شما آن (منی و نطفه) را خلق می‌کنید یا ما آفریننده‌ایم» (الواقعه، ۵۹)

توقف اسب:

دنیا تماماً نشانه و دارِ نشانه‌گذاری است؛ اساساً عالم، یعنی "علامت"ها (نشانه‌ها) و علم یعنی شناخت نشانه‌ها؛ چنان که دانشمندان غربی تازه رسیده‌اند که «علم یعنی نشانه‌شناسی». از خداوند متعال گرفته تا تمامی مخلوقاتش [حتی من و شما]، همه با نشانه‌هایشان شناخته می‌شوند و هدایت نیز با آیات و نشانه‌ها صورت می‌پذیرد. از این رو، چه در تاریخ اهل عصمت علیهم السلام و چه در تاریخ گذشتگان که در قرآن کریم بیان شده است، اشاره به این نوع نشانه‌ها بسیار است. مثل این که حضرت رسول صلوات الله علیه و آله بفرمایند: آن که اکنون وارد می‌شود، خلیفه‌ی بعد از من است، یا آن که اکنون از اینجا رد خواهد شد، ملعون است (که معاویه رد شد).

پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، در آن هجرت بزرگ، وقتی وارد مدینه شدند، بزرگان مدینه ایشان را برای اقامت به خانه‌ی خود دعوت می‌کردند و اگر ایشان هر کدام را انتخاب نموده و اسم می‌بردند، مسائل جانبی بسیاری ایجاد می‌شد، لذا فرمودند: «شترم مقابل هر خانه‌ای متوقف شد، همانجا ساکن می‌گردم».

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توانستند بگویند که مرا در کجا دفن کنید و تعیین نقطه‌اش را نیز امامان حسن و حسین علیهما السلام، با علم امامت خویش به شما خواهند گفت؛ اما فرمود: بدن مرا روی شتری بگذارید، و هر کجا توقف نمود، همانجا قبر من است. لذا وقتی کردند، به سنگی برخورد نمودند که حضرت نوح علیه السلام، با دست خود نوشته بودند «این جایی است که نوح برای علی بن ابی طالب ذخیره کرده است»!

در قرآن مجید، به قصه‌ی جستجوی حضرت موسی علیه السلام و همراهش، برای یافتن عبد صالح (حضرت خضر علیه اسلام) اشاره شده است که پس از گذر طولانی، گرسنه شدند و حضرت موسی علیه السلام به همراهش گفت که آن ماهی آماده شده را بیاور تا بخوریم، او گفت: «اصلاً یادم رفت بگویم که در فلان نقطه، آن ماهی زنده شد و راه دریا را پیش گرفت و رفت»، ایشان هم گفتند: پس برگردیم که آن همان نقطه میقات ماست.

«فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا»

پس چون به محل برخورد دو [دریا] رسیدند ماهی خودشان را فراموش کردند و ماهی در دریا راه خود را در پیش گرفت [و رفت]

«فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا»

هنگامی که از آن جا گذشتند، (موسی) به یار همسفرش گفت: «غذای ما را بیاور، که سخت از این سفر خسته شده‌ایم!»

«قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْخُبْزَ وَمَا أَنْسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا» [یار ایشان] گفت: «به خاطر داری هنگامی که ما (برای استراحت) به کنار آن صخره پناه بردیم، من (در آن جا) فراموش کردم جریان ماهی را بازگو کنم - و فقط شیطان بود که آن را از خاطر من برد- و ماهی بطرز شگفت‌آوری راه خود را در دریا پیش گرفت!»

« قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغُ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا » (الکهف، ۶۱ تا ۶۴)

گاه خداوند متعال، یک "شتر" را نشانه قرار می‌دهد و توسط پیامبرش [حضرت صالح علیه السلام] می‌فرماید: «نشانه بندگی شما آن که با او کاری نداشته باشید»، اما آن را ذبح می‌کنند و عذاب الیم و هلاک‌کننده‌ای بر آنها نازل می‌گردد.

بنابراین، اگر چه در پیام عاشورا، درس‌ها و عبرت‌های عاشورا و آن چه که باید با آگاهی و بصیرت بشناسیم، بدانیم و تبعیت نماییم، توقف اسب، نقش چندانی ندارد؛ اما این نشانه‌گذاری، هیچ امر عجیب و غریب و بی‌سابقه‌ای نمی‌باشد. جای تعجب ندارد که اگر خداوند متعال بخواهد یک نقطه‌ی معینی را نشان دهد، از آسمان نقشه‌ی فضایی با تمامی مختصات جغرافیایی را نفرستد و بفرماید: «هر کجا اسب است، همان نقطه‌ی اصلی برای فرود است».

پرسیدن اسم آن مکان:

کربلا، نام‌های گوناگونی داشته است، مانند: حائر، نوایس، طف، غاضریه، عمورا و شاید حدود بیست اسم شناخته‌ی شده‌ی دیگر، و شاید این نام‌ها، سمت‌های گوناگون از یک منطقه وسیع بوده است. بدیهی است که امام حسین علیه السلام، نه تنها به علم امامت، بلکه به علم تجربی نیز آن سرزمین را به خوبی می‌شناختند، چرا که کوفه به مدت چهار و نیم سال مرکز خلاف امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است و خانواده آن دیار را به خوبی می‌شناختند.

در اخباری آمده که ایشان پس از توقف در آن منطقه، نامش را پرسیدند و گفتند: «نوایس، طف، غاضریه ... تا به نام کربلا رسیدند». بدیهی است که اگر ایشان علم به نام آن منطقه نداشتند، به همان نام اولی که گفته شد بسنده می‌نمودند و در نام کربلا نیز توقف نمی‌نمودند و می‌پرسیدند: دیگر چه نامی دارد؟!

کربلا:

پس روشن است که ایشان قصد داشتند تا اذهان همراهان را متوجه نام "کربلا" نمایند، چرا که از زمان پیامبر اکرم صلوات الله علیه و آله، خبر داده شده بود که این حادثه عظیم در منطقه کربلا و یا بین طف و کربلا رخ خواهد

داد و خون بندگان خالص خدا در آن به زمین ریخته خواهد شد. چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام، وقتی از آن منطقه عبور می کردند، توقف کردند، از اسب پیاده شدند، همراهان نیز پیاده شدند و فرمودند: «اینجا همان جایی است که در عشاق خدا به سر فرو می افتند».

حال این که ابتدا به ایشان اسم های دیگر گفته شده یا خیر، برای ما روشن نیست، اما روشن است که گفتند: «نام اینجا کربلا است».

«فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ فَقِيلَ كَرْبَلَاءُ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَ الْبَلَاءِ ثُمَّ قَالَ هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَنْزَلُوا هَاهُنَا مِحْطٌ رِحَالِنَا وَ مَسْفَلُكَ دِمَائِنَا وَ هُنَا مَحَلُّ قُبُورِنَا بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ».

ترجمه: در روز دوم محرم به کربلا رسیدند، امام حسین علیه السلام پرسیدند: «نام این زمین چیست؟» گفته شد: کربلا. فرمودند: خدایا من پناه می برم به تو از کرب (اندوه) و بلا. سپس فرمودند: «اینجا محل اندوه و بلا (کرب و بلا) است، فرود آید.» در همین جا فرود آید، سوگند به خدا همین جا جای پیاده شدن ما و محل ریختن خون ما و محل قبرهای ما است. سوگند به خدا در همین جا اهل بیت من به اسیری برده شوند. جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من چنین خبر داده است. (لهوف، سید بن طاووس، ص ۸۰ - ۸۱)

● - بنابراین، روشن است که ایشان نام منطقه را پرسیدند، تا همه را متوجه کنند که اینجا همان "کربلا"یی است که در لسان پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین علیهما السلام، به آن وعده داده شده است.

نواویس و کربلا:

حضرت سیدالشهداء امام حسین علیه السلام:

حُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مِحْطُ الْقَلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ، وَ مَا أَوْهَنْتَنِي إِلَى أَسْلَافِي إِشْتِيَاقُ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ، وَ حُزْنِي مَصْرَعُ أَنَا لَاقِيهِ. كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطُّعُهَا عَسَلَانُ الْقَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَ أَجْرِبَةً سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ حُطَّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصَبِي عَلَى بَلَائِهِ وَ يُؤَفِّقُنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ.

ترجمه: (آگاه باشید!) قلاده مرگ بر گردن آدمیزاد، همانند گردنبندی است بر گردن دختران جوان (مرگ همیشه همراه آدمی است). اشتیاق من به دیدار گذشتگانم (پدر و مادر و جد و برادرم) همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است! برای من شهادتگاهی برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا می بینم گرگان درنده بیابان . بین

نواویس و کربلا . بند بند تنم را پاره پاره کرده و گویی از من شکم های تهی و مشک های خالی خود را پر می

کنند. از آن روز که (روز عاشورا) قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده است، گریزی نیست! خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت است. آنچه را که خداوند بدان خشنود است ما اهل بیت نیز به همان خشنودیم. ما در برابر بلا و آزمایش الهی شکیبایییم و او پاداش عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پاره تن رسول خدا از وی جدا نمی شود و در حظیره القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد، و چشمان رسول خدا (صلی الله

علیه وآله) به ذریه‌اش روشن می‌شود و وعده‌اش توسط آنان وفا خواهد شد. هر کس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند و خود را آماده لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چرا که من . به خواست خداوند . فردا صبح حرکت خواهم کرد. (بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۳۶۶)

● - از احادیث اینگونه فهم می‌شود که شاید کربلا نام دیگری نیز داشته است، اما تمامی این نام‌هایی که گفته به کربلا اختصاص نداشته است، بلکه منطقه‌ی وسیعی بوده که هر بخش آن نامی داشته است و محل فرود و اردو زدن، همان کربلا بوده است.

نکته:

حالا مقدمات فراهم شدن فاجعه عاشورا چه بود؟! «أُمَّةٌ أَسَّسَتْ أَسَاسَ الظُّلْمِ وَالْجَوْرِ» چه کسانی بودند و امام‌شان کی بود که به آنها امت گفته شده است؟! «الْمُؤْمِدِينَ لَهُمْ بِالْتَّمَكِينِ» یعنی آن مردمی که امکانات این جنگ را مهیا ساختند، چه کسانی بودند و برای جنگ سخت و نرم، چه امکاناتی فراهم بودند؟! طی پنجاه سال، ضد تبلیغ و انحراف چه کرد که مردمی حاضر شدند به نام اسلام، امام خود را به مسلخ بکشند و سر از تنش جدا کنند؟! خواص در مکه، مدینه (سرزمین حجاز) و کوفه (عراق) چه می‌کردند؟! عوام به چه جهاتی منحرف شده بودند؟! حضرت برای چه خروج نمودند و خودشان اهداف را چه توصیف نمودند؟! چه میزان به اهداف رسیدند و چه شد که مرز اسلام ناب محمدی صلوات الله علیه و آله، با اسلام معاویه‌ای و یزیدی، تا آخرالزمان روشن شد؟! حضرات امام سجاد، زینب کبرا، ابوالفضل العباس، علی اکبر و ... چه شخصیت‌هایی بودند و چه کردند که این نهضت بزرگ را آفریدند و به سر انجام رساندند ... و ما کجاییم و باید چه کنیم؟! پرسش‌های روشنگر و جهت‌دهنده است؛ اما در فضای مجازی مطرح می‌شود که آیا اسب ایشان در آنجا ایستاد و چرا؟ و چرا ایشان نام منطقه را پرسیدند، مگر خودشان نمی‌دانستند؟! ***